

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

卷之四

卷之五

卷之六

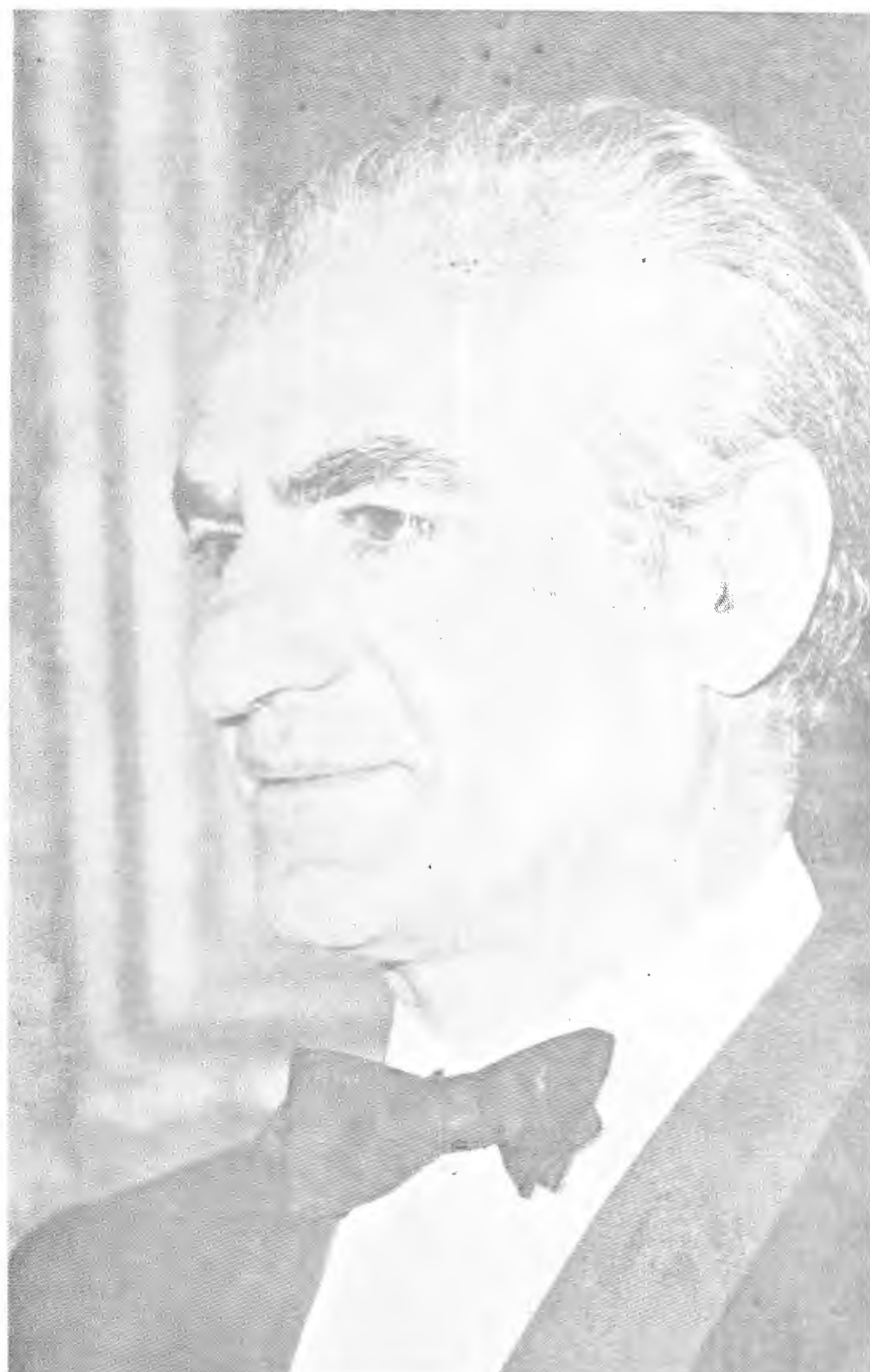
卷之七

1

٢٢٣٢

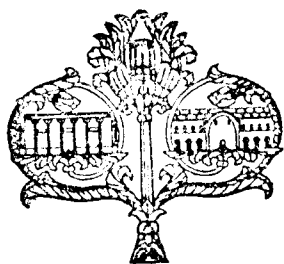
22

23



اسکن شد

اسکن شد



سلسلہ انتشارات انجمن آثار ملی

۱۴۰

جغرافیائی تاریخ سیلف

تالیف

محمد حسین سمیع

شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی : ۲۶۱ به تاریخ ۳۷/۲/۱۱

چاپ در چاپخانه زیبا

سیرانجام

بنام آفریدگار بزرگ جهان

باعرض سپاس فراوان به آسانه کرمائی خدای یکتا و درود بسیار بر پیغمبر بزرگ اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) و دو دمان وی کتاب «جغرافیای تاریخی سیرا» به معرض انتشار و استفاده علاقه مندان گذارده میشود. کتاب حاضر دو مین کتابی است که درباره سیراف، بندرگاهی باستانی در کرانه خلیج فارس نزدیک بندر طاهری کنونی، از طرف انجمن آثار ملی چاپ و منتشر میگردد.

نخستین کتاب در این موضوع بنام سیراف (۱) مشتمل بر اطلاعاتی از گذشته آن محل تاریخی و وضع آنجا در روزگار کنونی و بخشی ویژه راجع به «قلعه شیخ» سیراف بود و اینک کتابی دیگر مربوط به همان محل در زمینه جغرافیای تاریخی آنجا که حاصل پژوهشهای دانشمند گرامی آقای حسن سسار (۲) است در دسترس علاقه مندان

بدینگونه برسیها قرار می گیرد.

اهمیت نقش حیاتی پهنه خلیج فارس در تاریخ چند هزار ساله کشور ایران بیش از آنست که در چند صفحه محدود آن بهم در سر آغاز این کتاب بتوان آورد، انجمن آثار ملی تا حد مناسب در خور امکانات موجود و وظیفه خویش بوسیله چاپ و انتشار کتابهای حاوی اطلاعات مربوط به پیشینه تاریخی و فرهنگی بخش بائی از کرانه های این قسمت از میهن عزیز، گامهایی در این راه برداشته است چنانکه چاپ دو کتاب مربوط به سیراف و همچنین چاپ کتاب «آثار شهرهای باستانی سواحل جنوب خلیج فارس و دریای عمان» (نشریه شماره ۶۵ - آذرماه ۱۳۴۸ تألیف آقای احمد اقداری) برای رسیدن بچنین هدفی انجام یافته است و امید دارد که در آینده اجرای خدمتهای بیشتر و نیل به نتیجه های بیشتر در ترمیم بخش ترمی را در این قسمت شاهد و ناظر باشد.

محمد کرمی
انجمن آثار ملی

- (۱) نشریه شماره ۱۰۲ انجمن آثار ملی - اسفند ۱۳۵۲ تألیف آقای غلامرضا معصومی
(۲) متولد سال ۲۴۹۳ شاهنشاهی (۱۳۱۳ خورشیدی) در شیراز - پس از انجام تحصیلات

و متوسط در آن شهر در سال ۲۵۱۴ شایبشایی ۱۳۳۴ خورشیدی وارد دانشگاه تهران شد و تحصیلات خود را تا مرحله فوق لیسانس در رشته تاریخ با انجام رسانید و پس از ستال به بحث وزارت فرهنگ و هنر درآمد و در اداره موزه با فرهنگ عامه اشتغال و در یک سال بعد به بنیانگذار موزه هنرهای تزیینی در آن موزه به کار مشغول شد و از چند سال پیش ریاست آنرا بر عهده دارد.

طرح تنظیم جدید «موزه هنرهای تزیینی ایران» و موزه «یادبود سوم اسفند» بوسیله وی صورت پذیرفته. در طرح موزه های رضا شاه کبیر در «ژوهای سبورک» و «آلاشت» نیز سهم بوده است. آثار قلمی و بطور اجمال عبارت است از رساله «موزه های ایران» از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر کتاب «هنر ایران از آغاز تا عصر پهلوی» از انتشارات وزارت آموزش و پرورش و حدود چهل مقاله در زمینه های هنر و تاریخ که در مجله های «دهنر و مردم» و «بررسیهای تاریخی» درج گشته و برخی از آنها هم به فرانسه و انگلیسی ترجمه و چاپ شده است.

دیباچه

سرزمین کهنسال ایران، که چند هزار سال تاریخ پر نشیب و فراز در پشت سر دارد، مردم بسیار بردامن خود پرورده است. و این مردم در درازای این هزاره‌ها، بر فراختای سرزمین گسترده خود شهرهای بزرگ و کوچک برپا داشته‌اند، و در آنها فرزندان بی‌شمار پرورش داده‌اند فرزندان که با دستهای توانای خود، کاخ بلند تمدن و فرهنگ ایران زمین را برافراشتند، و با ریختن خون خود این کاخ بلند را پاسداری کردند.

سرگذشت این مرز و بوم، و سرنوشت این شهرهای فزون از شمار، و سرانجام مردمی که این شهرها را در گسترده این سرزمین برپا داشتند، همواره مورد توجه و پژوهش و کاوش بوده است. حاصل این پژوهش و کاوش، شمار بسیاری کتاب، رساله، و مقاله است که در کتابخانه‌های سراسر جهان وجود دارد. شاید کمتر کتابخانه‌ای را در جهان بتوان یافت، که در آن شماری چند از کتابهای مربوط باین سرزمین کهنسال یافت نشود.

در این میان نام این سرزمین پاک، و زمانی نام مردی از مردان این سرزمین، و گاهی نیز نام شهری از شهرهای این مرز و بوم را بر این کتابها میتوان دید. از این دست کتابها که نشاندهنده زندگی شهری از شهرهای ایران زمین است بسیار می‌شناسیم. چه در گذشته و چه بروزگار ما، همواره سرگذشت

این شهرها مورد دقت و پژوهش و کاوش قرار گرفته است. و سینه‌رازدار خاك چه بسیار امانت‌های گرانبها را كه سده‌ها، و هزاره‌ها نگاهداری کرده، و امروز بما باز میگرداند. تا روشن‌گر گذشته‌های تاریك و فراموش شده این شهرها و مردمان آن باشد.

سیراف از جمله این شهرهاست. شهرت و ناموری این بندر بزرگ، در سده‌های نخستین اسلامی همواره مورد توجه جغرافیانویسان بوده، و بهمین سبب کمتر كتاب منالك و ممالكی را میتوان یافت كه در آن نامی از این بندر بزرگ برده نشده باشد.

همین شهرت و ناموری بود كه سبب گردید، طی سالهای اخیر كاوشهای گسترده‌ای در این بندر تاریخی خلیج فارس انجام گردد.

حاصل این پژوهش‌ها و كاوشها است، كه ما را به شناختن بیشتر و بهتر این بندر كه‌نسال ایران توانا ساخته است. در اینجا لازم است كه بر همه کسانیكه در این راه پیشگام بوده‌اند، درود بفرستیم، و بر كار والای آنان ارج نهیم. آنان بوده‌اند كه این راه دراز پر نشیب و فراز را هموار و هموارتر ساختند.

نگارنده كوشیده است كه در حد توانائی و آگاهی ناچیز خود، به بررسی جنبه‌های تازه‌ای از زندگی سیراف و سیرافیان بپردازد، كه در گذشته کمتر بآن توجه شده است.

در این پژوهش بیشتر به اوضاع اجتماعی، مذهب، دریانوردی سیرافیان و سرانجام علل و چگونگی سقوط و ویرانی بندر سیراف توجه شده است.

وظیفه خود میدانم از هیئت محترم مؤسسان انجمن آثار ملی صمیمانه سپاسگزاری کرده، و توفیق روزافزون آن انجمن را در خدماتهای پر ارج معنوی و ملی خود از پروردگار بزرگ مسئلت نماید و نیز سپاس خود را بدوستان ارجمند دكتر یوسف کیانی و علی خادم تقدیم دارد.

برای دریافت بخشی از عكسهای كتاب و نیز گزارش كاوشهای

باستانشناسی ، سیراف ، از آقای دکتر دیویدوایت هاوس ، آقای حسین بختیاری ، آقای جابر عنصری و مرکز باستانشناسی ایران سپاسگزارم .
و نیز بر من است که از همه دوستان ارجمندی که از یاری آنها بهره گرفته‌ام بویژه کارکنان چاپ زیبا برای زحماتی که در کار چاپ کتاب کشیده‌اند تشکر کنم . سلامتی و موفقیت همه را از خداوند خواستارم .

تهران - اردیبهشت ماه ۲۵۳۷ شاهنشاهی

محمدحسن - سمسار

فهرست مطالب

صفحه	پیشگفتار	
۳		
۹ »	فصل اول : سیراف از دیدگاه جغرافیانویسان	
۱۱۹ »	فصل دوم : سیراف از نظر جغرافیائی	
۲۳ »	فصل سوم : نام سیراف	
۴۲ »	فصل چهارم : اوضاع اجتماعی سیراف	
۴۹ »	فصل پنجم : مذهب مردم سیراف	
۱۰۵ »	فصل ششم : سابقه تاریخی	
۱۷۹ »	فصل هفتم : علل ترقی بندر سیراف	
۱۸۵ »	فصل هشتم : دریانوردی سیرافیان	
۲۱۰ »	فصل نهم : بازرگانی سیراف	
۲۲۳ »	فصل دهم : راههای سیراف	
۲۳۰ »	فصل یازدهم : ثروت مردم سیراف	
۲۳۵ »	فصل دوازدهم : مردان نامی سیراف	
۲۴۶ »	فصل سیزدهم : ویرانی سیراف و علل آن	
۲۷۵ »	فهرست منابع و مأخذ	
۲۸۱ »	فهرست نام کسان	
۲۹۰ »	فهرست نام جایها	
۲۹۸ »	فهرست ادیان ، مذاهب ، اقوام و سلسله ها :	

بر بیکرانه زمان ، ملتی را توانائی پایداری است که خود را بشناسد . و هیچ ملتی را توان شناخت خود نیست ، مگر آنکه برگزیده خود آگاه باشد . گذشته هر ملت ، پایه آینده اوست . ملت بی گذشته ، چون انسان بی حافظه و درخت بی ریشه ، موجودی بی بر ، و ناستوار است . گذشته هر ملت ، چه با پیروزی همراه باشد ، و چه با شکست برای آن ملت گرامی است . گرامی است زیرا زندگی پدران اوست .

پدرانی که خون آنها ، گرمی بخش رگها ، و خمیر مایه زندگی ماست . گرامی است ، بویژه که با مردمیها همراه باشد ، و گرامی تر است اگر همه مردمی باشد ، پس چرا نکوشیم تا گذشته پر ارج ملت خود را بهتر بشناسیم . گذشته ای که دامان آن پرورنده مردان بزرگی است ، که هر يك خورشیدی بر تارك فرهنگ و تمدن بشوند .

پس بگذارید تا وامدار آیندگان نباشیم :

و هر يك تا آنجا که توانائی داریم ، هر شناخت و روشنگری گذشته پرافتخار میهن خود کوشا باشیم . باشد تا فرزندان فردای این آب و خاك ، همانگونه از ما یاد کنند ، که ما از پدران خود یاد میکنیم .

و امید آنکه کوشش ناچیز نویسنده نیز با همه لغزشها ، و نارسائی ها شعله لرزان شمعی باشد ، در راه روشنگری گوشه ای از این گذشته غرور آمیز .

« تا چه قبول افتد و چه در نظر آید »

بنام خداوند جان و خرد

بیشکفتار

سخنی در پیرامون خلیج فارس

دیریست که مردم جهان ، خلیج فارس را بنام يك مرکز مهم بازرگانی و دریانوردی می شناسند . ارج و شهرت دریای پارس ، و شناسائی آن بوسیله تمام ملل جهان ، نه تنها بسبب بازرگانی و دریانوردی برآن بوده ، بلکه بیشتر بدان سبب است که ، کرانه ها و سرزمینهای مجاور این دریا ، گهواره کهن ترین تمدنهای بشری است ، و دریای پارس یکی از نخستین دریاهاى جهان است که بشر برآن بکشتی رانی پرداخته است .

تاریخ گواهیست گویا براین حقیقت ، که فرمانروای راستین این دریا ، همیشه ایرانیان بوده اند . سده های پی در پی است ، که بازوی توانای ناویان و ناخدایان ایرانی ، سینه امواج ، و پهنه پر خروش این دریا را شکافته ، و بسوی دریاهاى دور سفر کرده اند .

این وضع از آغاز شاهنشاهی هخامنشی به بعد همواره ادامه داشته است . درست است که در آغاز ایرانیان برای امور دریانوردی از فنیقیان استفاده میکردند .

اما بزودی کار ناورانی را خود بعهده گرفتند ، و چندی نگذشت که

بنای نوشته هرودت «ناخدایان بعضی کشتی‌ها، و درپاره‌ای موارد کارکنان آنها، حتی در دریای مدیترانه بکلی ایرانی بوده‌اند»^۱.

این پیشرفت اگر چه در دوره اشکانیان گرفتار رکود می‌گردد، اما این رکود زودگذر است. و بار دیگر در دوره شاهنشاهی ساسانی، پیشرفت در کار دریانوردی با سرعت بیشتر آغاز می‌شود.

فرمان شاپور ذوالاکتاف (۳۷۹-۳۱۰ م. - برابر با ۹۳۸-۸۶۹ ش.ا.) اعراب مهاجم بسواحل خلیج فارس، بکلی از خلیج رانده می‌شوند.

پس از آن بروزگار خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م. - برابر با ۱۱۳۸-۱۰۹۰ ش.ا.) سردار بزرگ ایرانی، و هرز دیلمی با بیرون راندن حبشیان از یمن (۵۷۰ م. - برابر با ۱۱۲۹ ش.ا.) صفحه زرین دیگری، برتاریخ دریانوردی و نیروی دریائی ایران می‌افزاید.

دراین زمان ناوگان ایرانی اقیانوس هند را درمی‌نوردند، و دریانوردان ایرانی بچین می‌روند، و بزودی بازرگانی با چین که توسط ملل مختلف انجام می‌گرفت، بدست بازرگانان ایرانی می‌افتد^۲. دیری نمی‌گذرد که، جز ناخدایان ایرانی کسی را برخلیج فارس حاکم نمی‌بینیم.

يك نویسنده عرب دراین باره می‌نویسد:

«عنصر پارسی در بندرها نیرومند بود، و بندرها کم و بیش قلمرو شاهنشاهی ساسانی شده بود. بسیاری از عربها از دی عمان، به دین مزدائی گرویده بودند»^۳.

کار بهمین جا پایان نمی‌ابد. بزودی نه تنها مردم کرانه‌های هر دو سوی

۱ - تاریخ هرودت ج. ۷ (نقل از کتاب مطالعاتی درباره بحرین و خلیج فارس - عباس اقبال ص ۱۵۰)

۲ - ایران در زمان ساسانیان، نوشته آرتور کریستنسن - ترجمه رشید یاسمی.

۳ - دریانوردی عرب. نوشته جرج - ف. حورانی. ترجمه دکتر محمد مقدم



نقشه شماره ۱

خلیج فارس و دریای عمان، بلکه کرانه نشینان دریای سرخ را هم پارسی گوی می یابیم. و این وضع تا قرن ها پس از شکست شاهنشاهی ساسانی مشاهده می گردد. استخری می نویسد:

« دریای پارس خلیجی باشد از دریای محیط، در حد چین و حدود واق (سوماترا) و به هندوستان رسد، و آن را به پارس و کرمان بازخوانند، به حکم آن کی هیچ ولایت از این آبادان تر بر این دریا نیست. و به روزگار گذشته پادشاهان پارس بزرگتر و قوی تر بوده اند، و هم درین روزگار مردمان پارس بهر جائی مستولی اند، از کرانه های این دریا^۴. »

هم او در پیرامون دریای پارس می نویسد:

« این دریا را تا وقتی که بسراندیب (سیلان) * رسد دریای پارس خوانند^۵. »

مقدسی می نویسد:

« صحار مرکز عمان است، و امروز بردریای چین شهری بزرگتر و آبادتر از آن نیست. مردم آن بازرگانند و بازارها و خانه های زیبا دارند. صحار دروازه چین، و خزانه شرق و عراق و، پشتوانه یمن است و بیشتر مردم آن ایرانی اند^۶. »

هم او می نویسد:

« زبان مردم این اقلیم (عمان) عربی است. مگر در صحار که مردمش یکدیگر را بفارسی صدا می کنند بیشتر مردم عدن و جده ایرانی اند، تنها زبان شان عربی است^۷. »

۴ - مسالك و ممالك استخری - بکوشش ایرج افشار - ص ۱۰۹.

* سری لانکا.

۵ - مسالك و ممالك استخری - ص ۳۴.

۶ - احسن التقاسیم. ص ۹۲ (چاپ لیدن).

۷ - احسن التقاسیم ص ۹۶.

و درباره جده می‌نویسد:

«جده شهر آباد و حصاردار است. مردمش اهل تجارتند. جده خزانه مکه، و بارانداز یمن و مصر است، و مسجد جامع نیکو دارد. تنها مردم آن از جهت آب در زحمتند، و از دور آب حمل میکنند و بیشتر مردم آن ایرانیانند و دارای کاخهای زیبا هستند».^۸

و باز می‌نویسد:

«اگر کسی بخواهد به هجر (شهری نزدیک به بصره) و عبادان سفر کند، مجبور است که از دریای فارس و عمان و کرمان و تیز مکران بگذرد. که بیشتر مردم آن را تا حدود یمن دریای فارس میخوانند، و بیشتر کشتی‌سازان و دریانوردان آن ایرانیند».^۹

نوشته‌ی این جغرافیا نویس عرب که کتاب خود را بسال ۳۷۵ هجری نوشته است، بخوبی تسلط ایرانیان را بر آبها و سواحل دو سوی خلیج فارس، و دریای عمان، و دریای سرخ نشان میدهد. و این پاسخی است شایسته، بخیال‌پردازانی که بنامگزاری‌های بچه‌گانه درباره خلیج فارس می‌پردازند.

فرمانروائی ناورانان ایرانی بر خلیج فارس، و دریا‌های پیوسته آن، قرن‌ها بر این روش ادامه داشت. در این زمان دراز، مراکز مهم بازرگانی، و بنداری که در روزگار خود از پر رونق‌ترین بنادر، و مراکز تجارتی جهان بشمار می‌آمدند، یکی پس از دیگری بر کرانه‌ها یا جزیره‌های خلیج فارس پدید آمد.

هریک از این بنادر در روزگار آبادانی خود. در تمام جهان شهرت و اعتبار بسیار داشت.

یکی از مشهورترین آنها بندر «سیراف» است.

سیراف بندری با افسانه‌های دل‌انگیز، بندری که امروز دست روزگار گرد فراموشی بر چهره آن پاشیده، اما بروزگار آبادانی، یکی از مشهورترین و ثروتمندترین بنادر جهان بود.

فصل اول

سیراف از دیدگاه جغرافیانویسان

بر کرانه خلیج فارس بفاصله تقریبی ۲۴۰ کیلومتری بوشهر و ۳۰۰ کیلومتری بندرعباس در کنار بندر کوچک طاهری، سینه‌ی ساحل، و دل دریا، بندر نامور سیراف را در بر گرفته است.

روزگاری همه‌ ناخدایان، جاشوان، و بازرگانان، هم‌آهنگ باغوغای برخورد امواج بر دیوارهای ساحلی، این بندر را یکی از پر جوش و خروش‌ترین بنادر جهان ساخته بود.

و امروز خاموشی و آرامشی، که تنها خروش امواج، و گاهی صدای کلنگ باستان‌شناسان آنرا درهم میشکند جانشین آن‌همه و غوغای زندگی است. بندر سیراف را هر يك از جغرافیانویسان نخستین سده‌های هجری، بنحوی وصف کرده‌اند.

نکته مشترك در همه این نوشته‌ها، ثروت مردم، زیبائی بناها، رونق بازرگانی و گرمای شدید هوای این شهر است.

چنانکه گاهی زیبائی بناها و باغها، و توانگری مردم شهر رنگ افسانه بخود میگیرد.

نخستین جغرافیانویسی که در پیرامون سیراف، و چگونگی بناهای آن

ش ۱- نمای ویرانه‌های بندر سیراف از فراز کوهستان مشرف بر شهر (عکس از نگارنده)



و ثروت مردمش اطلاعات مفصل و بسیار جالبی میدهد استخری است .

ناگفته نماند که پیش از او نویسندگان دیگری چون سلیمان^{۱۰} ابن خردادبه^{۱۱} قدامة بن جعفر^{۱۲} یعقوبی^{۱۳} ابن فقیه همدانی^{۱۴} ابوزید سیرافی^{۱۵} مسعودی^{۱۶} و دیگر جغرافیایان و مورخین در نوشته های خود از سیراف نامبرده اند .

اما آنچه استخری در کتاب مسالك و ممالك خود ، در پیرامون سیراف نوشته ، از همه کاملتر است . بطور مثال سلیمان که کتاب خود را (۲۳۷ هـ .) نوشته است درباره سیراف می نویسد :

« ایستگاه سفاین تجارتی چین در امپراطوری ممالك اسلامی سیراف است ، و معمولاً واردات و صادرات چین یا خاورمیانه و نزدیک ، در این بندرگاه بزرگ متمرکز می باشد . بطور کلی کالاهای صادره از کشورهای اسلامی از بصره و عمان و دیگر بنادر (خلیج فارس) ، در سیراف بسفاین چینی انتقال داده میشود^{۱۷} . »

نویسنده ناشناس کتاب « حدود العالم من المشرق الى المغرب » که در حدود سال (۳۲۷ هجری) نوشته شده است می نویسد :

« سیراف شهری بزرگست و گرمسیرست و هوایی درست دارد و جای بازرگانانست و بارگاه پارس است^{۱۸} . »

۱۰ - کتاب سلسله التواریخ یا شگفتیهای جهان باستان .

۱۱ - المسالك و الممالك .

۱۲ - کتاب الخراج .

۱۳ - البلدان .

۱۴ - مختصر کتاب البلدان .

۱۵ - ذیل کتاب سلسله التواریخ .

۱۶ - مروج الذهب .

۱۷ - شگفتیهای جهان باستان ص ۳۳ - ترجمه محمد لوی عباسی .

۱۸ - حدود العالم ص ۱۳۱ - بکوشش دکتر منوچهر ستوده .

استخری می نویسد :

« در پارس فرضه بزرگ آنست ، شهری بزرگ است و از اعیان پارس ، و آنجا کشت و کشاورزی نباشد ، و آب از دور برند ۱۹ . »

« سیراف قصبه‌ای است و سه منبر دارد ۲۰ . » « و از آن پس سیراف چند شیراز بود و بنای ایشان ساج است و چوبهائی کی از هندوستان و زنگبار آرند . چنانکه مردی بازرگان بود کی سی هزار دینار بر عمارت سرا خرج کند . و پیرامن سیراف هیچ درخت نباشد و کوهی بر شهر مشرف آن را جم خوانند . همه میوه و آب شهر از آن کوه بود و سیراف از آن همه شهرها گرمسیر ترست ۲۱ . »

« از سیراف متاع دریا خیزد چون عود و عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و پلپل و صندل و دیگر گونه طیب و داروها ، و از آنجا به آفاق برند و درین شهر بازرگانان توانا باشند و خداوند کتاب گوید من بازرگانان دیدم درین شهر هر یک را شصت بار هزار هزار درهم بود سرمایه ۲۲ . »
« و بزرگترین شهری در پارس شیراز است ، و از آن پس بقیاس پسا ، سیراف و ارغان ۲۳ . »

ابن حوقل می نویسد :

« بناهایش از چوب ساج و چوب زنگبار است و دارای طبقه‌هائی چون طبقه‌های مصر می باشد . این بناها برکنار دریا و درهم آمده است . سیراف شهر پر جمعیتی است و مردم آن پولهای گزاف در ساختن بناها صرف میکنند ، تا آنجا که برخی از بازرگانان برای ساختن خانه خود بیش از سی هزار دینار خرج میکنند . و کسی اینکار را اسراف و زشت نمیداند .

۱۹ - مسالك و ممالك استخری ص ۳۶ .

۲۰ - مسالك و ممالك استخری ص ۱۰ .

۲۱ - مسالك و ممالك استخری ص ۱۱۳ .

۲۲ - مسالك و ممالك استخری ص ۱۳۴ .

۲۳ - مسالك و ممالك استخری ص ۱۱۳ .

در نزدیکی شهر ناحیه‌ای وجود ندارد. بلکه اطراف آنرا باغها و درختانی فرا گرفته است، و وجود انواع میوه‌ها و توانگری و زندگی خوب مردم آنجا، به سبب آب‌هائی است که از کوهی بنام جم که یا آنجا مشرف است سرچشمه میگیرد. این کوه بلندترین کوه‌هاست و وضع نواحی سردسیری را دارد، و سیراف در میان آن نواحی از همه گرم‌تر و زمستان و فصل سرما سردی آن کمتر است^{۲۴}. «
مقدسی در احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (نوشته شده بسال ۳۷۵ هـ) بندر سیراف چنین وصف میکند:

«سیراف قصبه اردشیر خره است، و اهل آن هنگام آبادانش آنرا بسبب زیادی آبادانی و عماراتش. و خوبی خانه‌هایش، و ظرافت مساجدش، و نظم و رونق بازارهایش، و ثروت مردمانش، و آوازه شهرتش، بر بصره ترجیح میدادند. سیراف در آن هنگام دروازه چین و خزانه پارس و خراسان بود، و در همه کشورهای اسلامی عجیب‌تر و زیباتر از خانه‌های آن ندیدم. این خانه‌ها از چوب ساج و آجر ساخته شده بودند.

و هر خانه به بهای یکصد هزار درهم خرید و فروش میشد. «
مقدسی سیراف را از شدت گرما دروازه جهنم خوانده، و می‌نویسد که، آبش از دور حمل میشود و قنات کوچکی نیز با آب گوارا دارد.
و نیز می‌نویسد که سیراف در میان دریا و کوه قرار دارد، و اطراف آن زمین بی‌آب و علف و در نزدیکی آن نخل‌هائی قرار دارد^{۲۵}.
چنانکه از نوشته مقدسی برمی‌آید، وی بسیراف سفر کرده و این بندر را خود دیده است.

اما قبل از آنکه مقدسی تألیف کتاب خود را پایان برد، شهر سیراف را زلزله شدیدی که مدت هفت روز پی در پی ادامه داشت ویران کرد. این زلزله بسال ۳۶۶ یا ۳۶۷ هـ. رخ داد.

۲۴ - صورة الارض - ترجمه دکتر جعفر شعار ص ۵۱.

۲۵ - احسن التقاسیم ص ۴۲۶.

مقدسی می نویسد :

این زلزله هفت روز ادامه داشت ، و مردم یدریا گریختند اکثر خانه ها شکاف برداشت ، و شهر ویران گردید . اگر چه این زلزله خسارات بسیاری بسیراف وارد آورد ، اما بزودی چنانکه مقدسی نوشته است ، مردم کار آباد ساختن مجدد شهر را آغاز کردند ، و بزودی شهر بحال نخستین بازگشت .
در فاصله بین نوشتن کتاب احسن التقاسیم مقدسی و فارسنامه ابن بلخی (بین سالهای ۵۰۲ تا ۵۱۰ ه .) دانستنی های ما پیرامون وضع سیراف بسیار ناچیز است .

ابن بلخی سیراف را چنین وصف میکند :

« سیراف در قدیم شهری بزرگ بود و آبادان و پر نعمت ، و مشرع بوزیهای و کشتیها و بعهد خلفای گذشته رضوان الله علیهم در وجه خزانه بودی . بسبب آنکه عطر و طیب و کافور و عود و سندل و مانند آن دخل آن بودی و مالی بسیار از آنجا خاستی ، تا آخر روزگار دیلم هم بدین جهت بود . »
سپس میافزاید که در زمان حال « جامع و منبر دارد و نواحی و اعمال بسیار دارد ، اما گرمسیری عظیم است و هیچ آب نیست و آب باران خورند و دو سه چشمه کی هست ۲۶ . »

این توصیف ابن بلخی ، و شرحی که بدنبال آن میآورد ، می رساند که سیراف بروزگار او از رونق افتاده بوده است . تا جائی که مردم توانائی آنرا نداشتند ، که چون گذشته آب از جم بسیراف بیاورند ، و بخوردن آب باران قناعت میکردند .

محمد بن نجیب یکران ، که در اوایل قرن هفتم هجری درطوس میزیسته ، در کتاب خود بنام « جهان نامه » درباره سیراف می نویسد :

« سیراف شهری است از شهرهای پارس برکنار دریا ، و نزدیکی این شهر کوهی است مشرف بر شهر است . شنیدم که در بعضی از دره های این کوه سنگها



ش ۲- نمای کوهستان مشرف بر سیراف (عکس از نگارنده)

می‌بند گرد، و هر دو طرف او تیز بر مثال کوزه ققاع، و چون آن سنگ را بشکنند در داخل او جوهری می‌بند مانند یاقوت، اما یاقوت نیست. آنچه بظاهر سنگ نزدیک است مثل پوستی است این جواهر را. و از این پوست گذشته بجانب داخل شکرگون. و چون از او بگذرد و بمیان سنگ نزدیکتر می‌رسد مثل جوهر جمست^{۲۷} یا بلور پدید می‌آید.

و چون روزگار دراز برمی‌گذرد، رنگ ارغوانی از این جمست پدید می‌آید، و بعد از آن لعل رنگ میشود. میگویند چون مدت دراز میشود و بکمال می‌رسد و رنگ تمام میگیرد، یاقوت رمانی می‌گردد. و این سنگ با ول خرد می‌باشد، و بزمین نشو و نمایی پذیرد و بزرگ می‌شود، و اما پاره‌ای از این سنگ دیدیم در دست شخصی که از آن حدود آمده بود، و رنگ پوست مخالف رنگ دیگری باقی، و آنچه بمیان نزدیکتر بود رنگ جمست گرفته، و از میان او رنگ ارغوانی نهاده و آنچه در این باب یافته شده گفتیم^{۲۸}. «و پسین دیدارکننده مشهور از سیراف یاقوت حموی است.

وی می‌نویسد:

«من آنجا (سیراف) را دیدم. در آنجا آثار عمارات زیبا و مسجد جامع ظریف با ستونهای از چوب ساج وجود داشت. در آنجا لنگرگاهی برای کشتی‌ها نبود و اگر کشتی‌ها با آنجا نزدیک میشدند در خطر بودند.

در نزدیکی آن محلی بنام نابد (نابند - ناوبند) است که خلیجی است بین دو کوه، و لنگرگاه مناسبی برای کشتی‌ها بود. در آنجا کشتی‌ها از وزش انواع باده‌ها مصون بودند.

من در آنجا بجز عده‌ای از مردم تنگدست ندیدم، آنان را نیز جز حب وطن و ادار باقامت در سیراف نکرده بود.

فاصله بین کوه تا دریا نیست مگر باندازه یک تیر پرتاب، و احتمال صحت

۲۷ - جمست: لعل بنفش.

۲۸ - جهان نامه بکوشش دکتر محمد امین ریاحی ص ۶۰.

وصفی که استخری از شهر کرده نمی‌رود. مگر آنکه بر اثر طول زمان وضع شهر دگرگون شده باشد^{۲۹}.»

این بود آنچه تاریخ و جغرافیایانویسان مشهور دوره اسلامی پیرامون سیراف نوشته‌اند.

آنچه از این پس در کتابهای جغرافیا مشاهده میکنیم، همگی از نوشته‌های این جغرافیایانویسان اقتباس شده است.

ابوالفدا در کتاب تقویم البلدان خود که آنرا بسال ۷۲۱ هجری نوشته است، از سیراف چنین یاد میکند:

«سیراف بزرگترین فرضه‌های فارس است. در آنجا نه کشته‌ای هست و نه گاو و گوسفندی. تنها جای آمد و شد سفاین است.

شهری است با مردم بسیار. مردم آن دیار در ساختمان خانه‌های خود مال فروان صرف کنند. در اطراف آن نیز یستان و درخت‌زار نیست. بناهایشان از چوب بود، و نیز چوبی که از بلاد رنج آورند. سیراف بسیار گرم است و در اللباب آمده است که سیراف از بلاد فارس است بر ساحل دریا از جانب کرمان^{۳۰}.»
ابوالفدا کلیه آگاهیهای خود را از دیگر جغرافیایانویسان پیش از خود گرفته، و هنگامیکه او کتابش را می‌نوشته، سیراف دیگر آن بندر بزرگ و پر رونقی که او وصف میکند نبوده است.

حمدالله مستوفی در نزهت القلوب که سال ۷۴۰ ه. نوشته شده است سیراف را چنین وصف میکنند:

«سیراف در قدیم شهری بزرگ بوده پر نعمت و مشرع سفر بحر، در روزگار دیالمه مشرع سفر بحر از آنجا باقیس افتاد. هواش بغایت گرم است و

۲۹ - معجم البلدان ج ۱۱ ص ۳۹۴ - چاپ بیروت.

۳۰ - تقویم البلدان - ترجمه عبدالمحمد آیتی - ص ۳۷۷.

آتش از باران که در مصانع محافظت نمایند ، و دو سه چشمه نیز دارد . و حاصلش غله و خرما .

مواضع نجیرم و خرشید از توابع آن بوده است ^{۳۱} . «

فصل دوم

سیراف از نظر جغرافیائی

گفتیم که در تقسیمات جغرافیائی فارس، سیراف از توابع کوره اردشیر محسوب میگردید.

بخشهای ساحلی کوره اردشیر را، سیف یا شیف میگفتند، و این کوره سه سیف داشت بنامهای:

سیف عماره در خاور سیراف.

سیف زهیر که سیراف در آن واقع بود.

سیف مظفر در باختر سیراف.

سیراف خود در سیف زهیر قرار داشت، و بخش تابع سیراف را ایراهستان می نامیدند، که شامل سیراف و توابع آن چون جم، کران، حرمک (خرمک) نایند و جز آن بود^{۳۲}.

این منطقه از نظر جغرافیائی یکی از نواحی خشک و سوزان جنوب ایران بشمار میآید.

تأمین آب برای آشامیدن و کشاورزی بزرگترین مشکل این ناحیه است. شاید گویاتر از نوشته ابن بلخی در فارسنامه وصفی درباره این ناحیه

نتوان یافت .

وی درباره کران و اعمال ایراهستان می نویسد :

« این اعمال ایراهستان و کران همه در بیابان است ، و کران از اعمال سیراف است و گرمسیر بغایت - چنانکه تابستان جز مردم آن ولایت آنجا مقام نتوانند کردن از صعبی گرما ، و هیچ آب روان نباشد و نه کاریز ، و همه غله ایشان بخش است و جز درخت خرما هیچ میوه ندارد . درختان خرما ایشان بر روی زمین نباشد کی آب نیابد و خشک شود .

پس باندازه درختان خرما گوی * (گودی) عظیم هر جا بزمین فرو برده باشند . و خرما در آن گوها نشانده چنانکه جز سر درخت پدید نباشد ، تا زمستان گوها از آب باران پر شود ، و همه ساله درختان خرما سیراب باشند و این از نوا درست کی گویند ، کجاست کی درختان خرما در چاه کارند ؟ و این ایراهستانست » سپس می افزاید : .

« هیچ لشکر آنجا مقام نتواند کردن الا سه ماه ربیع ، دیگر بزمستان از یارندگی و بی علفی نتواند بودن و بتابستان از گرما ۳۳ . »

وی می نویسد :

حورشی دیهی و از جمله اعمال سیراف است و گرمسیر عظیم است ۳۴ .
حمدالله مستوفی مینویسد :

« کران و ایراهستان در بیابانی است و گرمسیر بغایت چنانکه تابستان آنجا جز معدودی چند نباشند و آب روان و کاریز ندارد . و غله آنجا همه دیمی بود . و از میوه جز خرما ندارند ، و همه در گوها نشانند تا در زمستان از باران پر آب شود و بتابستان درخت را تازه دارد . و مردم آنجا اکثر دزد و راهزن و

* گر برایم زین چاه چه باکست که دن - شصت و دو سال برآمد که دراین ژرف گوم - ناصر خسرو .

۳۳ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۰ .

۳۴ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۰ .

پیاده‌رو باشند، و مردم غریب جز سه ماه سرما در آن ولایت نتوانند بود، و بدان سبب آن گروه عصیان بسیار نمایند^{۳۵}» در تقسیم‌بندی جغرافیائی پس از زمان ابن بلخی یعنی (سده ششم هـ.) ببعد، سیراف جزء ناحیه فال گردید. در سده یازدهم هجری ثام ناحیه «فال» به «گله‌دار» تبدیل شد، و در سده سیزدهم هجری بندر طاهری که جانشین سیراف بود جزء ناحیه کنگان گشت*.

میرزا حسن فسائی می‌نویسد:

«بلوک کنگان از گرمسیرات فارس در جانب جنوبی شیراز است. درازای آن از نخل تقی تا قریه بنگ سیزده فرسخ پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد. محدود است از جانب مشرق و شمال ببلوک گله‌دار، و از طرف مغرب و جنوب بدریای فارس، هوای این بلوک از ماه ثور تا میزان گرم و بسیارتر، و شکار آن کبک و تیهو و مرغ کبک انجیر است. در قدیم این بلوک را سیراف می‌گفتند و قصبه آنرا نیز سیراف و آن بلد خراب گشته - و محله از آن باقی مانده است و آنرا بندر طاهری گویند، و سالهاست قصبه این بلوک را کنگان قرار داده‌اند^{۳۶}. اکنون طاهری جزء استان بوشهر است.

۳۵ - نزهت‌القلوب ص ۱۴۱.

* برای آگاهی بیشتر در پیرامون بندر طاهری، نگاه کنید بکتاب سیراف یا بندر طاهری، نوشته‌ی آقای غلامرضا معصومی، از انتشارات انجمن آثار ملی.

۳۶ - فارس‌نامه ناصری کتاب ۲ ص ۳۶۰.



فصل سوم

نام سیراف

نام این بندر بزرگ را در همه کتابهای مسالك و ممالكی، که در نخستین سده های هجری، نوشته شده است، بصورت «سیراف» می یابیم.

نخستین کسی که این نام را بگونه ی دیگری یاد کرده، محمد بن محمود بن احمد طوسی سلمانی، نویسنده کتاب «عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات» است، که کتاب خود را بین سالهای ۵۵۵ تا ۵۷۳ هجری برشته نگارش کشیده است. وی در داستان کیکاوس می نویسد:

«واز جمله نوادر ملك کیکاوس بود، جنیان مسخر او شدند در عهد سلیمان واز بهر وی شهری بنا کردند، و سور وی برنجین واز شگفتی وی یکی آن بود کی طعام خوردی حدث نکردی و مظفر بود.

کلبی گوید آفریدگار چندان قوت بکیکاوس داد کی از زمین برخاستی و در هوا شدی، و کیکاوس را صاحب النور خوانند، کی بر چهار کرکس سوار شد کی در زیر تخت وی آمدند و ببرند. تا بسحاب رسید قوت ایشان بنماید، بیفتاد و آن روز حدث کرد و در دست ذوالادعار ابراهه اسیر شد و مفلوج گشت. پس رستم بن دستان ویرا باز ستد و ببرد تا آمل. از وی سیاوش بزاد و بزمن سیراف افتاد و سپاه وی بطبرستان بود، ویرا آب و شیر دادند و نام آنجا

سیر او گردید ۳۷ .»

بدین سان می بینیم که برخلاف آنچه که تاکنون گمان میرفت ، محمودبن احمد طوسی سلمانی است ، که نام سیراف را بصورت کهن تر آن ضبط کرده نه یاقوت حموی . زیرا وی کتاب عجایب المخلوقات خود را نزدیک به پنجاه سال پیش از معجم البلدان یاقوت نوشته است .

یاقوت در معجم البلدان (۶۲۳ . ه) می نویسد :

ایرانیان در کتاب دینی خود اوستا که نزد آنان بمنزله تورات و انجیل ، نزد یهودیان و عیسویان است ذکر میکنند ، که وقتی کیکاوس با آسمان صعود کرد و از نظر مردم پنهان گردید ، خداوند بیاد امر کرد که او را بزمین افکند . پس در سیراف سقوط کرد ، و شیر و آب خواست تا بیاشامد . باو شیر و آب دادند آن مکان را از آن پس « شیر آب » نامیدند ، و آن نام سپس به « سیراف » تبدیل شد ۳۸ .

داستان پرواز کیکاوس با آسمان ، در بسیاری از منابع دینی و ادبی ایران ، چون بندهشن ، دینکرت ، شاهنامه و تاریخ بلعمی آمده است ۳۹ .

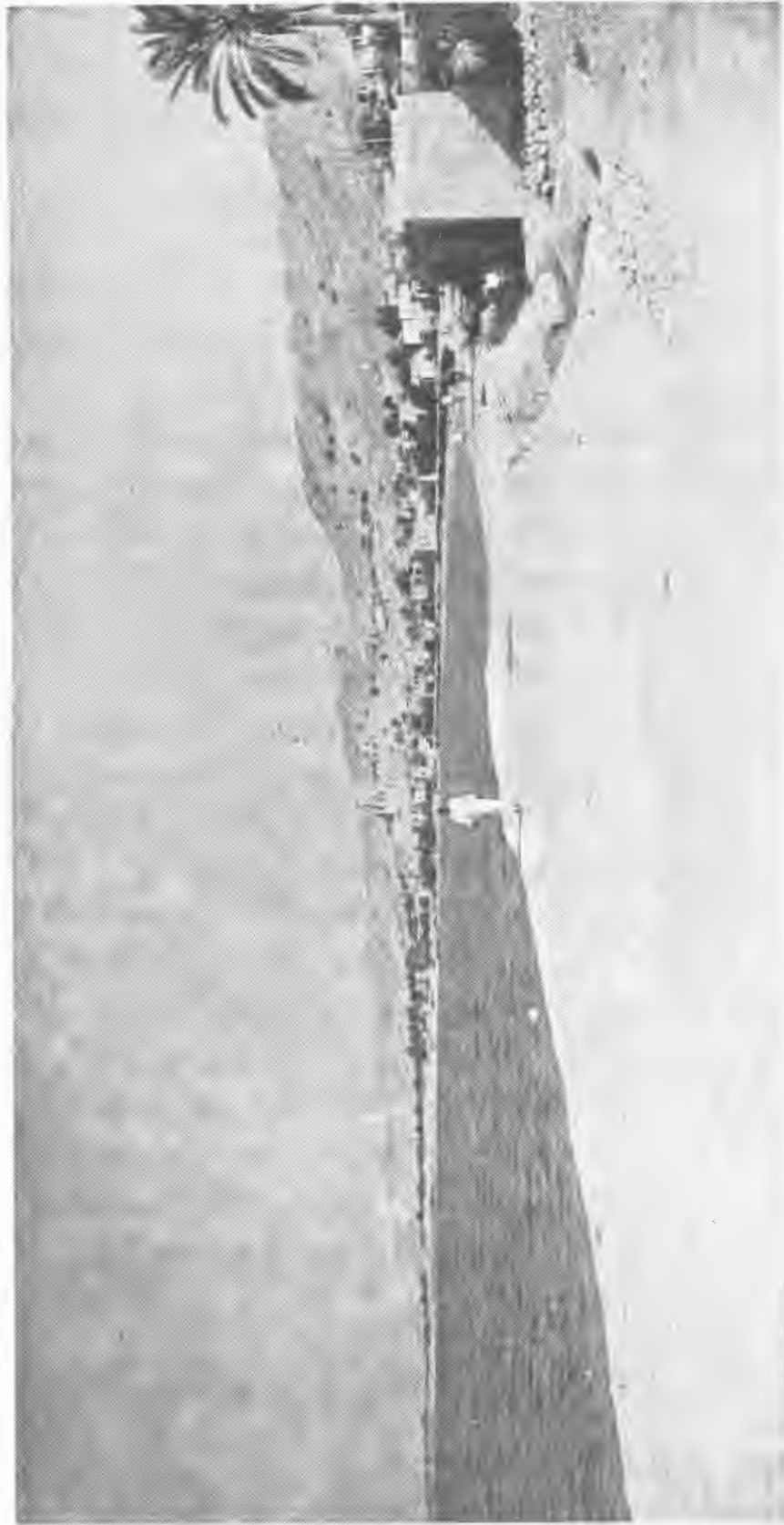
داستان پرواز او را منابع گوناگون چنین نوشته اند :

« کیکاوس یکی از پادشاهان نامی بوده لیکن بواسطه خود سری مکرر در مخاطره بزرگ افتاد . از جمله آنکه دیوها تحت اوامر او درآمده بودند ، و برای خلاصی خود از قید کیکاوس بحیله ای متوسل شدند . توضیح آنکه بتوسط دیوی که بصورت پیشخدمت کاوس درآمده بود ، بشاه اللقاء کردند که باید بیادشاهی روی زمین قناعت نکرده سرگردش آفتاب را بفهمد . کاوس فریب خورده علماء را جمع نمود و از آنها پرسید که مسافت ماه از زمین

۳۷ - عجایب المخلوقات محمودبن احمد طوسی سلمانی - بکوشش دکتر منوچهر ستوده ص ۴۲ .

۳۸ - معجم البلدان یاقوت حموی ج ۱ ص ۲۹۴ چاپ بیروت .

۳۹ - کیانیان نوشته آرتور کریستس - ترجمه دکتر ذبیح الله صفا - ص ۹۵ .



ش ۳- نمای بندر طاهری - فروردین سال ۲۵۳۲ ش . (عکس از نگارنده)

چقدر است؟ و بعد چند عقابی ترتیب کرده و آنها را بتخت خود بسته بهوا رفت، عقابها در هوا پریدند و بعد که خسته شدند بزمین فرود آمدند و کاوس را بآمل انداختند^{۴۰}.»

و نیز درباره چگونگی این پرواز نوشته اند:

«کی اوس (گوی اوسن) بنا بر بند ۳۵ از فصل اول از کتاب هفتم دینکرت پرهفت کشور پادشاهی یافت. در صورتیکه سلف او کی کواذ و خلف او کیخسرو تنها پادشاه ایران خوانده شدند.

وی برآدمیان و دیوان پادشاهی میکرد، و فرمانهای او زودتر از يك گردش دست اجرا میشد. و او بسیار مشهور و مغمور بافتخارات گردید^{۴۱}.»
«نشستگاه او در بلخ بود، خداوند او را مشمول عنایات خود قرار داده بود و او کشور را از شر دشمنان محفوظ می داشت. کاوس در حال پیری و فرسودگی بکوه قاف رفت و چون از آن بازگشت، جوانی زیبا و زورمند شده و از ابرها برای خود گردونه‌یی ترتیب داده بود^{۴۲}.»

فرمان کاوس دیوان که فرمانبردار او بودند، دژی برای او برالبرز کوه ساختند تا وی بتواند از آنجا یا آسمان رود. و چون چنین کرد خداوند نیروی فوق العاده‌ای را که باو بخشیده بود باز گرفت، و کاوس از آسمان بزمین افتاد.
«بنا بر نقل حمزة بن الحسن اصفهانی و مطهر بن طاهر المقدسی، کاخ مذکور بنحوی بنا شده بود که میتوانست خود بخود بجانب آسمان بالا رود. بنا بروایت دیگر کاوس از کاخ خود بیاری دستگاه و وسیله ساحرانۀ آسمان صعود کرد. و این وسیله را بعضی صندوق یا تختی که عقابان و کرکسان بیالا میبردند توصیف کرده اند. برای آنکه مرغان بیالا پرواز کنند بر نوک نیزه‌هایی که بدان بسته بوده اند، قطعاتی از گوشت آویخته شده بود. بر اثر این عمل

۴۰ - داستانهای ایران قدیم حسن پیرنیا ص ۳۰.

۴۱ - کیانیان - ص ۱۱.

۴۲ - کیانیان - ص ۵۹.

طغیان آمیز کاوس موهبت الهی (فر) و نیرو را از کف داد ۴۳. «
داستان کیکاوس در شاهنامه چنین آمده است.

چنان بد که ابلیس روزی پگاه
بدیوان چنین گفت کامروز کار
یکی دیو باید کنون چرب دست
شود جان کاوس بی ره کند
بگرداندش سر ز یزدان پاک
شنیدند و بردل گرفتند یاد
یکی دیو دژخیم بر پای خاست
بگردانش سر ز دین خدای
غلامی بیاراست از خویشان
همی بود تا نامور شهریار
بیامد به پیشش زمین بوس داد
چنین گفت کین فر زیبای تو
یکی کار ماندست تا در جهان
چه دارد همی آفتاب از تور از
چگونست ماه و شب و روز چیست؟
بکام تو شد روی گیتی همه
گرفتی زمین و آنچه بد کام تو
دل شاه از آن دیو بی راه شد
گمانش چنان بد که گردان سپهر
ندانست کین چرخ را پایه نیست
همه زیر فرمانش بیچاره اند
جهان آفرین بی نیازست ازین

یکی انجمن کرد پنهان ز شاه
برنج و بسختیست با شهریار
که داند همه رسم و راه نشست
بدیوان بر آیین رنج کوته کند
فشاند بر آن فر زیباش خاک
کس از بیم کاوس پاسخ نداد
چنین گفت کین نغزکاری مراست
کس این راز جز من نیارد بجای
سخن گوی و شایسته انجمن
ز پهلوی برون رفت بهر شکار
یکی دسته گل یکاوس داد
همی چرخ گردان سزد جای تو
نشان تو هرگز نگردد نهان
کچون گردد اندر نشیب و فراز
برین گردش چرخ سالار کیست؟
شبانگی و گردن فرازی رمه
شود آسمان نیز در دام تو
روانش ز اندیشه کوتاه شد
بگیتی مرا در نمو دست چهر
ستاره فراوان و ایزد یکیست
که با شورش و جنگ و پتیاره اند
ز بهر تو باید سپهر و زمین

پر اندیشه شد جان آن پادشاه
 ز داندگان پس پرسید شاه
 ستاره شمر گفت و خسرو شنید
 ز عود قمارى یکى تخت کرد
 بفرمود تا پس بهنگام خواب
 از آن بچه بسیار برداشتند
 همى پروارانشان سال و ماه
 چو نیرو گرفتند هر يك چو شیر
 پهلوش بر نیزه های دراز
 بیاویخت بر نیزه ران بره
 از آن پس عقاب دلاور چهار
 نشست از بر تخت کاوس کی
 چو شد گرسنه تیز پران عقاب
 ز روی زمین تخت برداشتند
 بدان حدکه شان بود نیرو بجای
 شنیدم که کاوس از آن بر فلک
 دگر گفت از آن رفت بر آسمان
 ز هر گونه هست آواز این
 پریدند بسیار و ماندند باز
 چو با مرغ پرنده نیرو نماند
 نگونسار گشتند از ابر سیاه
 سوى بیشه شهر چین آمدند
 نکردش تباه از شگفتی جهان
 سیاوش از او خواست آمد پدید
 بجای بزرگی و تخت و نشست

که تا چون شود بی پراندر هوا
 کزین خاك چنـدست تا چرخ ماء؟
 یکى کژو ناخوب چاره گزید
 سر تختها را بزر سخت کرد
 برفتند سوى نشیم عقاب
 بهر خانه يك دو بگذشتند
 بمرغ و کباب و بره چند گاه
 برانسان که غم اندر آرند زیر
 بیست و بر آن گونه بر کرد ساز
 بیست اندر اندیشه دل یکسره
 بیاورد و بر تخت بست استوار
 نهاده پیش اندرون جام می
 سوى گوشت کردند هر يك شتاب
 ز هامون با براندر افراشتند
 سوى گوشت کردند آهنگ و رای
 همى رفت تا بگذرد از ملک
 که تا جنگ سازد بتیر و کمان
 نداند بجز پر خرد رآز این
 چنین باشد آنکس که گیردش آز
 غمین گشت و پرها بخوی در نشاند
 کشان از هوا نیزه و تخت شاه
 بآمل بروی زمین آمدند
 همى بودنی داشت اندر نهان
 ببايست لختی چمید و چرید
 پشیمانی و رنج بودش بدست

بمانده به بیشه درون خوار و زار نیایش همی کرد با کردگار^{۴۴}
و باز نوشته‌اند :

« و از آن پس آن قصه بود که بر آسمان خواست رفت ، و صندوق و عتاب بیاورد تا از بالا بزمین ساری فرو افتاد بر آب^{۴۵} . »

بازرگانان سیرافی نام این شهر را «شیلاو» نیز می‌گفتند . گمان دارم که نویسنده عجایب المخلوقات و یاقوت کوشیده‌اند یا ایجاد رابطه بین سیراف ، و داستان فرود کیکاوس ، مفهومی برای نام « شیر آب » و « سیراف » ایجاد کنند . زیرا چنانکه گذشت هیچیک از منابع ایرانی محل فرود کیکاوس را سیراف ندانسته‌اند .

مرحوم عباس اقبال می‌نویسد :

« شیلاو امروز نام دره‌ای است در شمال سیراف قدیم ، و شمال غربی طاهری حالیه .

بنابراین مسلم میشود که نام فارسی قدیم سیراف (شیلاو) بوده . یعنی در حقیقت سیراف لهجه دیگری است از تلفظ شیلاو ، و بعید نیست که جزء اول این نام یعنی شیل ، همان باشد که هنوز در شمال یعنی در سواحل بحر خزر ، آب‌بهای ماهی‌دار اطلاق میشود و جمع آنرا شیلات می‌گویند^{۴۶} . »

نام سیراف را بصورت «شیلاف» نیز در کتاب عرایس الجواهر و نقایس- الاطایب ، نوشته‌ی ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰ هجری می‌یابیم . وی در فصل مربوط بمروراید داستانی بدین شرح در کتاب خود آورده است^{۴۷} :

« و همچنین محمد بن ابی البرکات جوهری معتمدی از خواجگان تجار

۴۴ - شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم ج ۱ ص ۴۰۹ .

۴۵ - مجمل‌التواریخ - بکوشش شادروان ملک‌الشعرا بهار ص ۴۶ .

۴۶ - مقاله سیراف از شادروان اقبال - مجله یادگار شماره ۴ سال دوم .

۴۷ - عرایس الجواهر و نقایس الاطایب - بکوشش ایرج افشار ص ۱۲۷ .

مقبول القول روایت می‌کند به اسنادی درست کی خواجه (ای) بود پارسی از معاریف تجار. گفت وقتی به شهر شیلاف به تجارت رفته بودم که شهری است قدیم از بلاد فارس کی مروارید از کیش و بحرین به آنجا می‌برده‌اند و ثقب^{۴۸} می‌کرده و بابت عقود نظم می‌کرده چنانک رسم « هاریات^{۴۹} » باشد و باطراف عالم می‌برده. حرفت من جوهری بود و همواره بشهر شیلاف رفتمی و از آنجا به بحرین و کیش. و در آن ایام رسم چنان بوده که تجار کشتی غواصان را به مزد می‌گرفته‌اند و به بخت و روزی به دریا فرو می‌فرستادند و قسط مملوک معین کرده و به هروقت کی به شهر شیلاف رفتمی مقام و نزول من در خانه پیرزنی بودی و هرگاه که از آنجا به دریا رفتمی به حکم حقوقی که آن پیر زن را بر من بودی بضاعتی از آن وی با خود بدریا می‌بردمی و بدان قدر محقر مروارید ریزه^{۵۰} یا نیم‌روی^{۵۱} با غیر آن بخریدمی و باز فروختمی و به هنگام مراجعت با شیلاف به آن پیر زن رسانیدمی، و دعای او را بدرقه راه خویش دانستمی.

تا یک نوبت به شهر شیلاف رسیدم و به عادت معهود به خانه پیرزن نزول کردم او را طلب داشتم. پیرزن به جوار رحمت حق انتقال کرده بود و ازو دختری طفل مانده به وقت بازگشتن به حکم سنت قدیم طفل را گفتم بضاعتی بده تا ترا نیز منفعتی باشد.

طفل گفت من هیچ ندارم مگر گربه‌ای. گفتم بیار که در کشتی به گربه احتیاجی می‌باشد به سبب ظهور موش و هم باشد که بندها را ببرد و بارها را سوراخ کند و برای دفع مضرات موش گربه را در کشتی دارند. و چون به موضع مغاصات رسیدیم و مدت غوص بگذشت و آنچ حق تعالی روزی کرده بود روزی

۴۸ - ثقب - سوراخ کردن.

۴۹ - هاریات - لفظ هاربر مروارید و زنی اطلاق کنند که بعد از ثقب و غربال آن را در هفت طویله ریسمان کشند، و هردو سر ریسمان باهم آورند و یکی کنند. عرایس الجواهر ص ۹۹.

۵۰ - ریزه - مروارید پست و خرد که نمیتوان آنرا سوراخ کرد.

۵۱ - نیم‌روی - مروارید نیمه.

شد و کشتی از مغاص باز می گشت غواصی را که مقیم کشتی بود گفتم يك بار برای بضاعت گربه طفل فرو رود غواص فرو رفت و صدفی بر آورد. چون بساحل رسیدم آن را بشکافتم و دانه مروارید سفید عیون^{۵۲} نجم^{۵۳} مدحرج^{۵۴} خوشاب^{۵۵} با طراوت تمام به غایت کامل به وزن سه مثقال و چیزی برون آمد از مشاهده آن تعجب نمودم که هرگز مثل آن ندیده و نشنیده بودم.

و بدان تاریخ عزیز مصر را به تحصیل مروارید رغبتی تمام بوده روی به مصر آوردم. چون آنجا رسیدم انواع لؤلؤ که داشتم بخزانه عزیز مصر فروختم به آخر آن دانه نیز عرض کردم. عزیز مصر مقومان را به تقویم آن اشارت کرد. مقومان چون آن را بدیدند تعجب نمودند و گفتند مثل این دانه را قیمت نباشد. چون مقومان قیمت جوهری به قیاس مثل کنند. چون جوهری را در وجود مثل نبود آن را قیمت نباشد. چون مقومان از تقویم آن فرو ماندند بازرگان حال آن دانه من اوله الی آخره حکایت کرد و گفت این حق و ملک آن دختر طفل یتیم است شیلافی، و مرا در آن هیچ حقی نیست.

عزیز مصر را این سخن به غایت خوش آمد و تعجب نمود و بازرگان را بسیار محمادت و آفرین کرد و گفت طریق آنک این جوهر نفیس تملیک ملک و خزانه ما گردد آنست که آن دختر را در نکاح آوریم تا آن در را بمن بخشد تا حق بموضع رسیده باشد و تملیک آن حاصل شود.

بازرگان آن دانه را به خازن سپرد و باز گشت. پس معتمدان را نصب کردند با عدت و ابهتی تمام و بشهر شیلاف فرستادند و آن دختر را بساز و آئین تمام به مصر آوردند و عزیز او را بزنسی کرد و آن در یتیم را به عزیز بخشید و بازرگان را نواختها (ی) بسیار و تشریفهای بیشمار فرمود.

۵۲ - عیون : نام مروارید باعتبار شکل (شبیه بخورشید) .

۵۳ - نجم : نام مروارید باعتبار شکل (شبیه بستاره) .

۵۴ - مدحرج : نام مروارید باعتبار شکل (گرد و غلتان) .

۵۵ - خوشاب : نام مروارید باعتبار رنگ .



ش ۴- ته ستونهای بازمانده از مسجد بزرگ سیراف (عکس از دکتر وایت هاوس)



ش ۵- ته ستونهای بازمانده از مسجد بزرگ سیراف (عکس از دکتر وایت هاوس)

و آن در یتیم به دو وجه گفتند : اول آنک بی همتا بود و مثل و مانند نداشت ، دیگر آنک به سبب یتیمی آن به طفل یتیم کردند و در یتیم گفتند ، اعنی ملك دختر یتیم^{۵۶} .

بنابراین «شیلو» یا «شیلاف» صورت دیگری از سیراف است ، که در گویش محلی مردم جنوب ایران (آب) به «او» یا «اف» تبدیل گردیده است . اما در مورد واژه «شیل» باید گفت که «شیل» واژه‌ای است فارسی ، و چنانکه یاد شده شیلات جمع آن است .

در شمال ایران برای صید ماهی ، در رودخانه جلوی آب سدی از چوب و شاخه درخت ایجاد میکنند که آنرا شیل میخوانند .

فرمانی از شاه سلیمان صفوی مربوط بسال ۱۰۹۶ هـ - ق در دست است مبنی بر معافیت مالیاتی «دوسرناو شیل سفیدرود»^{۵۷} .

از متن فرمان آشکار است که واژه شیل بمعنی ماهیگیری بکار رفته است . اما واژه شیل در گویش‌های محلی جنوب ایران این معنی را ندارد ، حتی میتوان گفت که این واژه در جنوب بکار نمیرفته است .

تنها واژه مشابه «شیل» در جنوب ایران نام «مشيله» است و بان بخش از زمین‌های پستی‌گفته میشود که بندر بوشهر را بخشگی متصل میسازد . این زمینها را که بسبب بالا آمدن آب دریا بصورت باطلاق و آبگیر درمیآید «مشيله» می‌نامند .

نام «مشيله» بی‌گمان دگرگون شده همان «مسيله» است که در بسیاری از جاهای دیگر جنوب ایران بکار گرفته شده است . چون «مسيله بهمنی» «مسيله

۵۶ - بنا بنوشته استخری در یتیم نوعی مروارید درشت و شفاف و درخشان بود که از شکارگاههای پیرامون جزیره خارك بدست میآید . اما این گوهر خیلی بندرت بچنگ میافتاده است .

۵۷ - نگاه کنید به بخش نخست مقاله «فرمان نویسی در دوره صفویه» بقلم نگارنده شماره ۶ سال دوم مجلد بررسی‌های تاریخی .

عبدی» «مسيله فخری» و مسيله‌های دیگر^{۵۸}.

بنابراین نمیتوان گمان برد که واژه «شیل» در جنوب ایران بمعنی ماهیگیری، و آب ماهی‌دار و با سیل و آب تند و جز آن است. حتی بدرستی نزدیکتر است اگر بگوئیم که واژه شیل در گویش‌های جنوبی وجود نداشته است.

پس واژه «شیل» چه معنی و مفهومی دارد؟ و نام سیراف چگونه پدید آمده است؟

بررسی نوشته محمد بن محمود بن احمد طوسی در کتاب عجایب المخلوقات، و سپس توضیحات یاقوت حموی در معجم البلدان موضوع را روشن میکند. این دو نویسنده نام سیراف را «شیراو» و «شیرآب» میدانند، که پس از دگرگونی سرانجام سیراف شده است.

اما برخلاف تصور این دو نویسنده «شیر»ی که نخستین بخش نام «شیرآب» را تشکیل میدهد «شیر» خوراکی نیست.

برای شناخت معنی واژه «شیر» در نام «شیرآب» که پس از دگرگونی به «سیر» تبدیل گردیده، بایستی بررسی نامهای جغرافیائی مشابه پیردازیم، که یا واژه «شیر» یا «سیر» آغاز میگردد، و یا پایان می‌یابد. پاره‌ای از این نامها عبارتند از:

سیرجان

گواشیر

نرماشیر

بهمن شیر

بردسیر

وجزآن

این نامها چگونه بوجود آمدند؟



ش ۶- دیوارها و تدمتو نه‌ای بازمانده از مسجد بزرگ سیراف (عکس از دکتر وایت هاوس)

برای دریافت آن بایستی بدوره ساسانی بازگردیم .
حمزه بن حسن اصفهانی (چهارم ه .) در کتاب ، « سنی ملوک الارض و
الانبياء » می نویسد :

« اردشیر شهرهای متعددی ساخت ، از جمله آنها اردشیر خره ، به
اردشیر ، بهمن اردشیر ، انشاء اردشیر ، رام اردشیر ، رام هرمز اردشیر ، هرمز
اردشیر ، بود اردشیر ، و هشت اردشیر ، و بتن اردشیر است ^{۵۹} . »
وی سپس می نویسد :

« اما اردشیر خره ، همان شهر فیروزآباد از سرزمین فارس است که گور
نامیده می شود .

.... به اردشیر نام دو شهر است : یکی به عراق و دیگری به کرمان .
نخستین یکی از شهرهای هفتگانه مدائن و بر مغرب دجله است ، و به
عربی بهر سیر خوانند ، اما به اردشیر کرمان را به عربی بردشیر (بردسیر) گفتند .
بهمن اردشیر نام شهری است برکناره دجله العورا در ناحیه میسان ، و
بصریان آن را به دو اسم بهمنشیر و فرات میسان خوانند .
انشاء اردشیر نام شهری است برکناره دجیل که آن را کرخ میسان
نیز گویند .

اما رام اردشیر جای آن برمن معلوم نیست ، و مردم این روزگار به زبان
خود ریشهر خوانند ^{۶۰} . »

حمزه سپس از دو شهر دیگر نام می برد که هر دو هرمز اردشیر نامیده
میشدند . (مرکب از نام اهورامزدا و اردشیر) .

وی می نویسد که این دو شهر بعدها به سوق اهواز و هرمشیر معروف
گردیدند ^{۶۱} .

۵۹ - تاریخ پیامبران و شاهان ص ۴۴ ترجمه دکتر جعفر شعار .

۶۰ - تاریخ پیامبران و شاهان ص ۴۴ .

۶۱ - تاریخ پیامبران و شاهان ص ۴۵ .

از شهرهای دیگری بنام «بود اردشیر»^{۶۲} «و هشت اردشیر» و «بتن اردشیر» نیز یاد میکند. که آخری در بحرین بود و می نویسد بدان سبب «بتن اردشیر» نامیده میشده، «که اردشیر باروی آن را بر روی تن های مردم آن که از وی فرمان نبرده بودند نهاد، و یک ردیف خشت و یک ردیف جسد قرار داد، و بدین سبب تن اردشیر خواندند»^{۶۳}.

پس نتیجه میگیریم که «شیر» و «سیر» های بکار رفته در نامهای یاد شده همگی در آغاز «اردشیر» بوده است. دگرگونیهای این نامها را بصورت زیر میتوان مشاهده کرد:

برد اردشیر	بردسیر
نرم اردشیر	نرماشیر
(شیرجان) ^{۶۴} اردشیرگان	سیرجان
به اردشیر (جای نیک اردشیر)	بهرسیر ^{۶۵}
(جواشیر): گواردشیر	گواشیر
ریواردشیر	ریشهر:
(بهمنشیر): بهمن اردشیر	بهمن شیر
و شهرهای دیگر.	

بنابراین «شیر» بکار رفته در نام «شیرآب» نیز از همین دسته است: یعنی نام نخستین سیراف بایستی «اردشیر آب» باشد.

همانگونه که کام اردشیر به کامسیر، و برد اردشیر به بردسیر، و اردشیرگان به سیرجان تبدیل گردیده، نام «اردشیر آب» نیز به «سیرآب» و «سیراف» مبدل شده است.

۶۲ - شهر ساسانی در محل موصل کنونی - سرزمینهای خلافت شرقی ص ۹۴.

۶۳ - تاریخ پیامبران و شاهان ص ۴۵.

۶۴ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۱ - سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۲۲.

۶۵ - مداین غربی - کامل ابن اثیر ۲ ص ۳۲۱.

در گویش محلی نیز « اردشیر آب » به « شیلو » و « شیلو » و « شیلاف » تبدیل گردیده است . مردم محلی هنوز نیز گاهی بجای « شیلو » « دشیلو » را بکار میبرند^{۶۶} .

با آگاهی بر اینکه در زبان فارسی تبدیل « ر » به « ل » بسیار معمول بوده « دشیل » که دگرگون شده « دشیر » است یخوبی میتواند یادآور نام « اردشیر » باشد .

این نامگذاری نیز بی مناسب انجام نگرفته است .
گفتیم که بسیاری از شهرها و بنادر جنوب ایران ، و دریای پارس بروزگار اردشیر بایکان بنیان نهاده شده است .

تاریخ بنای بندر سیراف نیز بایستی مربوط بهمین زمان باشد . کاوشهای باستانشناسی نیز این نظر را تأیید میکند . چه هنوز در این کاوشها آثار پیش از ساسانی بدست نیامده است .

گفتیم که دره لیل بنام « شیلو » و « دشیلو » هم نامیده میشود .
این نام که تغییر یافته نام راستین آن یعنی « اردشیر آب » است بدین سبب بوده ، که این دره سرچشمه تمام آبهای است که بندر سیراف را سیر آب میساخت .
آب این بندر بزرگ چنانکه جغرافیایان یسایان یاد کرده اند از سه راه تأمین میگردد :

۱- آب آشامیدنی که از ناحیه جم به سیراف میآوردند .

۲- آب باران .

۳- آب کاریز و چاههای موجود در بندر .

چگونگی آوردن آب از جم ، و کوهستانهای شمالی سیراف برای ما روشن نیست . آیا آب را بوسیله ظرف و برچارپایان حمل میکردند ، و یا بوسیله جویهای و آبراهها بسیراف آورده میشد ؟
بنظر میرسد که از هر دو راه سود می بردند .

۶۶ - سراورل اشتین نیز این نام را ضبط کرده است .

در سراسر ارتفاعات مشرف بر این دره ، و دامنه کوههای شمالی سیراف باز مانده سدها و بندها و جوی های آب بچشم میخورد . این نشاندهنده يك روش دقیق آب رسانی است و گویای این حقیقت ، که در ارتفاعات شمال سیراف تا کوههای جم ، هر کجا چشمه و چاهی بوده آب آن بوسیله این شبکه گردآوری شده ، و با جمع آوری در مخازن و سدها ، بوسیله جویهای سنگی و ساروجی بدره لیل رسانیده میشده است .

بنابراین علاوه بر آب باران ، بخش مهمی از آب سیراف بوسیله همین روش از کوهستانهای شمالی سیراف تهیه میگردد . مقدار دیگر از آب شهر بوسیله رشته قناتی که چاههای آب در سنگ کنده شده بود ، و از ارتفاعات شمال شهر آغاز میگردد و در انتهای دره لیل آب آن خارج میگشت تأمین میشد . پاره ای از این چاهها پس از گذشت سدها هنوز آب دارد .

میتوان گفت که بروزگار شاهنشاهی اردشیر بابکان ، و فرمان او برای ایجاد بندری در این محل بسیار مناسب ، شبکه آبرسانی مورد گفتگو و سدها و مخازن و کاریزها و چاهها را ایجاد کردند ، و آب حاصل از آن را « اردشیر آب » نامیدند ، و دره لیل را ^{۷۷} که مظهر و محل گرد آمدن این آبها بود بهمان نام نامگذاری کردند .

این نظریه را نوشته حمزه اصفهانی تأیید میکند .

وی می نویسد :

اردشیر « آبهای اصفهان را به دست مهر بن وردان قسمت کرد و همچنین آبهای وادی خوزستان را نیز قسمت فرمود و از آب آن نهرها جدا ساخت ، از جمله نهر مشرقان (مسرقان) که بفارسی اردشیر کان خوانند^{۶۸} . »

این نوشته بخوبی میرساند که اردشیر بهنگام بنیانگذاری شهرها ، بامر

۶۷ - بگمان نگارنده واژه لیل بایستی ماخوذ از نام درخت لیلک باشد که درختی است ویژه مناطق جنوب ایران بویژه بوشهر و سیراف و نواحی اطراف آن .

۶۸ - تاریخ پیامبران و پادشاهان ص ۴۶ .



ش ۷- سکه مسی مکشوفه از سیراف (روی سکه نام شیلاف بخط پهلوی دیده میشود) عکس از مرکز پژوهشها و کاوشهای باستانشناسی و تاریخ هنر ایران

بسیار مهم و حیاتی تأمین آب آنها توجه کامل داشت .

در مورد سیراف نیز چنانکه گذشت بهمین شیوه عمل گردیده است .

بدیهی است که این شبکه آبرسانی و آبیاری ، در آغاز به تناسب نیاز

بسیار محدودتر بود ، و باتوسعه و گسترش بندر سیراف یویژه در سده سوم و

چهارم هجری گسترش بسیار یافت .

همچنان که گذشت بروزگار شاهنشاهی ساسانیان نامگذاری نهرها و

مجاری و کانالهای آبرسانی، که بامر شاهنشاهان یا شاهزادگان ایجاد میگردد

بنام خود آنها امری رایج بود .

نرشخی در تاریخ بخارا در فصل « ذکر رودهای بخارا و نواحی آن » می نویسد :

« اول رود کرمینه است و آن رود عظیم است .

دوم رود شاپور کام است و عامه بخارا شافر کام خوانند .

و آورده اند اندر حکایت که ، یکی از فرزندان کسری از آل ساسان از پدر خویش خشم گرفت و بدین ولایت آمد و نام او شاپور بود و پور بزبان فارسی پسر باشد . چون ببخارا رسید بخار خدات او را نیکو داشت و این شاپور شکار دوست بود . یک روز بشکار رفت و بدان جانب افتاد و در آن تاریخ آنجا هیچ دیبه نبود و آبادانی نبود مرغزاری بود و جایگاه شکار او را خوش آمد آنجایگاه را از بخار خدات بمقاطععه بگرفت تا آنجایگاه را آبادان کند . بخار خدات آن موضع را باو داد . این شاپور رود عظیم بر کند بنام خود کرد یعنی شاپور کام و بر آن رود روستاها نهاد و کاخ بنا کرد . » *

فصل چهارم

اوضاع اجتماعی سیراف

سیراف بروزگار آبادانی يك شهر پیشرفته ، و يك بندر درجه اول تجارتی بود .

ثروتمندترین بازرگانان، و کارآمدترین دریانوردان، در سیراف میزیستند. سیراف محل گردآمدن مردمی از سراسر کشورهای شرق بود. همه گونه مردم، با مذاهب گوناگون در سیراف زندگی میکردند . شرکت های بزرگ بازرگانی ، و دریانوردی ، در این بندر تشکیل گردیده بود .

زندگی مردم آمیخته باتمام مزایای مادی بود، زیرا مردم از ثروت بسیار برخوردار بودند .

از نظر فرهنگی نیز ، مردم سیراف پیشرفت کامل داشتند . سیراف مرکز تبادل آراء و افکار جدید، و محل سکونت جمع بسیاری از مردان برجسته، در علوم و فنون زمان بود .

بررسی آنچه جغرافیانویسان نخستین سده های هجری نوشته اند میسرساند که، سیراف یکی از پرجمعیت ترین و آبادترین شهرهای اردشیرخره (یکی از پنج بخش) فارس بحساب می آید . اردشیرخره چند شهر بزرگ داشت .

این شهرها عبارت بودند از گوریاجور (فیروزآباد امروزی) پسا ، سیراف و شیراز .

سیراف از نظر جمعیت با شیراز برابری میکرد ، و از نظر بازرگانی بر بصره که یکی از مهمترین بنادر مشرق محسوب میشد برتری داشت .

ساختمانهای سیراف بیشتر بصورت چند طبقه ، از سنگ و ساروج و چوب ساج ، مشرف بر دریا ساخته شده بود .

چوب ساج مورد نیاز ساختمان را بوسیله کشتی ، از زنگبار در افریقای شرقی و یا جزایر دریای هند میآوردند .

این چوب بسیار پر دوام بود ، و پس از خشک شدن ترك نمیخورد و تغییر شکل نمیداد و برای ناحیه بسیار گرم و مرطوبی چون سیراف مناسب بود . مردم توانگر سیراف ، که شهرت افسانه‌ای آنان بکشورهای دور رسیده بود ، در کار ساختن بنا و ساختمان ذوق و گشاددستی بسیار نشان میدادند . بازرگانان سیراف گاهی تا مبلغ سه هزار دینار برای ساختن خانه و باغ آن بمصرف میرساندند .

مردم سیراف بزندگی مادی خود توجه بسیار داشتند ، و بهترین لوازم زندگی را از دورترین نقاط جهان برای خود تهیه میکردند .

بکسب ثروت علاقمند بودند و بازرگانی و تجارت عشق میورزیدند . بازارهای سیراف لبریز بود از گرانبهاترین کالاهای مشرق زمین ، چون بهترین دستبافت‌های ایرانی ، چینی و هندی ، نفیس‌ترین ظروف ساخت چین ، و بهترین عطرها و ادویه مشرق زمین .

خانه‌های مردم سیراف که ارزش بنای آن به سی هزار دینار میرسید ، با گچ‌بری‌های زیبا تزئین میگردد . این خانه‌ها چند طبقه و مشرف بر دریا ساخته میشد .

بهترین فرش ایرانی همراه با زیباترین ظروف چینی ، و شفاف‌ترین قندیل ابگینه‌حلی ، خانه‌های سیراف را میآراست .

سرانجام یابد گفت که هرچه می‌جست، می‌توانست در سیراف بدست آرد. تاجائی که ابن فقیه همدانی در کتاب «مختصرالبلدان» از قول اصمعی^{۶۹} می‌نویسد:

دنیا سه‌جاست عمان و ابله و سیراف .^{۷۰}

وهم او بنقل از اصمعی می‌نویسد:

بهشت جهان سه‌جاست غوطه دمشق، ونهر بلخ ونهر ابله، وحاجت‌جاهای جهان^{۷۱} سه‌جاست ابله و سیراف و عمان و عروس جهان ری و دمشق است.^{۷۲} بندر سیراف از نظر اماکن عمومی نیز غنی بود. تعداد زیادی آب‌انبار برای ذخیره و مصرف آب مردم در این بندر ساخته شده بود. در سده چهارم هجری بنا نوشته استخری شهر دارای سه مسجد زیبا بود مراکز دیگر چون حمام و غیرو نیز در این بندر وجود داشت.

جغرافیایانویسان آنچنان تحت تأثیر زیبایی بناها، ثروت مردم، رونق بازرگانی، و ناموری و دلیری دریانوردان سیرافی قرار گرفته‌اند، که کمتر باوضع اجتماعی این بندر پرداخته‌اند.

اما در میان نوشته‌های آنان اشاراتی وجود دارد، که وضع اجتماعی سیراف را کم‌ویش نشان می‌دهد.

از جمله این جغرافیایانویسان مقدسی است.

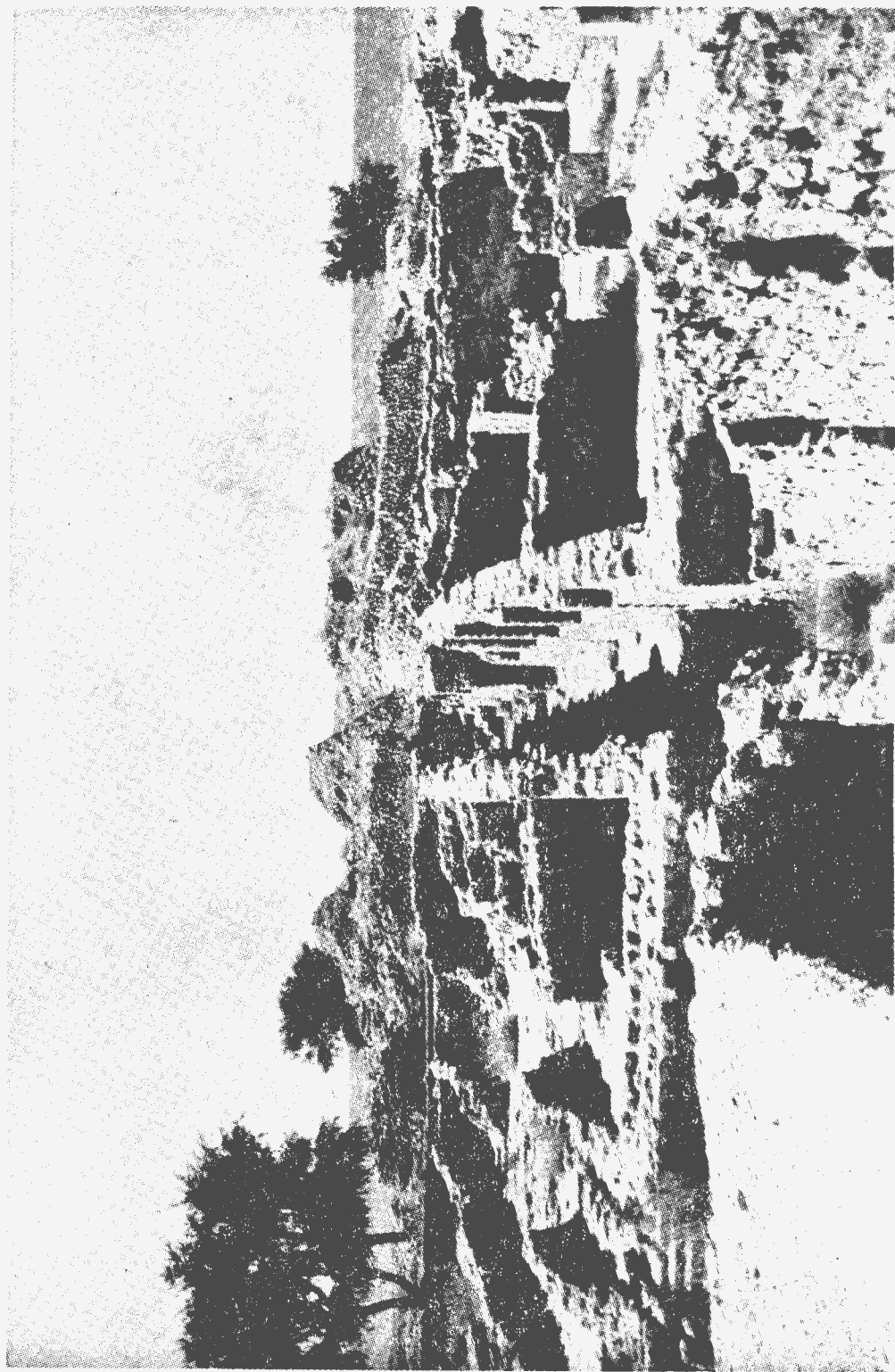
وی در مورد مردم فارس با نامهربانی بسیار یاد میکند. در زمان او بسبب قدرت دیالمه، مردم فارس آزادی بسیار در مذهب داشتند. و از سخت‌گیری‌های

۶۹ - عبدالمک اصمعی ادیب و لغت‌دان نامور در گذشته بسال ۲۱۴ هـ .

۷۰ - مختصرالبلدان - ابن فقیه - ترجمه - ح مسعود ص ۱۸ .

۷۱ - حاجت‌جاهای واه عربی خشوش (ج . حش) بکار رفته که بمعنی بستان ، خرماستان و حاجت‌جای است . (المنجد ص ۱۳۴ چاپ بیروت ۱۹۶۰) و چون سیراف نمیتوانسته بستان و خرماستان باشد ، بنابراین برآستی نزدیکتر است اگر بگوئیم منظور اصمعی از خشوش حاجت‌جای‌ها بوده است . بویژه که نام سیراف همراه با ابله و عمان آمده و این هر سه از بزرگترین بنادر بازرگانی مشرق در دوران قدیم بوده‌اند .

۷۲ - مختصرالبلدان ص ۱۰۴ چاپ لیدن .



ش ۸ — بازمانده خانه‌های سیراف (عکس از نگارنده)

مذهبی در فارس خبری نبود.

بهمن علت مقدسی که مردی متعصب بوده، از فارسیان چندان به نیکی یاد نمیکند.

وی در باره سیراف می نویسد:

« برای من از زنان سیراف قبایحی تعریف کردند، و دیدم که اهل فارس با کثرت فسقشان بمردم سیراف مثل میزدند^{۷۳}. »

اما آنچه مقدسی درباره مردم سیراف نوشته، نباید خالی از تعصب و برپایه واقع بینی باشد.

میدانیم که سیراف در زمان مقدسی یکی از بزرگترین بنادر مشرق بحساب می آید.

وباز میدانیم که همه بنادر بزرگ جهان، چه در گذشته و چه در زمان حال، از نظر وضع اجتماعی و آمد و رفت مردم گوناگون و دریانوردان مختلف دارای شرایط ویژه است.

سیراف هم نمیتوانسته است از این شرایط دور باشد.

آنچه ابوزید در ذیل کتاب سلیمان می نویسد، تندروی مقدسی را در امر رواج فساد در سیراف تأیید نمی کند.

ابوزید درباره سرزمین سیلان یا سراندیب می نویسد:

« در این سرزمین (سراندیب- سیلان) فساداخلاق شدید و تباهی عظیمی حکمفرما میباشد، و زنان و مردان بالسویه آلوده بفحشا هستند.^{۷۴} »

« سالخوردگان سیراف از اعزام سفاین باین ناحیه، مخصوصاً در مواقعی که ملاحان و بازرگانان جوان در کشتی باشند، جداً مخالفت بعمل می آوردند^{۷۵}. »

بدین سان روشن است که دآوری مقدسی چندان هم منصفانه نیست. وی ویرانی و زوال شهر سیراف و زلزله سال ۳۶۶ هـ. را نیز مربوط بوجود فساد

۷۳ - احسن التقاسیم، ص ۴۲۷.

۷۴ - شگفتیهای جهان باستان - ص ۱۴۸.

۷۵ - شگفتیها ص ۱۴۸.



ش ۹ - بازمانده مسجد بزرگ سیراف (عکس از نگارنده)

در سیراف می‌داند .

«سپس پرسیدم چه کردید که رفع شکیبائی خداوند گردید، گفتند که زیاد شد زنا در بین ما و پراکنده گردید ربا، گفتم آیا عبرت گرفتند از آنچه واقع شده گفتند نه ۷۶ .»

۷۶ - احسن التقاسیم ص ۴۲۷ . با سپاس بسیار از دوست فاضل ارجمند آقای کرامت‌الله افسر برای یاریهای بسیار ارزنده ایشان بهنگام بررسی و مطالعه این کتاب و دیگر متون عربی .

فصل پنجم

مذهب مردم سیراف

کیش مردم سیراف ، چون مردم دیگر نواحی پارس ، تا پیش از هجوم تازیان زرتشتی بود .

پس از فرو افتادن شاهنشاهی ساسانی نیز ، بیشتر مردم پارس و سواحل خلیج فارس ، بکیش دیرین پدران خود باقیمانده اند .

شواهد موجود در نوشته‌های جغرافیانویسان و مورخین ، نشان می‌دهد که حتی تاسده چهارم هجری بسیاری از مردم فارس از جمله سیرافی‌ها، بکیش پدران خود یعنی زرتشتی پای بند بوده‌اند .

استخری در کتاب المسالك و الممالك درباره کیش مردم پارس و سواحل خلیج فارس می‌نویسد :

« در پارس گبرکان و ترسا آن و جهودان باشند ، و غلبه گبرکان دارد، و جهودان اندکی باشند . و کتابهای گبرکان و آتشکده‌ها و آداب گبری هنوز در میان پارسیان هست و به هیچ ولایت اسلام چندان گبر نباشد کی در ولایت پارس، کی دارالملک ایشان باشد. هیچ ناحیتی و روستائی نیست که نه درو آتشگاهی هست ۷۷ . »

« هیچ شهر و ناحیتی بی آتشگاه نیست ، و آن را حرمت دارند. »
 پس از ظهور اسلام پاره‌ای از مردم سواحل خلیج فارس و از جمله مردم
 سیراف ، بکیش تازه پیوستند .

وی در باره مذهب این گروه می‌نویسد :
 « مردمان سواحل مذهب اهل بصره دارند. از سیراف تاماهی رویان تا
 ارغان به (قدر) گویند . و مردم جهرم معتزله باشند ^{۷۸} . »

بدین‌سان معلوم است که جمعی از مردم سیراف ، بکیش کهن خود یعنی
 زرتشتی باقیمانده و جمعی نیز مسلمان شدند .

اسامی باقیمانده از مردان نامور سیراف ، چون دریانوردان ، بازرگانان ،
 دانشمندان و فقهای تازه مسلمان شده ، این امر را بخوبی روشن میکند .

ناخدا بزرگ شهریار رامهرمزی ، نویسنده عجایب‌الهند ، که کتاب خود
 را در نیمه اول سده چهارم هجری نوشته ، نام جمعی از مردم سیراف را در
 داستانهای خود آورده است .

این نامها بخوبی نشان میدهد که آنان یا هنوز زرتشتی بودند، یا از
 پدران زرتشتی بدینا آمده بودند .

از جمله می‌نویسد :

« ابوزهر برختی ناخدا ، یکی از بزرگان سیراف بود ، و نزد هم‌کیشان
 خود مجوسان هند به امانت شهرت داشت سپس دین اسلام را قبول کرد ^{۷۹} . »

« عباس بن ماهان سیرافی هنرمند مسلمانان صیمور بود ^{۸۰} . »

« شهریاری که یکی از دریانوردان چین است، حکایت زیر را در باب

۷۸ - مسالك و ممالك استخری ص ۱۲۱ .

۷۹ - کتاب عجایب هند ص ۱۵ داستان ۱۴ نوشته ناخدا بزرگ شهریار
 رامهرمزی ترجمه - محمد ملک‌زاده .

۸۰ - همان کتاب داستان ۹۲ و ۹۴ - هنرمند میان مسلمانان ایرانی عنوان
 قاضی مسلمین بوده است . صیمور بندر معروفی در ساحل غربی هندوستانست .

عبره نقل کرده است ^{۸۱} . «

نام‌هائی چون ابوالحسن علی بن شادان سیرافی ^{۸۲} ، محمدبن بابشاد ^{۸۳} یونس پسر مهران ^{۸۴} سیرافی ، دارابزین ^{۸۵} و بسیاری نامهای دیگر نشان‌دهنده این واقعیت است .

زیرا میدانیم که نامهای پارسی در نخستین سده‌های هجری ، تنها به زرتشتیان تعلق داشت، و هنگامیکه کسی بآئین اسلام می‌گروید معمولاً نام خود را نیز برمیگردانید .

در این میان گروه‌های کوچکی از پیروان مذاهب مسیحی ، یهودی و آئین‌های دیگر بندر سیراف میزیستند .

اما آنچه که تردید ناپذیر است آنکه، بیشترین مردم را مسلمانان و زرتشتیان تشکیل میدادند .

مسلمین نیز بنا بنوشته استخری از فرقه «قدریه» بودند .

«مردمان سواحل مذهب اهل بصره دارند ، از سیراف تاماهی‌رویان تا ارغان به‌قدر گویند ، و مردم جهرم معتزله باشند .»

برای آگاهی بر عقاید فرقه «قدریه» که مردم سیراف پیرو آن بودند، بایستی مختصری در پیرامون فرقه‌های اسلامی ، و چگونگی پیدایش آنها به بحث بپردازیم .

آشنایان با تاریخ اسلام نیک میدانند که شیرازه پیوستگی قبایل صحرائین عرب ، که گرفتار نادانی ، فقر ، کشتار ، برتری‌جویی و خودبیش‌بینی بودند ، دین مبین اسلام و وجود گرامی رسول اکرم (ص) بود . بزرگواری

۸۱ - همان کتاب - داستان ۴۶ ص ۶۸ - عبره از دریانوردان مشهور ایرانی بوده که هفت مرتبه بچین سفر کرده واز مردم کرمان بوده است .

۸۲ - همان کتاب داستان ۳۵ ص ۹۷ و داستان ۷۱ .

۸۳ - همان کتاب ص ۹۸ - داستان ۳۶ .

۸۴ - همان کتاب ص ۱۰۶ - داستان ۳۷ .

۸۵ - همان کتاب ص ۱۱۵ داستان ۹۳ .

و مردم دوستی رسول خدا بود که این گروه را جمع ساخت، و شیرازه این اوراق پراکنده گردید. در زمان زندگی حضرت رسول شخصیت برتر، و کلام گرم و دلنشین او وسیله‌ای برای پیش‌گیری از پراکندگی تازیان بود. اما چون روح پاك او با جهان خاکی بدرود گفت این شیرازه نیز سست شد.

روح خودخواه و عصیانگر تازیان، که رشته‌های نیرومند شخصیت و نفوذ کلام رسول خدا، آنرا به بند کشیده بود آزاد گشت، و هنوز بدن پاك پیامبر بزرگ اسلام بر خاک بود، که کار اختلاف بالا گرفت. حتی در کار بخاك سپردن رسول خدا اختلاف ورزیدند. گروهی بر آن بودند که باید بدن پیامبر را بمکه برند. دسته‌ای میخواستند او را در مدینه بخاك سپارند. جمعی خواهان دفن رسول خدا در بیت المقدس شدند.

در این میان پاره‌ای منکر مرگ او شدند، و سپس بر سر میراث رسول خدا بگفتگو نشستند^{۸۶}.

پایان زندگی پر افتخار رسول خدا آغاز يك کشمکش بی‌پایان شد. پایانی که خود آغاز بی‌سرانجامیها و دسته‌بندیها بود.

بدین‌سان مسلمانان یکپارچه و يك هدف کارشان بجائی رسید که به «هفتادوسه» ملت تقسیم شدند.

موضوع جانشینی و امامت، نخستین ضربه سهمناک بر پیکر جامعه اسلام بود.

پس از آن خلافت خلفای راشدین و قتل عثمان (۳۵ هـ.) و سپس امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و دیگر رویدادهای این دوره سبب گسترش شکاف بین مسلمین گردید.

جمعی از امیر المؤمنین علی (ع) پیروی کردند و به شیعه معروف شدند. عده‌ای بخونخواهی عثمان برخاسته. و به «عثمانیه» مشهور گردیدند. گروهی

۸۶ - الفرق بین الفرق - عبدالقاهر بغدادی - ترجمه دکتر محمدجواد



ش ۱۰ - بخشی از ویرانه‌های سیراف (عکس از دکتر وایت‌هاوس)



ش ۱۱ - بازمانده خانه‌های سیراف (عکس از دکتر وایت‌هاوس)

نیز خارج از این دو گروه راهی مستقل پیش گرفتند. در همان حال عده‌ای نیز بطرفداری از بنی‌امیه به معاویه گرویدند.

جنگ صفین بسال ۳۷ هـ. و ماجرای حکمت نیز انشعابات تازه بین مسلمانان ایجاد کرد، و فرقه بزرگ و پر هیاهوی خوارج را پدید آورد. پس از شهادت امیرالمؤمنین علی (ع) بسال ۴۰ هجری، طرفداران عثمان، و هواخواهان معاویه متحد شدند و فرقه «مرجئه» را ایجاد کردند.

مرجئه برآن بودند «که جمیع اهل قبله که بظاهر اقرار میکنند مؤمنند. ارتکاب گناه بایمان ضرری وارد نمی‌آورد چنانکه بطاعت، کفر زایل نمیشود. هیچکس حق ندارد که در دنیا درباب جهنمی یا بهشتی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند حکم دهد. باید حکم این اشخاص را بروز قیامت موکول کرد، و عذاب ایشان را تا رو حشر بتأخیر انداخت و این تأخیر را ارجاء (بتأخیر انداختن) میگفتند.

عقیده مرجئه درباب امام، یعنی جانشین حضرت رسول این بود که پس از انتخاب شخصی باجماع باین مقام، باید هرچه را او میگوید و امر میدهد اطاعت کرد. و فرمان او را واجب شمرد، و عصمت او را از خطا لازم نمیدانستند^{۸۷}. این شرایط گوئی برای تطبیق بامردی چون معاویه ساخته شده بود، و بیهوده نبود که (مرجئه) را فرقه حکومتی بنی‌امیه نامیدند.*

فرقه مرجئه را بنی‌امیه پدید آوردند، و یافرو افتادن خلافت آنان فرقه «مرجئه» نیز فرو افتاد. سپس ابوحنیفه لقمان بن ثابت که از «مرجئه» بود شعبه حنفی از مذهب چهارگانه‌تسنن را ایجاد کرد.

یکی دیگر از عوامل ایجاد تفرقه و شکاف، گسترش اسلام در خارج از

۸۷ - خاندان نوبختی - عباس اقبال ص ۳۱.

* - بعقیده خوارج چون دودمان اموی مرتکب گناه کبیره شده‌اند مسلمان نیستند، و این کبیره عبارت بود از ایجاد جنگهای خانگی بین مسلمین. بنابراین امویان نه تنها نمیتوانستند خلیفه باشند، بلکه مسلمان نیز بحساب نمی‌آمدند و جهاد علیه آنها واجب بود.

شبه جزیره عربستان بود .

تا زمانی که پیروان دین اسلام تنها تازیان بودند ، قبول اصول دین و آیات قرآن و قوانین مذهب بدون چون و چرا انجام میگرفت . و در نتیجه اختلافی پیش نیامد . و اگر هم در مواردی اختلافی بروز میکرد ، صحابه و پیشوایان دین برفع آن میکوشیدند .

اما گسترش اسلام در کشورهای غیر عرب ، و برخورد افکار مسلمانان با غیر مسلمانان ، و ورود پاره‌ای عقاید و آراء مذاهب دیگر بعالم اسلام ، دگرگونی تازه‌ای پدید آورد ، که خود سبب ایجاد فرقه‌ها و شعبات تازه در دین اسلام شد .

از این زمان بود که تردید در عقاید مذهبی و تأویل و تفسیر قرآن آغاز گردید .

یکی از مهمترین افکاری که در نیمه دوم سده اول هجری بین مسلمانان پدیدار گشت ، مسئله جبر و اختیار بود . و این آغاز کشمکش بزرگ شد ، که سراسر عالم اسلام را در بر گرفت .

بروزگار خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۶ هـ) کار اختلاف بین این دو نظریه شدت یافت . طرفداران جبر (مجبره یا جبریه) را عقیده بر این بود که خداوند متعال پدید آورنده افعال نیک و بد بندگان است . بنده راهیچ نقشی در پدید آوردن اینگونه افعال نیست ، بلکه مجبور و مقهور اداره خداوندی است .

در حالیکه جمعی دیگر یعنی (قدریه) نظری درست مخالف آنرا اظهار میکردند ، و عقیده داشتند که مردم در افعال خود قادر ، و توانا ، و مختارند و خداوند ایشان را در کار خود آزاد گذاشته است .

هر گروه نیز آیاتی از قرآن را بسود نظریه خود تفسیر کرده و شاهد میآوردند .



ش ۱۲ - بازمانده خانه‌های سیراف (عکس از دکتر وایت‌هاوس)



ش ۱۳ - کارگاه سفالگری و کوره لعاب‌سازی (عکس از دکتر وایت‌هاوس)

نخستین کسی که نظریه آزادی افعال را اظهار داشت، معبد بن عبدالله جهنی بود.

معبد جهنی این نظریه را از يك ایرانی بنام سنبویه آموخته بود که از «اساوره» بود.

«اساوره جمع اسوار است که همان سوار فارسی است. و در عربی به معنی قائد فارسیان، و خادم اسب و مردماهر در تیراندازی، و سوارکار نیکو بکار رفته است.^{۸۸}»

ایرانیان نام سوار، اسوار به مردان دلاور و پهلوانان و جنگاوران می نهادند. گروهی از اسواران ایرانی در جنگهای آغاز اسلام مسلمان شدند. و در بصره در کوی ویژه خود نشیمن گرفتند.^{۸۹}

«سلمان پارسی هم از جمله اسواران بود. زاهد شد و در جهان می گردید به طلب دین. تا به مدینه بردست رسول صلی الله علیه و سلم مسلمان شد.^{۹۰}»

«معبد بن عبدالله الجهنی نخستین کسی بود که در بصره درباره قدر سخن گفت. حسن بصری مردم را از هم نشینی با وی نهی کرد، سپس معبد بمدینه آمد و در آنجا مذهب خود را انتشار داد.

نخستین کسی که درباره قدر سخن گفت مردی نصرانی از اهل عراق بود که سوسن نام داشت، و مسلمان شد و سپس نصرانی گشت و معبد جهنی مسئله قدر را از او گرفت و گویا همان یونس اسواری از پیشوایان فرقه معتزله باشد و او منسوب به اساوره (اسواران) ایرانی بود.^{۹۱}»

«قدریه فرقه ای بودند که در روزگار بنی امیه پدید آمده و قائل بتوانائی و قدرت انسانی در اعمال خود شدند و گفتند که آدمی را اراده آزاد است،

۸۸ - آریامهر - نوشته دکتر صادقی کیا ص ۲۰.

۸۹ - فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی محمد علی امام شوشتری ص ۲۸.

۹۰ - مسالك و ممالك استخری ص ۱۱۷.

۹۱ - تعلیقات و حواشی الفرق بین الفرق - نوشته دکتر محمد جواد مشکور

و آنان اولین فرقه‌ای بودند که براساس دینی فلسفی و غیر سیاسی پدید آمدند، و کار آنان با آنجا رسید که دو خلیفه اموی، معاویه بن یزید و یزید بن ولید بمذهب ایشان در آمدند ۹۲.

اول کسی که در قدر و اعتزال سخنرانی کرد، ابو یونس اسواری یکی از اساوره و معروف بسنسویه بود. و معبد جهنی از وی پیروی داشت، و گویند سلیمان بن عبد الملك نیز سخنانی در این باره دارد ۹۳.

معبد جهنی سرانجام فدای اعتقاد خود شد، و بسال ۸۰ هجری بفرمان عبد الملك بن مروان و یا بقولی بدست حجاج بن یوسف ثقفی بقتل رسید ۹۴.

اگر چه این نظریه قربانیان بسیار داد، و جمعی در برابر آن شدیداً بمخالفت برخاستند. اما بوسیله جمعی از پیروان معبد دنبال شد.

حتی حربه مخالفین «قدریه» که این حدیث منسوب به پیغمبر (ص) را عرضه داشتند که «القدریه مجوس هذا الامه» مؤثر واقع نگردید. *

پاره‌ای از «صحابه که هنوز حیات داشتند از این فرقه تبری جستند، و اخلاف خود را توصیه کردند که بر قدریه سلام ندهند و بر جنازه‌های ایشان نماز نگزارند و بعبادت مرضای آن طایفه نروند.» ۹۵

عقیده به «قدر» هنگامی قدرت بسیار یافت که ابو حذیفه و اصل بن عطا (۸۰ - ۱۳۱ هـ.) پیشوای فرقه بزرگ معتزله آنرا پذیرفت.

پایان سده اول و آغاز سده دوم هجری، اوج کشمکش‌ها و مجادلات و برخورد افکار و عقاید مذهبی در اسلام بود.

۹۲ - تعلیقات و حواشی الفرق بین الفرق - ص ۳۴۵.

۹۳ - الفهرست ترجمه تجدد ص ۲۹.

۹۴ - خاندان نوبختی - عباس اقبال ص ۳۳.

* این حدیث مجعول پس از سده دوم هجری بوسیله مخالفین قدریه ساخته و پرداخته شده است. نگاه کنید به کتاب «اسلام در ایران» نوشته، آی. پ. پطروشفسکی: ترجمه کریم کشاورز.

۹۵ - خاندان نوبختی - عباس اقبال ص ۳۳.

در این سالها حسن بصری (۲۱ - ۱۱۰ هـ) در بصره بسبب پرهیزکاری و دانش خود سخت مورد توجه مسلمین قرار گرفته بود، و آنچه بیشتر در جلسات بحث و گفتگو حسن بصری مورد علاقه بود، فتنه ازارقه و حکم در باره گناهکاران بود.

ازارقه دسته‌ای از خوارج، و پیرو نافع بن ازرق بودند، که زیر فرمان قطری بن الفجاءه بر بنی‌امیه شوریدند و بر بخشی از خوزستان مسلط شده، و در حدود بصره و اهواز و رود کارون باعمال اموی بجنگ پرداخته بودند. اینان را عقیده بر این بود که «هر که از وی گناهی خرد یا بزرگ سرزند، کافرو مشرک است. اینان کودکان مشرکان و دشمنان خود را نیز مشرک دانسته، و ریختن خونشان را خواه از مسلمانان و خواه از غیر مسلمانان باشند روا میداشتند»^{۹۶}. گروهی دیگر از خوارج که به «صفریه» مشهور بودند، گناهکاران را مانند ازارقه مشرک میخواندند، ولی با آنان درباره کودکان همداستان نبودند^{۹۷}. نجدات که فرقه دیگری از خوارج بودند میگفتند که «هر مسلمانی بگناهی دست زند که همه امت اسلام آنرا ناروا شمرده باشند کافر و مشرک است. اگر از کسی گناهی سرزند، که مسلمین در باب تحریم آن اتفاق ندارند، چون میتوان گفت که مرتکب بحرام بودن آن علم نداشته، باید تاموقع بدست آوردن دلیل و حجت قاطع از دادن حکم دریاب او خودداری کرد، و امر را برای علمای فقه واگذاشت»^{۹۸}.

اباضیه که گروهی دیگر از خوارج بودند میگفتند «کسی که گناهی را که خداوند بارتکاب آن مردم را از فرجام آن ترسانیده است، باشناختن خداوند و آنچه را که از او رسیده مرتکب گناه گردد کافر است که کفران نعمت کرده است، کافر مشرک نیست»^{۹۹}.

۹۶ - همان کتاب ص ۷۴.

۹۷ - همان کتاب ص ۷۴.

۹۸ - خاندان نوبختی ص ۳۴.

۹۹ - الفرق بین الفرق ص ۷۵.

مرجئه و اکثر علمای تابعین میگفتند که مرتکب گناهان کبیره را چون بانیای مرسل و کتب آسمانی و بحقانیت احکام الهی اقرار دارند، باید مؤمن شمرده شود. ولی چون ارتکاب کبیره کرده فاسق محسوب میشود و فسق منافی با ایمان و اسلام نیست ۱۰۰.»

در این میان واصل بن عطا که بمجلس حسن بصری رفت و آمد داشت، عقیده‌ای تازه ابراز داشت که با عقاید پیشین متفاوت بود.

واصل بن عطا میگفت، مسلمان فاسق نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در میان آن دو جای دارد و فسق مرتبه بین کفر و ایمان میباشد. «در حقیقت مرتکبین کبائر از صف کفار و مؤمنین هردو خارجند، و از ایشان کناره‌گیری (اعتزال) جسته‌اند و در عداد هیچکدام محسوب نمیشوند ۱۰۱.»

عقیده واصل بن عطا از این تاریخ بنام المنزله بین المنزلین و اعتزال معروف شد، و پیروان او راهم اهل اعتزال یا معتزله خوانده‌اند ۱۰۲.»

«چون حسن بصری این بدعت را از واصل شنید، گفتار او را مخالف سخن فرق پیش یافته او را از مجلس خویش براند. واصل پیاپی ستونی از ستونهای مسجد بصره بنشست و از جمع عزلت کناره گرفت، و هم‌نشین گمراهی عمر و بن عبید بن باب مانند بنده‌ای که مادرش فریادرس او باشد بوی پیوست، و در آن روز مردمان گفتند که واصل و عمر و از گفتار دیگر مسلمانان اعتزال جسته و کناره‌گیری کردند. و از آن روز پیروانشان به معتزله یعنی کناره‌جویان نامیده شدند ۱۰۳.»

لازم بیادآوری است که واصل بن عطا (۸۰ - ۱۳۱ هـ) و عمرو بن عبید بن - باب (۸۰ - ۱۴۴ هـ) هردو ایرانی بودند.

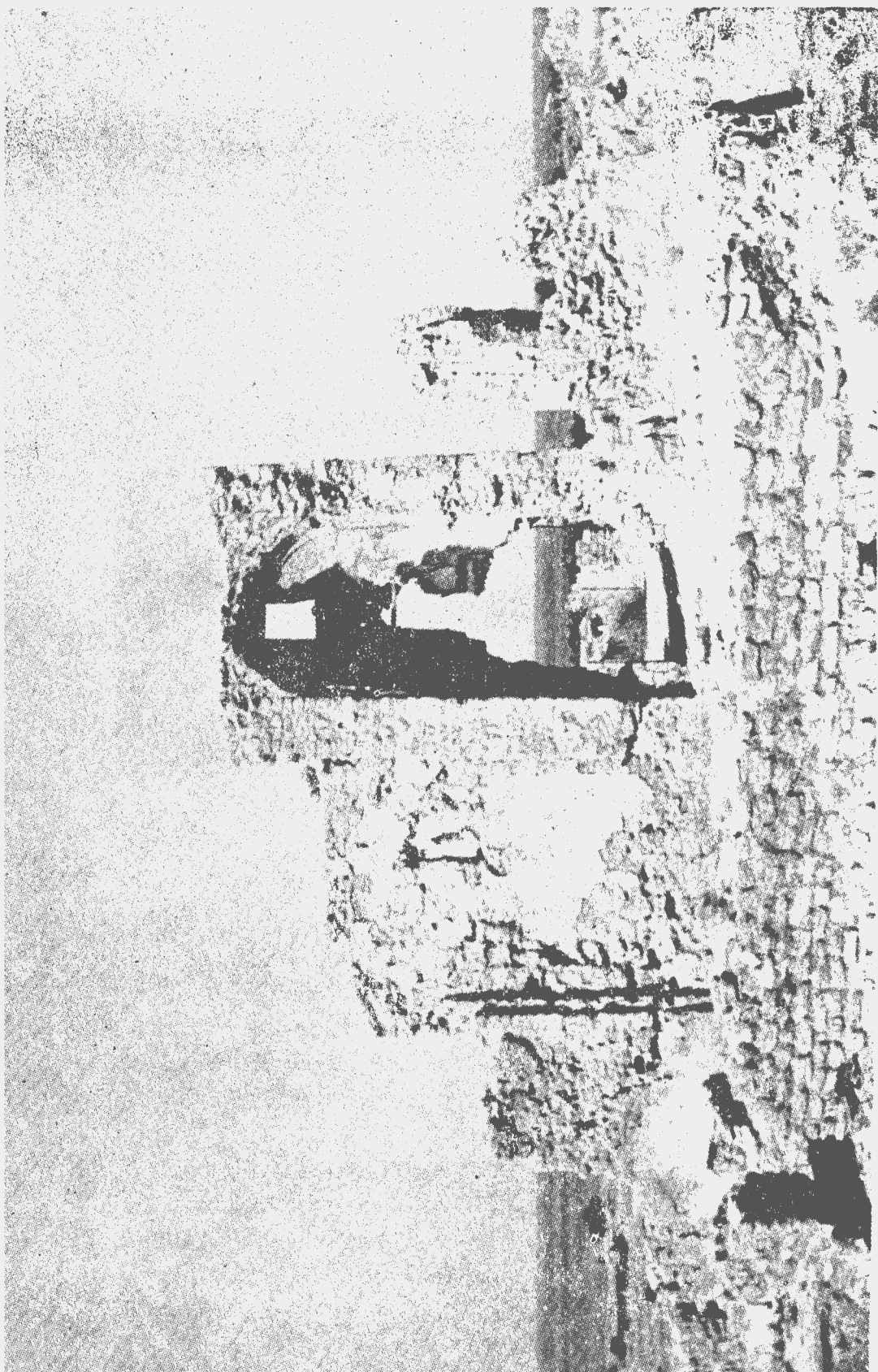
واصل بن عطا و عمرو عبید، سپس عقیده جهنی را در باره قدر پذیرفتند.

۱۰۰ - خاندان نوبختی ص ۳۴.

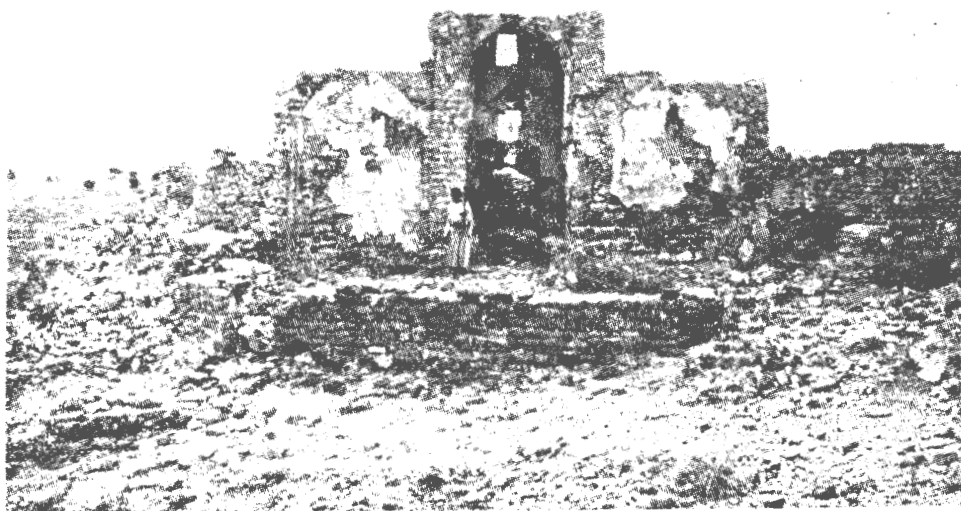
۱۰۱ - خاندان نوبختی ص ۳۵.

۱۰۲ - خاندان نوبختی ص ۳۵.

۱۰۳ - الفرق بین الفرق ص ۷۶.



ش ۱۴ — بازمانده یکی از مساجد سیراف (عکس از نگارنده)



ش ۱۵ - بازمانده یکی از مساجد سیراف (عکس از اشتین)

بدین ترتیب فرقه بزرگ معتزله پدید آمد .
 اهل سنت و جماعت واصل را کافر می‌شمردند ، و می‌گفتند «وی باینکه
 کافر است قدری نیز هست» و این سخن از آن روز مثل شد، و هر کافر قدری
 را بدان نام خواندند ۱۰۴ .
 اما خود معتزله از پذیرفتن این عنوان خودداری می‌کردند «و می‌گفتند
 چون ما منکر قدریم و نسبت آنرا بخدای تعالی خطا میدانیم باید مخالفین ما
 یعنی جبریه که بقضا و قدر * عقیده دارند باین اسم خوانده شوند. ولی جبریه

۱۰۴ - الفرق بین الفرق ص ۷۶ .

* با گسترش اسلام در کشورهایی چون ایران ، مصر ، سوریه و روم اصل تقدیر
 که مورد احترام و اعتقاد مسلمانان بود مورد دودلی و تردید مردمیکه از فرهنگ برتر
 ←

هم زیر بار قبول این عنوان نمیرفتند و هردو فرقه مخالف از شهرت باین صفت جداً بیزار بودند، چه حضرت رسول قدسیه را لعنت کرده و فرموده بود القدریته مجوس هذا لامة ۱۰۰.»

عقاید معتزله را که بسبب تعریف و تقریر توحید و عدل به اهل توحید و عدل مشهورند، میتوان به پنج بخش عمده تقسیم کرد:

۱ - توحید

خداوند متعال «نه جسم است نه عرض و نه عنصر و نه جزء و نه جوهر ۱۰۶.» بلکه خالق آنهاست.

خداوند را هیچگاه با حواس نمیتوان دریافت. خارج از زمان و مکان وحد است و خالق است لم یزلی. از نظر معتزله خداوند متعال قدیم بوده و قدمت صفت مختص بذات اوست یعنی خداوند عالم بذات، قادر بذات، وحی بذات است. *

۲ - عدل

خداوند شروفساد را دوست ندارد، و از این جمله ببری است و افعال بندگان را خلق نمیکند، بلکه بقدرتی که خداوند بایشان داده بآنچه بآن امر شده یا از آن نهی بعمل آمده مبادرت مینماید ۱۰۷.»

→

برخوردار بودند قرار گرفت. طرفداران تقدیر که جبریه نیز نامیده میشدند، اعتقاد داشتند که سرنوشت زندگی و اعمال و رفتار هر فرد از افراد آدمی پیشاپیش از سوی خداوند تعیین گردیده است.

این عقیده اگر چه در امر جهاد سبب میشد که جنگاوران مسلمان با هر خطری روبرو گردند و با تلقین بخود که مرگ و زندگی آنها قبلاً مقدر شده و خود آنها در تعیین آن سهمی ندارند با بی باکی و جسارت بسیار بجنگند، اما از سوئی خلفای اموی نیز از آن سوء استفاده میکردند و بعنوان آنکه خلافت آنها مقدر بوده بر مردم حکومت میکردند.

۱۰۵ - خاندان نوبختی ص ۳۳.

۱۰۶ - خاندان نوبختی ص ۳۵.

۱۰۷ - خاندان نوبختی ص ۳۶ - ۱۰۷.

* - الملل و النحل - ص ۳۳.

آنها باور داشتند که «خداوند نمی‌تواند منشاء بدی و ظلم و خالق بدیها و مظالم و افعال غیر عقلائی که آدمیان مرتکب می‌شوند باشد، و جایز نیست خداوند را از يك سو خالق انسانی بدون اراده آزاد بدانیم و بگوئیم که قبلاً نه تنها اعمال نیک بلکه افعال بد او را هم معین و مقدر ساخته، و درعین حال واز دیگر سو معتقد گردیم که به‌خاطر همان افعال بد مجازاتش کند» *

بنابراین معتزله معتقد بودند که منشاء بدیها اراده آزاد آدمیان است نه خداوند.

مخالفین معتزله بعنوان آنکه آنها انسان را خالق اعمال و رفتار خود میدانند و تنها خداوند میتواند خالق باشد آنها را به ثبوت و شرک متهم میکردند. بگفته قدریه و معتزله آدمی اراده آزاد دارد و اعمال زشت و ناروایی که از او سر میزنند زاده اراده خود اوست و گر نه چگونه ممکن است که خداوند «عادل» آدمیان را قبلاً با افعال و اعمال بد بیافریند و آنگاه او را بسبب ارتکاب اعمال و رفتار بد مجازات کند.

«الله تعالی حکیم است و عادل هر آینه شروظلم را بآن حضرت نسبت نتوان کرد و نشاید که ارادت کنند چیزی را از بنده که مخالف امر و حکم او باشد و ایشان را بآن جزا دهد. لاجرم فاعل خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و معصیب بنده باشد و حضرت کبریائی سبحانی جزا برطبق فعل بنده خواهد داد.» *

۳- وعدو وعید

«خداوند در احکام خویش تغییر نمیدهد و در وعد و وعید خود صادق است، و مرتکب گناهان کبیره را نمی‌آمرزد مگر آنکه در حیات این دنیا توبه کند ۱۰۸.»

* - الفهرست ص ۶۹۰.

** - اسلام در ایران ص ۲۲۱.

۱۰۸ - خاندان نوبختی ص ۳۶.

تفاوت بسیاری بین عقیده اهل سنت و جماعت و معتزله در مورد وعد و وعید وجود دارد که نویسندگان الملل والنحل یخوبی آنرا روشن میسازد .

« اما وعد و وعید، مسلك اصحاب سنت و جماعت آنکه منهج ثبوت آن هر دو کلام ازلیست که وعده فرمود بمغفره و رفع درجات چون بالتزام او امر الهی مهتدی شوند، و وعید نموده با ذاقه عذاب و درکات چون بارتکاب آنچه از آن نهی فرموده مبتلا آیند. هر آینه هر که رستگاری و نجات یافت و بنیل ثواب اختصاص پذیرفت بمحض وعده است که در کلام منزل الهی ورود یافته، و هر که مستوجب عذاب آمد بوعیدی که مضمن کتاب سماویست مستحق گشت و از روی عقل بر کبریای سجانی هیچ امری واجب نتواند بود .

و اهل عدل از معتزله انگار کلام نمودند و گفتند که وعد و وعید بکلامی حادث ثابت شد وعد بر مقتضای امر و وعید بر طبق نهی، هر آینه هر که بثواب فایز شود بفعل خویش مستحق ثواب گردد. و هر که مستحق عذاب شود بفعل خویش مستحق عذاب شود، و از روی حکمت عقل اقتضای آن کند که نیکوکار بجزای نیک مخصوص گردد و بدکار بنکال افعال گرفتار آید» *

۴ - المنزله بین المنزلین - که از آن یاد کردیم .

۵ - امر بمعروف و نهی از منکر : بر هر مسلمان لازم است که با همه گونه وسیله در این راه جهاد کند و با سرپیچی و کفر و فسق بجنگد .

عقاید و آراء معتزله بسرعت پیشرفت کرد، تاجائی که پاره ای از خلفای بنی امیه چون یزید بن ولید بن عبدالملک (در گذشته ۱۲۶ هـ .) پیرو معتزلیان شدند .

معتزلیان نخستین گروه از مسلمانان بودند که بنوشتن کتابهای در پیرامون تاریخ ادیان و مذاهب و فرق پرداختند، و این خود پدیده تازه ای در جهان اسلام بود .

گشاینده این در یعنی معتزلیان، پیشرو گروههای دیگر از مسلمانان

بودند که هریک برای اثبات حقانیت خود کار آنان را پیروی کردند .
پایه افکار و اصول عقاید معتزله بر حکمت ، بحث ، کنجکاوی و تردید
نهاده شده بود ، و ایرانیان نخستین پایه گذاران این مکتب بودند .

فرود افتادن شاهنشاهی ساسانی ، با دگرگونیهای بسیار ، از جمله تغییر
دین در ایران همراه بود . اما این دگرگونیها هرگز نتوانست بر فرهنگ و تمدن
ایران اثری ژرف گذارد . در نتیجه تمدن و فرهنگ ، و از جمله افکار و آراء
ایرانی در قالبی تازه ارائه گردید .

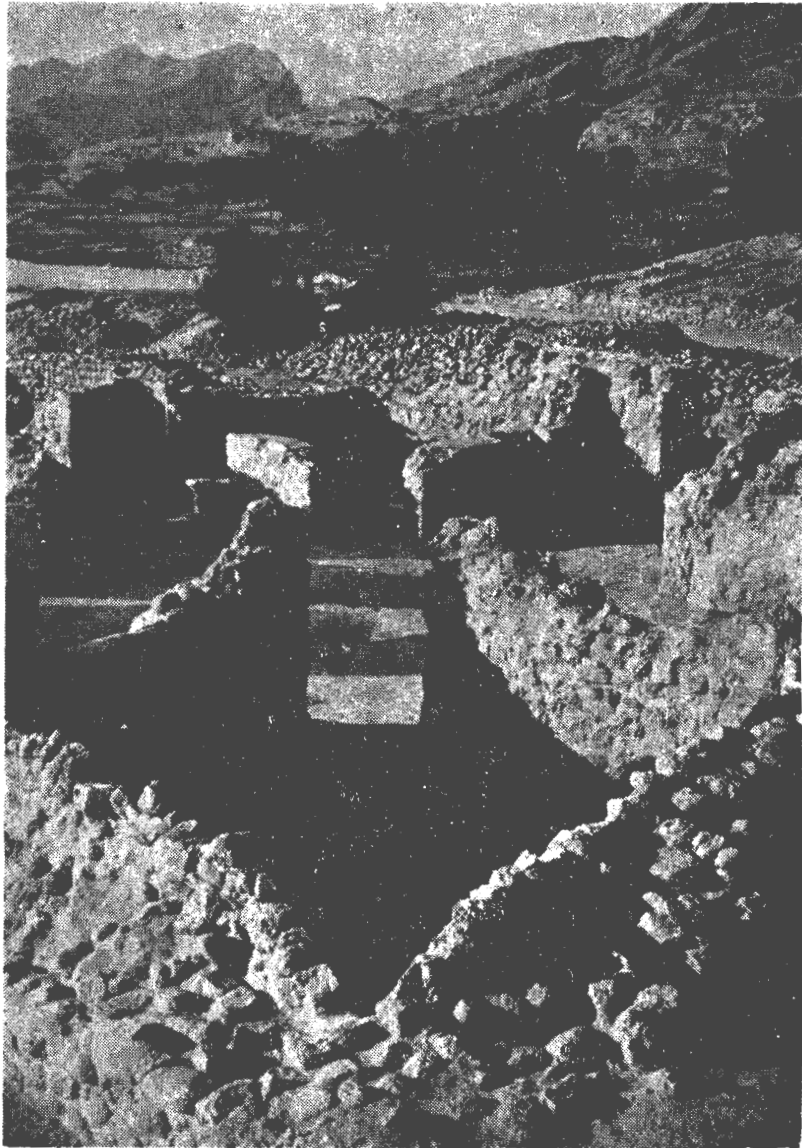
نخستین واکنش از اینگونه را در افکار سنسویه اسواری دیدیم که
بوسیله معبد جهنی و سپس غیلان دمشقی ، و جعدبن درهم دنبال شد ، و سرانجام
معتزله بآن نیرو بخشیدند .

فرقه معتزله وارث معنوی «قدریه» بود و فرزند روحانی آن بشمار
میرفت معتزله پیرو «قدر» بودند و اعتقاد به «قدر» یکی از پنج اصل اعتقادات
آنها بشمار میآمد ۱۰۹ .

در نیمه اول سده دوم هجری ، رادمرد دیگری بنام دادبه پسر دادجشنس
معروف به ابن المقفع که چهره درخشان او در تاریخ آزادی فکری در ایران
تابناکتر از آن است که بمعرفی نیاز داشته باشد ، در راه تشویق ایرانیان بباز
گرداندن شاهنشاهی خود ، و ایجاد ایرانی که دور از تبعیضات نژادی باشد ،
گامهای تازه ای برداشت . او مردی دانشمند ، دانا و هوشیار بود ، و بزبان تازی
که زبان رایج روزگار او بود تسلط کامل داشت . (برای آگاهی از زندگی او
نگاه کنید بمجله نو بهار شماره ۷ تا ۱۰ سال ۱۳۰۱ مقاله عبدالله بن المقفع
نوشته ی شادروان عباس اقبال)

ابن المقفع کوشید تا با ترجمه آثار ایرانی بتازی ، بدو خدمت بزرگ در

۱۰۹ - اعتقاد به قدر نه تنها در میان معتزله ، بلکه بین فرق دیگر اسلام چون
میبونیه که از فرق اسماعلیه و اصحاب میمون قدام بودند ، و پاره ای از فرق مرجئه رسوخ
یافت و از آن پیروی شد . (الفرق بین الفرق - ص ۱۲ - ص ۵۷) .



ش ۱۶ - گوشه‌ای از بناهای شهر سیراف (عکس از دکتر وایت‌هاوس)



ش ۱۷ - کوچه‌ای از شهر کهن سیراف (عکس از دکتر وایت‌هاوس)

راه کشور خود دست یازد .

نخست آنکه با ترجمه آثار تمدن و فرهنگ ایران کهن از پهلوی عبری، از نابودی این گنجینه بزرگ فرهنگی جلوگیری کند. دیگر آنکه با ارائه و گسترش این آثار ایرانیان را بامیراث بسیار پر ارزش پدران خود آشنا ساخته و جنگ افزاری برنده بدست ایرانیان دهد، تا در برابر جز خوانیها و گزافه گویی تازیانی که به نژاد خود می‌بالیدند مقاومت ورزند. از جمله آثار بسیاری که او از پهلوی برگرداند کتابهای مرقیون ۱۱۰ و ابن دیصان ۱۱۱ و کلیله و دمنه بود .

۱۱۰ - « مرقیون یکی از علمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی بوده است که از طرف عیسویان بعنوان مرتد تکفیر و از حوزه عیسویت طرد شد ، و او از آن بعد بایجاد مذهب جدیدی پرداخته است که اساس آن مقتبس از آئین مسیحی است ، با این تفاوت که آسمانی بودن قسمت عمده عهد عتیق و یک قسمت از عهد جدید را انکار کرده و به ثنویت یعنی دو اصل متضاد نور و ظلمت معتقد شده ، و گفته که چون این دو اصل ضد یکدیگرند و اجتماع آنها باهم امکان ندارد ، اصل ثالث دیگری که از جهت مرتبه پست‌تر از نور و بالاتر از ظلمت است بین آن دو واسطه آمیزش و سازگاری شده و عالم در نتیجه این اختلاط و جمع بوجود آمده است . طبقه اعلی مقرر خداوند رحمان ، و طبقه اسفل قلمرو ماده ، و طبقه وسطی که بر فراز زمین است حوزه اقتدار خداوند خالق یعنی ایجاد کننده عدالت و شریعت است ، که انسان را بصورت خود از ماده بوجود آورده است . پیروان مرقیون که بمرقونیه معروفند در ممالک ایتالیا و مصر و شام و ایران منتشر و تا مدتها بعد از او در این نواحی باقی بوده‌اند . » خاندان نوبختی ص ۲۵ .

۱۱۱ - ابن دیصان (۱۵۴ - ۲۲۵ م .)

« یکی از حکمای شام است که اصلاً نژاد پارت بود و والدین او از ایران بشرها (اورفه حالیه) مهاجرت کرده و ابن دیصان در آنجا تولد یافته و بنهر دیصان رودخانه شهر رها منتسب گردیده است . در سال ۱۷۹ م . بائین عیسوی درآمده و از بزرگترین مدافعین آن کیش در مقابل مخالفین و اهل بدعت مخصوصاً پیروان مرقیون شده ولی بعدها از خود آراء و عقایدی ظاهر کرده که مورد قبول عیسویان نشده و او را مرتد اعلام کرده‌اند . ابن دیصان که مردی شاعر و اختر شناس و مورخ بوده به ثنویت عقیده داشته و میگفت که نور فاعل خیر است و ظلمت فاعل شر است . باضطرار نیکی و خیر و نفع و بوی خوش عموماً از نور ، و زشتی و شر و ضرر عفونت کلیه از ظلمت بعمل می‌آید نور زنده و دانا و توانا و حساس و دراک است و حرکت و زندگی از اوست ، و ظلمت مرده و نادان

←

این آثار سبب گردید که جوانه‌های بحث و جدول و تفکر در مذهب که در محیط ایران سرزده بود ریشه‌دارتر شود. حتی فکر اینکه میتوان در پاره‌ای از امور دینی که تا آن زمان بدون چون و چرا پذیرفته شده بود تردید وشك کرد، ایجاد گردید. همین تردید وشك بود که مجادله و مباحثه در بین پیروان عقاید مذهبی مختلف ایجاد کرد.

افکاری که بر اثر کوشش‌های ابن مقفع در ایران گسترش یافت، بر نظریات مانی و پیروان او استوار بود. بنابراین ابن مقفع و پیروان او را زندیق میخواندند. و کار بجائی رسید که مهدی خلیفه عباسی گفت که هیچ کتاب زندقه بدست نیاوردم که اصل آن از ابن المقفع نباشد. و از آن پس هر کتابی که در این باب منتشر شد به ابن المقفع منسوب گردید.

این افکار در جنبش‌های آزادی بخش ایران در نخستین سده‌های هجری اثر بخشید و بآنها نیروئی فوق العاده داد.

مخالفت با خلفای نژادپرست، و طرفداری از خاندان علی (ع)، بیدادگری اعمال تازی در گوشه و کنار ایران، موالی خواندن مردمی که اسلام خود به آزادی و «حر» بودن آنها معترف بود، همه دست‌بدست هم‌دادو حاصل آن برای ایرانیان میهن‌پرست امیدبخش و برای تازیان دردناک بود. جنبشهای سیاسی و مذهبی و میهنی یکی پس از دیگری ظاهر گردید. جنبشهای خون‌آلود و مردانه ابومسلم، به آفرید، سنباد، اسحق ترك، استاسیس،

→

و عاجز و بی حرکت است و قابل عمل و تمیز نیست و دیصانیه در چین و خراسان و اراضی قسمت سفلائی فرات یعنی ناحیه بطایح متفرق بوده در قرن سوم هجری هنوز جماعتی از ایشان در عراق عرب وجود داشته‌اند.

مذهب مانی از عقاید مرقیون و ابن دیصان اقتباسات بسیار کرده، بهمین جهت معمولاً این دونفر را از پیشقدمان مانی میدانند و ذکر هر سه را غالباً در يك ردیف میآورند. عبدالله بن المقفع مترجم و کاتب مانوی معروف متهم بوده‌است که کتب این سه نفر را اول بار بزبان عربی ترجمه و در میان مسلمین منتشر کرده‌است. «خاندان نوبختی ص ۲۵.

راوندیان، المقنع، بابک خرم‌دین و جز آنها. این نهضت‌ها اگرچه پاره‌ای برخلاف سنن اسلامی بود، و افکار و عقایدی تازه را عنوان میکرد. اما بیشتر آنها بنام حمایت از اسلام برپا میشد.

این جنبشها بر دو پایه زنده ساختن آزادی ایران، و بیرون راندن تازیان استوار بود.

این دو احساس نیرومند، گاهی برپاسازندگان نهضت‌ها را از اصول مذهب جدید دور ساخت، و بیجا نبود که پیروان سنت، همه بدعتها و ظلمات‌ها را ناشی از افکار «موالی» میدانستند.

نتیجه بدست آمده از این تلاشها آن بود که در سده سوم هجری آزادی افکار و عقاید بجائی رسید که پیروان همه ادیان چون «ترسایان و جهودان و زرتشتیان که در داخل ممالک اسلامی در تحت حمایت قواعد و اصول متینی از حمایت دولت و حق اظهار عقیده در موضوع دیانت خویش برخوردار بودند، راجع باختلافات و مقالات فرق دینی خود اطلاعات جامع و مفیدی در دسترس علماء مسلمان قرار میدادند.»

«عجیب اینست که پیروان عقایدی که حتی در عصر پیدایش و رواج خود نیز در اقلیت و مورد تعقیب اکثریت قرار گرفته بودند، در آن زمان از بیان اصول و عقاید خود، البته برای خواص اهل علم پروائی نداشتند. و گاهی بمنظره برمیخاستند و رسالات و کتبی که بر اثبات یا رد نظریه کلامی خاصی مینوشتند. مانند مانویان ۱۱۲ ...»

هدف از این بحث آن بود که روشن شود در نخستین سده‌های هجری، در ایران از نظر مذهبی چه شرایطی حکمفرما بود و میتوان آنرا بطور خلاصه چنین گفت:

۱ - کوشش برای کسب آزادی کامل، بویژه از راه ایجاد مذهبی که موافق باسلیقه مردم آزاد فکر ایران باشد.

۲ - پراکندگی و اختلاف شدید در افکار و عقاید مذهبی .

۳ - آزادی نسبی برای ابراز عقاید و افکار مذهبی .

پس از ذکر این مقدمه به معتزله و قدریه برمیگردیم.

ابومنصور عبدالقاهر بغدادی نویسنده کتاب الفرق بین الفرق در بیان مقالات قدریه و معتزله که ینا بگفته او «معتزل از حقد» می‌نویسد :

«پیش از این گفتیم که معتزله بریست و دو فرقه گردیدند و هر دسته فرقه دیگر را کافر شمردند و آنان واصلیه، عمرویه، هذلیه، نظامیه، اسواریه، معمیره، اسکافیه، جعفریه، بشریه، مرداریه، هشامیه، ثمامیه، جاحظیه، خابطیه، حماریه، خیاطیه، پیروان صالح قبه، مریسیه، شحامیه، کعبیه، جبائیه، بهشمیه. منسوب بابی هاشم بن جبایی هستند .

از این یست و دو فرقه، دو دسته که خابطیه و حماریه باشند، در کفر از غلاة شمرده میشوند و ما در باب غلاة از آنان یاد خواهیم کرد .

یست فرقه دیگر قدریه خالص هستند، که در این چیزها با یکدیگر انباز و همداستانند .

یکی آنکه همه صفات ازلی را از خدای بزرگ نفی کردند، و گفتند که او را علم قدرت و حیات و سمع و بصر و هیچ صفت ازلی نیست، و خداوند را در ازل نام و صفتی نبوده است .

دیگر آنکه دیدن خدای را بچشم محال دانستند * ، و گفتند که خداوند خویشان را نمی‌بیند، و کسی او را نتواند دید و در این باره اختلاف کردند ، که آیا خداوند دیگران را می‌بیند یا نه ؟ گروهی آنرا روا داشته و دسته‌ای آنرا ناروا شمردند .

دیگر بر حادث بودن کلام خداوند و حدوث امر و نهی و خبر او همداستانند. و بیشتر ایشان امروز کلام او را مخلوق یعنی آفریده شده او نامند و گفتند مردم در کار و پیشه خود آزادند، و خداوند را در کار و پیشه ایشان و دیگر جانوران

* - به بینندگان آفریننده را - نه بینی مرنجان دو بیننده را - فردوسی .

قدرت و کاری نیست، و از جهت این سخن مسلمانان آنان را قدریه نامند. دیگر در این گفتار همداستانند که مسلمان فاسق نه مؤمن است و نه کافر، بلکه جای وی در میان آن دو است از اینرو آنان را برای کناره‌گیری از دیگر مسلمانان معتزله نامیدند.

دیگر آنکه گفتند آنچه را که خداوند از کارهای بندگان بدان امر نکرده و یا از آن نهی ننموده چیزی از آن نمی‌خواست ۱۱۳. «
فرقه‌های معتزله علاوه بر اصول عقاید پنجگانه هریک دارای عقایدخاص خود نیز بودند.

نامگذاری این گروه‌ها، بمناسبت پیروی هرگروه از یکی از پیشوایان این فرقه است که پاره‌ای از آنها افکار و عقاید تازه‌ای را عرضه داشته‌اند.

فرق مختلف معتزله

واصلیه :

این گروه چنانکه از اسم آن پیداست ، نخستین دسته از معتزله هستند که پیرو واصل بن عطا بودند .

ابوحذیفه واصل بن عطاء البصری العزال از متکلمان یزرگ اسلام (۸۰ - ۱۳۱ هـ) مردی بسیار فصیح بود ^{۱۱۴}

عمرویه :

« اینان پیرو عمرو بن عبید بن باب هستند ، که از بندگان آزاد شده بنی تمیم ، وجد او از اسیران کابل بود و چنانکه در خبر آمده همه بدعتها و گمراهیها در ادیان ، از اسیرزادگان (موالی) برخاسته است ^{۱۱۵} . »
ابوعثمان عمرو بن عبید از بزرگان معتزله ، واز زهاد و عباد بود .
(در گذشته بسال ۱۴۴ هـ) ^{۱۱۶}

هذلیه :

« آنان پیرو ابوالهذیل محمد بن هذیل معروف به علاف هستند ، که از

۱۱۴- الفرق بین الفرق ص ۳۴۶ - الفهرست ص ۲۹۲ - الملل و النحل ص ۳۵ .

۱۱۵- الفرق بین الفرق ص ۷۷ .

۱۱۶- الفرق بین الفرق ص ۳۴۸ - الفهرست ص ۲۹۴ - الملل و النحل ص ۳۷ .

بندگان آزاد شده‌ی عبدقیس بود .

وی نیز بروش اسیر زادگان رفت که بیشتر بدعتها از ایشان پدید آمده است ، و رسوائی او به آنجا رسید که گروهی از همکیشان وی کتابهایی در کافر شمردن او نوشتند .

و گفتند که سخن او بگفتار ده‌ریه کشیده می‌شود ۱۱۷ . «

ابوالهذیل محمد بن عبیدالله بن محکول العبدي معروف به علاف (۱۳۵ - ۲۳۵ هـ) مردی آگاه بفلسفه بود. سبب خواندن او بنام علاف آن بود که در بصره در کوی علافان می‌زیست ۱۱۸ .

۴ - نظامیه :

«اینان پیرو ابواسحاق بن سیارند، که معروف به نظام بود ۱۱۹ معتزله خود را بوی بندندی و پندارند. که او نظم بخش منشور و منظوم بود. وی در بازار بصره مهره برشته کشیدی از این‌روی او را نظام گفتندی « او در جوانی باثنوی ۱۲۰ و سمنیه ۱۲۱ هم نشینی داشت و از افکار و عقاید آنها بهره گرفته بود»

۱۱۷- الفرق بین الفرق ص ۷۸ .

۱۱۸- الفرق بین الفرق ص ۳۴۹ - الفهرست ص ۲۹۵ - الملل و النحل ص ۳۸ .

۱۱۹ - نظام : آنکس که مروارید خرد را در سلك نظم کشد او را نظام گویند ،

و آن بانفراد حرفه‌ای است در بغداد . (عرایس الجواهر ص ۱۰۹) .

۱۲۰ - ثنویه : طایفه‌ای اند که دوازلی اثبات کنند ، که ایشان را اصحاب الاثنین

گویند وزعم ایشان آنست که نور و ظلمت دوازلی‌اند قدیم ، بخلاف مجوس که بحدوث قایلند و سبب حدوثش روشن میدارند ، و این طایفه گویند نور و ظلمت در قدیم متساویند و اختلافشان در جوهر و طبع و فعل و حیز و مکان و اجناس و ابدان و ارواح میباشد .

الملل و النحل ص ۱۹۰ .

۱۲۱ - سمنیه : منسوب به سمن یا سمن هستند که روحانیون بودائی بودند .

دین بودائی در هنگام ظهور اسلام در خراسان رواج داشت و مسلمین پیروان آن آئین را سمنیه میخواندند . « الفهرست ص ۴۸۴ . »

سمنیه : از کلمه سمن - کیش این فرقه و یا بتعبیر بعضی از لغویون اسلامی اسم

و در پیری با فلاسفه بی‌دین بیامیخت، و سپس با هاشم بن حکم رافضی آمیزش و دوستی پیدا کرد، عقاید این گروه نیز در نظام اثر بخشید در نتیجه افکار او مرکب بود از عقاید گوناگون ۱۲۳.

ابواسحاق ابراهیم بن سیار بن هانی نظام (در گذشته بسال ۲۳۱ هـ .) خواهرزاده و شاگرد ابوالهذیل و استاد جاحظ بود. وی را مردی بسیار دانا، کنجکاو، دقیق، درست‌گفتار، کم‌خطا اما کم ثبات دانسته‌اند. ۱۲۳ از جمله گویند که سخن برهنمان را در برانداختن پیغمبرها پسندید. و اعجاز قرآن و معجزات رسول خدا را منکر شد.

نظام احکام شریعت را بار گرانی بردوش مردم میدانست، و میکوشید که آنها را باطل کند.

نویسنده الفرق بین الفرق می‌نویسد:

رسوائیه‌ای او بجائی رسید که « همه فرق اسلام از دو دسته رای و حدیث گرفته تا خوارج و شیعه و نجاریه و بیشتر معتزله در کافر شمردن او با یکدیگر همداستان شدند، و در این گمراهی تنها گروهی از قدریه چون اسواری و ابن‌خابط و فضل‌الحدثی و جاحظ از وی پیروی نمودند ۱۲۴.

وی متکلم و شاعر و ادیبی شهره بود و با فلسفه آشنائی بسیار داشت. بغدادی می‌نویسد:

«نظام ثنوی و یاطبیعی است که خود را بدروغ از مسلمانان می‌شمارد ۱۲۵.»

→

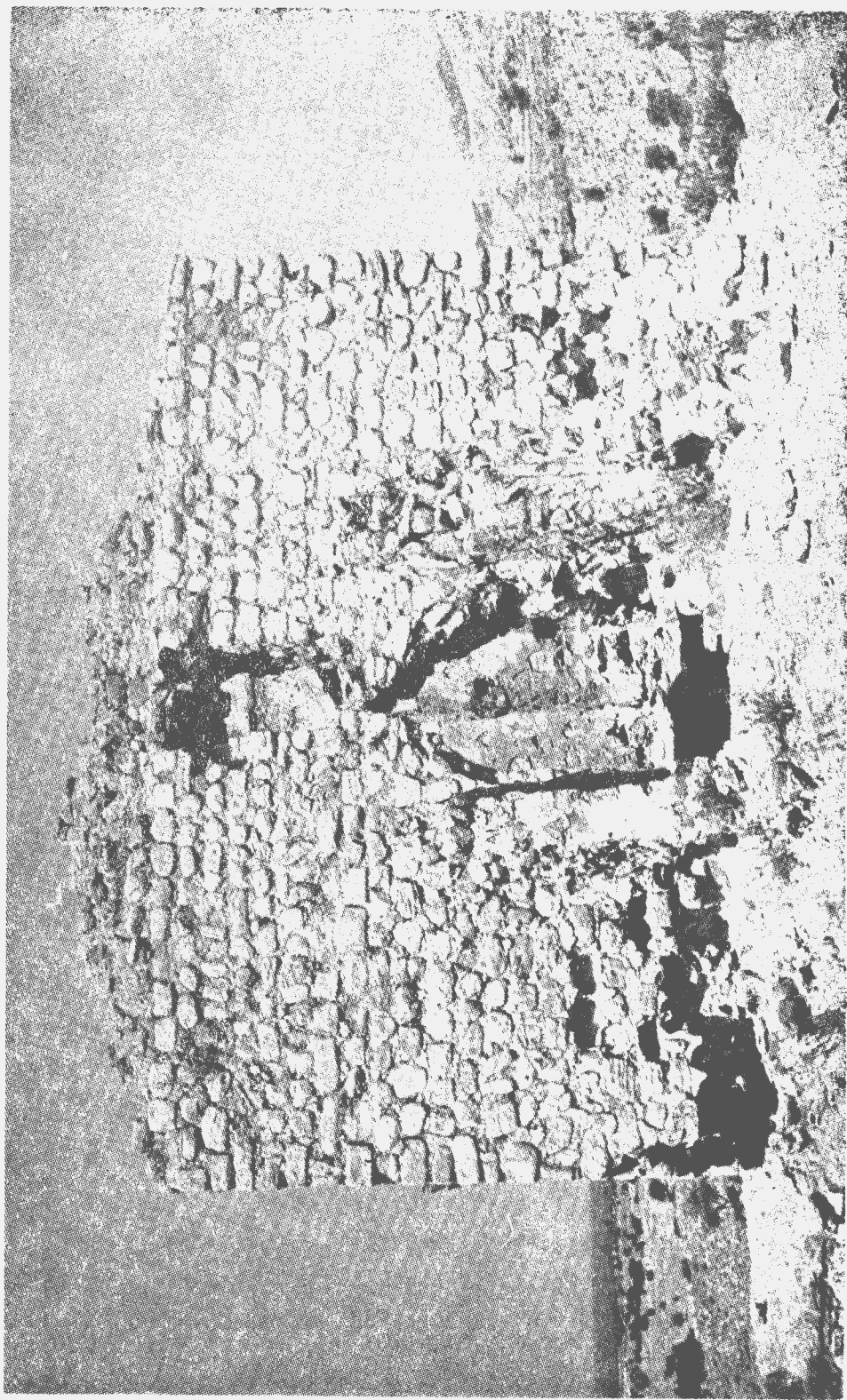
بت ایشان بوده. این فرقه ابتدا در هند بظهور رسید و مذهب سمنی گویا مستخرج از ادیان هندی است، و سمنیه بقدمت عالم و تناسخ ارواح عقیده داشته و منکر نظر و استدلال بوده‌اند، و میگفتند برای شناختن اشیاء راه دیگری جز وسیله حواس خمسّه نیست. این فرقه در هند و خراسان زیاد بوده‌اند. (خاندان نوبختی ص ۲۶).

۱۲۲ - الفرق بین الفرق - ص ۸۷.

۱۲۳ - الفرق بین الفرق - ص ۳۵۱ - الفهرست ص ۲۹۸ - الملل والنحل ص ۴۱.

۱۲۴ - الفرق بین الفرق - ص ۸۷.

۱۲۵ - الفرق بین الفرق ص ۹۲.



ش ۱۸ - تل گنبد یا امامزاده (عکس از نگارنده)

نظام مردمان را از انجام حج تمتع بازداشت، و زناشوئی موالی را با زنان عرب حرام کرد ۱۳۱.

نظام عقیده داشت که قرآن از جهت اخبار آن اعجاز است، نه از نظر فصاحت و بلاغت. و اگر تازیان را بقهر و جبر از ساختن کتابی چون قرآن باز نمی‌داشتند، آنها توانا بودند که کتابی چون قرآن بوجود آورند ۱۳۲.

اسواریه :

«اینان پیرو علی اسواری بودند که نخست از یاران ابوالهذیل بشمار میرفت، و سپس بکیش نظام درآمد، و خود نیز گمراهیهای دیگری بر آن بیفزود، و گفت آنچه را که خداوند میداند اگر وجود نداشته باشد، آن برای او مقدور نیست. از این گفتار واجب آمد که قدرت خدا متناهی باشد. و آنکه قدرتش متناهی است، ذات او نیز متناهی است، و گفتن این سخن کفر است ۱۳۸.»

ابویونس (سنویه) معروف با سواری معاصر ابوالهذیل علاف و نظام و بشر و مردار بود (در گذشته بسال ۲۴۰ هـ .) ۱۳۹

معمریه :

«اینان پیرو معمر بن عباد سلمی هستند که سریدینان و دم قدریه بود. و رسوایی‌های او بسیار است و بر شمردن آن زمانی دراز خواهد ۱۴۰.»

«معمریه بزرگترین فرقه قدریه است، و از معمر محکی است که انکار آن کرده است که ذات کبریائی قدیمست ۱۴۱»

۱۲۶ - الفرق بین الفرق ص ۱۰۱ .

۱۲۷ - الملل و النحل ص ۴۴ .

۱۲۸ - الفرق بین الفرق ص ۱۰۳ .

۱۲۹ - الفرق بین الفرق ص ۳۵۸ - الملل و النحل ص ۴۶ .

۱۳۰ - الفرق بین الفرق ص ۱۰۴ .

۱۳۱ - الملل و النحل ص ۵۱ - ۵۲ .

معمر بروزگار رشید میزیست و بسال ۲۱۵ هـ . - درگذشت ۱۳۲ .

جعفریه :

آنها پیروان جعفر بن حرب و جعفر بن مبشر بودند. جعفر بن مبشر گناهکاران را فاسق میدانست و آنان را از ترسایان و گبران و زندیقان بدتر میشمرد .

وی اجماع یاران پیغمبر را در حد زدن میخوران نادرست شمرده، و میگفت که آنان رأی خود را ابراز داشته‌اند نه رأی همه مسلمانان را ۱۳۳ . ابوالفضل جعفر بن حرب همدانی از بزرگان معتزله و از شاگردان ابوالهذیل و عیسی بن صبیح و مردی پارسا بود. وی بسال ۲۳۶ هـ . درگذشت. ۱۳۴ جعفر بن مبشر بن احمد ثقفی نیز از بزرگان معتزله فقیه و خطیبی پرهیزکار و پاکدامن بود و بسال ۲۳۴ هـ . درگذشت .

اسکافیه :

آنها پیرو محمد بن عبدالله اسکافی بودند وی در قدر از جعفر بن حرب پیروی میکرد. «او میگفت که خدای متعال توانا پرستم بیخردان است و به‌ستم بر خردمندان قادر نیست، و پیشینیان خویش را در آن باره کافر شمرد و دیگران نیز او را تکفیر کردند ۱۳۵ .» ابو جعفر بن عبدالله اسکافی بسال ۲۴۰ هـ . درگذشت. پدران او از مردم سمرقند بودند. وی را مردی هوشمند ، بلند همت و دانشمند دانسته‌اند. ابو جعفر مورد احترام شدید معتصم بود ۱۳۶ .

۱۳۲ - الفرق بین الفرق ص ۳۵۹ - الفهرست ص ۳۰۱ - الملل و النحل ص ۵۱ .

۱۳۳ - الفرق بین الفرق ص ۱۱۶ .

۱۳۴ - الفرق بین الفرق ص ۳۶۳ - الفهرست ص ۳۱۱ - الملل و النحل - ص ۵۲ .

۱۳۵ - الفهرست ص ۳۰۳ - الملل و النحل ص ۲۰ .

۱۳۶ - الفرق بین الفرق ص ۱۱۸ .

بشریه :

اینان پیرو بشر بن معتمر هستند ، و همکیشان و برادران قدری وی ، او را در «چیزهائی کافر خوانند که در پیش غیر قدریه رواست ۱۳۸» .
ابوسهل الهلالی بشر بن معتمر معاصر رشید بود و بدستور او بزندان افتاد و در سال ۲۱۰ هـ . در گذشت ۱۳۹ .

مرداریه :

«اینان پیرو عیسی بن صبیح معروف بابوموسی مردارند که او را راهب معتزله میگفتند . و این لقب سزاوار اوست اگر از رهبانیت ترسایان گرفته شده باشد . و لقب مردار نیز او را سزد . و این مردار مانند نظام میگفت که مردمان به آوردن کتابی چون قرآن ، بلکه شیواتر از آن توانا هستند . و این سخن ستیز است با گفته خداوند که گفت : قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن ان لایاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیر . یعنی بگو ای پیغمبر اگر آدمیان و جنیان فراهم آیند برای اینکه بمانند این قرآن آورند ، اگر چه در این کار با یکدیگر یاری نیز نمایند بمانند آن نتوانند آورد ۱۴۰» .
عیسی بن صبیح در اعتزال گفتارهای تازه نیاورده ، بلکه پیرو پیشینیان خود بود . وی شاگرد معتمر و استاد جعفر بن بود . وی بسال ۲۲۶ هـ . در گذشت ۱۴۱» .

ثمانیه :

« اینان پیرو ثمامه بن اشرس نمیری هستند ، که از بندگان آزاد کرده ی بنی نمیر بود ، و در روزگار مامون و معتصم و واثق پیشوای قدریه بشمار میرفت .

- ۱۳۷ - الفرق بین الفرق ص ۳۶۴ - الفهرست ص ۳۱۱ - الملل والنحل ص ۲۰ .
۱۳۸ - الفرق بین الفرق ص ۱۰۷ .
۱۳۹ - الفرق بین الفرق ص ۳۶۰ - الفهرست ص ۳۱۱ - الملل والنحل ص ۵۰ .
۱۴۰ - الفرق بین الفرق ص ۱۱۵ .
۱۴۱ - الفرق بین الفرق ص ۳۶۲ - الملل والنحل ص ۵۳ .

گویند وی کسی است که مامون را بفریفت و بکیش معتزله بخواند. ثمامه بر پیشینیان خود دودعت دیگر بیفزود، که مسلمانان وی را بآن دو کافر شمارند.

یکی آنکه چون اصحاب معارف در دعوی خود که معرفتها ضروری است باوی انباز گشتند، گفت کسی را که خدا ناچار بشناختن خود نکند، مامور بمعرفت او و بازداشته از کفر نتواند بود. و وجود وی برای افسوس و عبرت آفریده شده، و مانند دیگر جانوران تکلیفی ندارد. از اینرو زندیقان و عوام دهریه و ترسایان در روز واپسین خاك خواهند شد و میگفت سرای دیگرسرای پاداش و کیفر است و کودکی را که بخردی مرده و بناچار خدا را شناخته تکلیفی که بدان سزاوار پاداش و کیفر شود نیست. از اینروی در روز بازپسین خاك خواهد گشت.

ابولبشر ثمامه ابن اشرس نمیری از بزرگان متمکمان معتزله و از نویسندگان بلیغی است که نزد مامون جاه و منزلتی پیدا کرد و وزارت را باو تکلیف نموده و او پذیرفت^{۱۴۲}

ثمامه میگفت «خداوند جهان را بموجب سنتی طبیعی آفریده و جهان بمانند خدای جاویدان وابدی است^{۱۴۳}»

ابن ندیم مینویسد :

او گوید، «میتواند بود که بفصاحت و بلاغت قرآن کلامی مولف سازد^{۱۴۴}». ابو معن ثمامه بن اشرس نمیری بسال ۲۱۳ درگذشت .^{۱۴۵}

هشامیه :

«اینان پیرو هشام بن عمرو الفوطی هستند که پس از گمراهی بکیش

۱۴۲ - الفهرست ص ۳۰۲ .

۱۴۳ - الفهرست ص ۳۶۴ .

۱۴۴ - الملل و النحل ص ۵۳ .

۱۴۵ - الفرق بین الفرق ص ۳۶۴ - الفهرست ص ۳۰۲ الملل و النحل ص ۵۴ .

قدریه به رسوائی‌هایی پیاپی اندر آمد ۱۴۶. «
هشام بسال ۲۲۶ هـ. درگذشت ۱۴۷

جاحظیه :

«آنان پیرو عمرو بن بحر جاحظ‌اند که به نیکوییانی در کتابهایش که شیوه‌ای روان و دلاویز و نامهای سه‌نک دارد ولی آنها را معنائی نیست، فریفته شدند. و اگر بنادانهای او پی میبردند از خدای تعالی از آدمی خواندن وی آموزش می‌خواستند، تاچه رسد که ویرا به‌نیکی یاد کنند. از چیزهایی که کعبی در مقالات خود از او آورده و بزرگی وی می‌یابد سخن اوست که گوید، معرفتها همگی در آدمی سرشته‌اند و باینکه فعل‌بندگان خداست باختیار ایشان نیست.

دیگر از رسوائیهای جاحظ آنست که گوید خدا کسی را بدوزخ نیفکند، بلکه آتش است که طبعاً دوزخیان را بخود کشد و در آنجا پایدار دارد ۱۴۸. جاحظ (۱۶۳ - ۲۵۵ هـ.) از بزرگان و از سرآمد آن ادبیات عرب است وی ۱۷۰ کتاب در ادبیات و تاریخ و جغرافیا و علوم دیگر تألیف کرده‌است. ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب الکنانی اللیثی مشهور بجاحظ (۱۶۳ - ۲۵۵ هـ) در آخر عمر زمین‌گیر شد.

گفته‌اند در حال مطالعه کتاب بر اثر فروریختن کتاب بر او جانداد ۱۴۹.

خابطیه :

«آنان پیرو احمد بن خابطه‌ستند که در معتزله بودن از یاران نظام بوده، و ما پیش از این سخن او را درباره تناسخ یاد کردیم، و در این فصل گمراهی‌های

۱۴۶ - الفرق بین الفرق ص ۱۱۰.

۱۴۷ - الفرق بین الفرق ص ۳۶۰ الملل و النحل ص ۵۵.

۱۴۸ - الفرق بین الفرق ص ۱۲۱.

۱۴۹ - ل فهرست ص ۲۰۴ - الملل و النحل ص ۵۶.

ویرا در باره‌ی توحید آفریدگار بی‌اوریم. و آن چنانست که ابن خابط و فضل حدثی پنداشتند که آفرینش را دو پروردگار و آفریدگار است. یکی قدیم و دیرین که همان خدای سبحانه باشد. و دیگری مخلوق و آفریدگار که آن عیسی بن مریم است. گفتند که عیسی از راه پسرخواندگی پسر خداست و فرزند تنی اوست. عبدالقاهر گوید: این دو کافر با ثنویه و مجوس در باره دو خدای بودن انبازند، و سخن آندوزشت‌تر از گفته ایشان است زیرا ثنویه و مجوس پدید آوردن همه نیکی‌ها را بخدای تعالی و بدیها را بتاریکی و اهریمن نسبت دهند. ولی ابن خابط و فضل حدثی همه خوبیها و نیکیها و بازخواست از آفریدگان را در روزشمار به عیسی بن مریم نسبت دادند^{۱۵۰}. عبدالقاهر این گروه را از اسلام بیرون میداند.

حماریه :

آنان گروهی از معتزلان عسکر مکرمند، که از بدعت‌های دسته‌های گوناگون قدریه گمراهی‌های ویژه‌ای برگزیدند» از جمله آنان پیرو عقیده ابن خابط در تناسخ بودند^{۱۵۱}.

در کتب فرق وجه تسمیه حماریه را نمیتوان یافت. این فرقه را به مروان بن محمد ملقب به «حمار» آخرین خلیفه بنی‌امیه نسبت داده‌اند. این ندیم مروان را زندیق و شاگرد جعد بن درهم دانسته^{۱۵۲}.

خیاطیه :

«اینان پیرو ابوالحسین خیاط‌اند که در بدآموزیه‌ایش استاد کعبی بود، و با بیشتر قدریه در گفتارهایشان انباز و هم داستان بود. خیاط حجت بودن اخبار آحاد را انکار میکرد. و خواست وی از اینکار

۱۵۰ - الفرق بین الفرق - ص ۱۹۸ .

۱۵۱ - الفرق بین الفرق - ص ۱۹۹ .

۱۵۲ - الفرق بین الفرق ص ۴۱۴ .

انکار دین بود زیرا احکام شرع و فروع فقه بر پایه خبرهای واحد استوار گردیده است و کعبی در کتابی که در پیرامون حجیت خبر واحد نوشته او را گمراه شمرده است ۱۵۳.»

ابوالحسین خیاط مردی فقیه و متکلم بود. وی بسال ۳۰۰ ه. درگذشت ۱۵۴.

پیروان صالح قبه :

عبدالقاهر بغدادی این گروه را جزء مرجئه قدریه بحساب میآورد ۱۵۵.

مریسه :

«اینان مرجئان بغداد و پیرو بشر مریسی هستند.» (در گذشته بسال ۲۱۹ ه.) مریسه پیرو عقیده خلق قرآن بودند و میگفتند که خداوند «آفریدگار کسبها و پیشه‌های بندگان است و استطاعت با فعل همراه میباشد. بهمین سبب معتزله آنان را کافر شمردند ۱۵۶.»

ابو عبدالرحمن بن بشر بن مریسی معاصر هارون و امین بود و بسبب اعتقاد بخلق قرآن، نزدیک بیست سال در اختفا میزیست ۱۵۷.

شحامیه :

«اینان پیرو ابی یعقوب یوسف بن اسحاق الشحام از شاگردان ابوالهذیل هستند که معاصر واثق (۲۲۷ - ۱۳۲ ه.) بود وی استاد جبائی بود و سخنان او چون سخنان جبائی است ۱۵۸.

۱۵۳ - الفرق بین الفرق ص ۱۲۴ .

۱۵۴ - الفرق بین الفرق ص ۳۶۷ - الملل و النحل ص ۵۷ .

۱۵۵ - الفرق بین الفرق ص ۱۴۷ .

۱۵۶ - الفرق بین الفرق ص ۱۴۷ .

۱۵۷ - الفرق بین الفرق ص ۳۷۳ .

۱۵۸ - الفرق بین الفرق ص ۱۲۳ ص ۳۶۷ .

کعبیه :

«اینان پیرو ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن محمود بلخی معروف به کعبی هستند (در گذشته سال ۳۱۹ هـ.) که مردی حاطب‌اللیل بود، یعنی سخن رطب و یابس درهم میگفت، و دعوی داشتن دانشهای گوناگون میکرد. ولی بخوبی هیچیک از آنها را فرا نگرفته بود و با معتزلان بصری در چیزهای بسیار اختلاف داشت ۱۵۹.»

کعبی از مردم بلخ بود .

جبائیه :

آنان پیرو ابوعلی جبائی (ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی ۲۳۵ - ۳۰۳ هـ.) هستند که مردم خوزستان را بفریفت و گمراه کرد، و در روزگار او معتزلان بصری برکیش‌او بودند، و پس از وی بکیش‌پسرش ابوهاشم درآمدند. از گمراهیهای جبائی یکی آن بود که میگفت هرگاه خدا کام بنده خویش را برآورد فرمانبردار بنده‌ی خود گردیده باشد ۱۶۰ .

بهشمیه :

«اینان پیروان ابوهاشم بن جبائی (در گذشته سال ۳۲۱ هـ.) هستند و چون صاحب‌بن عباد وزیر آل‌بویه مردمان را به کیش ایشان میخواند. بیشتر معتزلان روزگار ما برکیش این دسته‌اند، و آنان را ذمیه نیز میگویند زیرا نکوهش مردم را بدون فعل بر مردمان روا دارند. در بیشتر گمراهیها با دیگر معتزلان انبازند و آنان را نیز رسوائی‌هایی است که بیش از ایشان کسی نگفته است .

پسر جبائی گفت اگر چه زناکاری و خوردن شراب و قذف کردن ۱۶۱ نهی

۱۵۹ - الفرق بین الفرق ص ۱۲۵ و ص ۳۶۷ .

۱۶۰ - الفرق بین الفرق ص ۱۲۷ و ص ۳۶۸ الملل و النحل ص ۵۸ .

۱۶۱ - قذف نسبت ناروا بزنا و بدی دادن .

گردیده ولی ترك اینکارها براو واجب نیست ۱۶۲ .
 بهشیمیه نسبتی است شکسته - به ابوهاشم - اکثر مولفین فرقه‌های
 بهشیمیه و جبائیه را یکی دانسته‌اند ۱۶۳ .

جمعی از معتزله و قدریه به تناسخ ایمان داشتند، که عبارتست از انتقال
 روح از کالبد صاحب آن بکالبد انسان و حیوان دیگر، و این عقیده‌ای قدیم بود
 که در یونان و هند وجود داشت .

پیروان تناسخ جهان را قدیم میدانستند، و با استدلال و نظر مخالفت
 بودند و بیشتر ایشان معاد و برانگیخته شدن پس از مرگ را انکار میکردند،
 و باور داشتند که روان آدمی در سگ و روان سگ در آدمی و همچنین دیگر-
 حیوانات حلول میکند .

پیروان تناسخ در میان قدریه کسانی بودند که از احمد بن خابط پیروی
 میکردند، او خود پیرو نظام بود .

از شاگردان احمد نیز جمع زیادی پیرو تناسخ بودند چون عبدالکریم
 ابن ابی العوجاء (در گذشته بسال ۱۶۰ هـ .)

و نویسنده الفرق بین الفرق مینویسد :

«او چهار گمراهی در گفتار خویش فراهم آورد :

«نخست آنکه در نهان بکیش مانویان ثنوی بود ،

«دوم آنکه در تناسخ سخن گفت ،

«سوم آنکه در امامت به رافضیان گرایش داشت .

«چهارم آنکه در باب تعدیل و تجویز دادگر و ستمگر شمردن خدا قایل

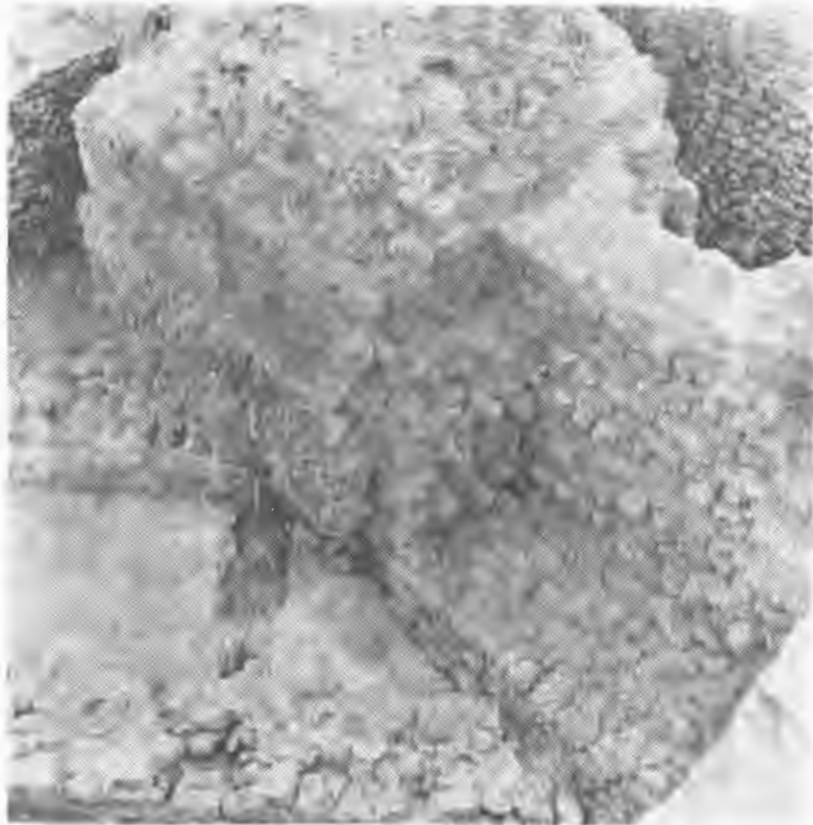
به قدر بود ۱۶۴ .»

او از سازندگان نام‌آور احادیث جعلی است. با دستورات و احکامی که
 خود ساخته بود و بسیاری از دستورات دین را دگرگون ساخت.

۱۶۲ - الفرق بین الفرق - ص ۱۲۸ .

۱۶۳ - الفرق بین الفرق - ص ۳۶۹ .

۱۶۴ - الفرق بین الفرق - ص ۱۹۵ .

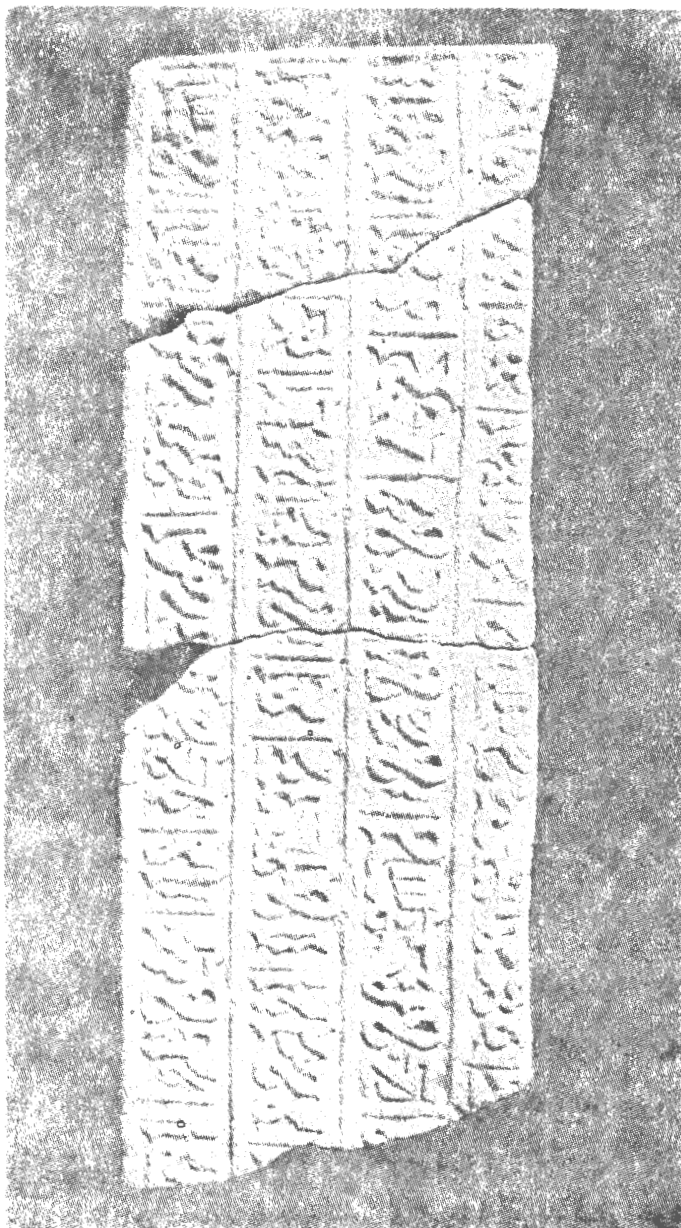


ش ۱۹ - شالوده و پایه منار مسجد بزرگ (عکس از دکتر وایت‌هاوس)

نوشته‌اند که چون محمد بن سلیمان عامل منصور در کوفه فرمان کشتن او را داد وی گفت :

«مرا نخواهد کشت زیرا چهار هزار حدیث ساخته‌ام که یا آنها حلال‌ها را حرام و حرام‌ها را حلال کرده‌ام و رافضیان را در روزی که باید روزه بگیرند روزه گشادم، و به روزی که باید روزه گشایند بروزه واداشته‌ام^{۱۶۰}»
 احمد بن خابط در تناسخ عقیده داشت «که خدا آفریدگار خود را در

۱۶۰ - الفرق بین الفرق ص ۱۹۵ .



ش ۲۰ - بخشی از کتیبه گچ‌بری شده مربوط به یکی از مساجد سیراف (عکس از دکتر وایت هاوس)

سرائی جز گیتی تندرست و با خرد و رسا آفرید و خردشان را کامل کرد و در ایشان معرفت و دانش نهاد، و نعمت خود را بر آنان تمام کرد و انسانی که مأمور و نهی گشته و نعمت داده شده است همان روانی است که در تن است، و تنها کالبدهایی برای روانهایند و فقط روان زنده و توانا و دانا است و گفت همه جانوران يك گونه اند و زیر بار تکلیفند و بنا باختلاف صورت و زبانشان امر و نهی نیز متوجه آنان میگردد. و چون خدای تعالی در سرائی که ایشان را بیافرید بر سپاسگزاری از نعمتهائی که به آنان داده بود ایشان را تکلیف کرد، گروهی پای تاسر فرمان او بردند، و دسته ای در برخی فرمان و در پاره ای سرپیچی کردند. پس هر که از وی فرمانبرداری کرد او را در سرای آسایش که وی را در آن آفریده است برقرار سازد، و هر که درهمه کار گناه و رزد از سرای آسایش او را پسرای رنج پایدار که دوزخ باشد در افکند. و هر که او را در برخی از چیزها فرمان برداد باشد بگیتی اندر آورد و این کالبدهای شوخگین و پلید را بروی بیوشاند و او را به سختی و بدبختی و خشکسالی و آسایش و لذت و دردها گرفتار کند و باندازه گناهها و سرکشی هائی که در سرای پیشین که در آن آفریده شده بود کرده، وی را به پیکرهای گوناگون از آدمیان گرفته تا پرندگان و چارپایان و درندگان و حشرات اندر آورد. هر که گناهش در این سرای کمتر و طاعتش بیشتر باشد صورت وی در گیتی زشت تر است. و روان در کالبدهای گوناگون تا هنگامیکه طاعتش آمیخته بگناهان اوست تازه گردد و کالبدهای او در انسانیت و بهیمیت باندازه طاعت و گناههای او است، و همواره از سوی خداوند پیغمبرانی به هر گونه از جانوران فرستاده شود و آنان را بر امر و نهی خود مکلف گردانند تا اینکه کردار جانوران طاعت محض و سره شود. آنگاه به آسایش جاودان که همان سرائی است که در آن آفریده شده اند باز گردد و اگر کردار آن گناه محض شود و به دوزخ اوفتند و در دوزخ پایدار بمانند و این گفتار این خابط در تناسخ ارواح است ۱۶۶.»

عقاید معتزله تا خلافت متوکل عباسی بسال ۲۳۲ هـ. در نهایت قدرت انتشار و توسعه یافت، بویژه موضوع قدیم یا مخلوق بودن قرآن. اهل سنت و حدیث به قدیم و ازلی بودن قرآن ایمان داشتند، و حتی پیروان امام احمد حنبل «هریک از نسخ قرآن بلکه غلاف آنرا ازلی میدانستند ۱۶۷».

در برابر معتزله کلام خدا را حادث می‌شمردند. * این باور اگرچه بروزگار هارون الرشید قوت زیاد گرفت، اما سخت‌کشی‌های هارون و تعصب او از گسترش این عقیده جلوگیری کرد.

در عصر مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ هـ.) این عقیده آشکار گردید و گسترش یافت تا جائی که مأمون پیرو آن شد.

کار ایمان باین باور در مأمون بجائی کشید که فرمان داد، امام حنبل را که بقدمت قرآن پای‌بند بود و در آن پافشاری میکرد تازیانه زدند و بزنجیر کشیدند.

حتی تفتیش عقاید در این باره برقرار شد. این تفتیش عقاید که به «محنه» مشهور است در مورد قضاة و شهود و محدثین اجرا گردید.

بروزگار خلافت معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷ هـ.) نیز کار (محنه) ادامه یافت، و باز امام حنبل را بزیر تازیانه کشیدند و محبوس ساختند. در این سخت‌گیری احمد بن ابی داود قاضی القضاة معتزلی مذهب سهم‌بزا داشت. وی از شاگردان واصل بن عطا بود.

در خلافت واثق (۲۲۷ - ۲۳۲ هـ.) وضع بهمین روش ادامه یافت. احمد بن ابی داود و جعفر بن حرب همدانی (در گذشته بسال ۲۳۶ هـ.) تفتیش عقاید را ادامه دادند و کار بجائی کشید که در سال ۲۳۱ هـ. تنها آندسته از اسرای

۱۶۷ - خاندان نوبختی ص ۴۳.

* معتزله برخلاف دیگر فرق قرآن را مخلوق، و خالق آنرا خداوند میدانستند و استدلال میکردند که در غیر اینصورت باید قرآن را نیز ازلی و غیر مخلوق بدانیم که در اینصورت برای خداوند در ازلی و غیر مخلوق بودن شریک قایل شده‌ایم. آنها قرآن را از نظر مضمون و مفاد و اندیشه قدسی می‌شمردند نه از نظر واژه‌ها و حروف.

مسلمان در برابر فدیة ازبند رومیان آزاد شدند، که در نزد فرستادگان خلیفه و قاضی القضاة به خلق قرآن و نفی رویت خدای تعالی اعتراف کنند. سرانجام در سال ۲۳۲ ه. با خلافت متوکل کار محنه پایان گرفت، و امام حنبل مورد احترام واقع شد و کار معتزله رو بسراشی سقوط نهاد.

در اوایل سده چهارم هجری هنوز جمعی از معتزلیان برجسته چون ابوعلی - محمد بن عبد الوهاب جبائی (۲۳۵ - ۳۰۳ ه.) و پسرش ابو هاشم جبائی (در گذشته سال ۳۲۱ ه.) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی (در گذشته سال ۳۱۹ ه.) زندگی میکردند، و بترویج افکار معتزلیان مشغول بودند. اما فرقه جدیدی که بوسیله یکی از شاگردان ابوعلی جبائی بنام ابوالحسن علی - اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴ ه.) پدید آمد، بسرعت گسترش یافت و فرقه معتزله را از رونق انداخت.

واپسین دوره ای که معتزله مجدداً نیروئی یافتند، بروزگار شاهنشاهی آل بویه بود که صاحب ابوالقاسم اسماعیل عباد (۳۲۶ - ۳۸۵ ه.) وزیر نامور آل بویه و شاگرد ابوالقاسم جبائی بوزارت رسید. دیلمیان بمناسبت کوششی که برای از اعتبار انداختن خلفاء میکردند، معتزله را تشویق و حمایت نمودند.

واپسین معتزلیان نامور علامه بزرگ جلاله ابوالقاسم محمود بن - عمر زمخشری (۴۶۷ - ۵۳۸ ه.) و مسورخ نامور عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۵ ه.) شارح نهج البلاغه است. از آن پس مذهب معتزله رو بفراموشی نهاد عقیده مهم این فرقه یعنی آزادی اراده هنوز نیز پیروانی دارد.

«با اینکه این فرقه منقرض شده اند در عصر ما آثار مبادی عقلی و اصول حریت اراده متخذ از ایشان را در اسلام بزرگانی چون سید امیر علی وسید - احمدخان بهادر هندی (و در ایران مرحوم شریعت سنگلجی) پیروی کرده و هنوز علمائی هستند که آن مبادی را ترویج مینمایند ۱۶۸.»

در باره اینکه مردم سیراف پیرو کدام فرقه از فرقه‌های بیست و دو گانه قدریه بودند، باید یادآور شد که اصول پنجگانه‌ایکه از آن یاد کردیم مورد تأیید و اعتقاد همه فرق معتزله بود.

اما شواهدی در دست است که اراء و عقاید تازه‌ایکه بوسیله هریک از پیشوایان معتزلی عرضه میگردد. مورد قبول بیشتر این فرقه واقع میشده و آراء تازه می‌توانست اکثریت پیروان این فرقه را جلب کنند.

گواه آنهم نوشته ابن ندیم در مورد ابوالحسن علی بن ابوالبشر اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴ هـ) و پیروان سیرافی اوست.

وی می‌نویسد:

«ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابوالبشر اشعری، از مردم بصره بود. در ابتداء از معتزلیان بشمار میرفت و سپس از عقیده بعدل و خلق قرآن دست برداشته و توبه کرد و در روز جمعه در مسجد جامع بصره بر کرسی بالا رفته و با صدای بلند گفت: آنانکه مرا میشناسند شناخته‌اند و آنکس که مرا نمیشناسد، خود را بوی معرفی مینمایم، من فلان پسر فلانی هستم و میگفتم که قرآن مخلوق است و دیدگان خدا را نبیند و کارهای زشت و پلید هم از من است و من از آن توبه نموده و دست برمیدارم و عقیده برد معتزلیان دارم و فضایح اعمالشان را نشان خواهم داد. و ابن ابوالبشر شوخ مشرب و بذله‌گویی داشت و در..... وفات یافت این کتابها از اوست.....»

و از پیروان او دمیانی و حمویه بودند که هردو از مردم سیرافند و او را در دروغها و آشوب‌گریهایش کمک و یاری نموده و عالم بمذاهب او بودند و کتابی از ایشان بدست نیاورده‌ام ۱۶۹.

از آنجا که ابوالحسن اشعری از شاگردان ابوعلی است، میتوان نتیجه گرفت که مسلمانان سیراف از پیروان ابوعلی یعنی از فرقه جاییه بودند.

و نیز میبینیم که صاحب ابن عباد وزیر مشهور البویه که از مروجین

معتزله بود شاگرد ابوهاشم جبائی (پسر ابوعلی) و پیرو او بوده است. نویسنده الفرق بین الفرق در مورد طرفداران ابوهاشم که به بهشمیه معروفند می نویسد: بیشتر معتزلیان روزگار ما برکیش این دسته اند.

بنابراین با توجه باینکه سیراف یکی از مراکز مهم قدرت و نفوذ البویه بوده، میتوان نتیجه گرفت سیرافیان پس از مرگ ابوعلی جبائی پیرو فرزندان او ابوهاشم شدند و جزء گروه بهشمیه درآمدند.

بهمن ترتیب باید گفت که قبل از ابوعلی نیز از آراء فرق دیگر معتزله پیروی میکردند. این وضع را میتوان در مورد همه معتزلیان صادق دانست. آنچه در اینجا جالب توجه است اینکه، سیراف نیز چون بصره و بغداد یکی از مراکز مهم و درجه اول برخورد آراء و افکار جدید و تازه بود. هم چنانکه يك مرکز درجه اول اقتصادی و بازرگانی و دریانوردی بحساب میآمد.

اما گرایش مردم ایران بویژه مردم سیراف و نواحی جنوب ایران و سواحل خلیج فارس بسوی معتزله، و پذیرش و گروشی به «قدر»، و مخالفت با نظریه «جبر» خود دارای ریشه ای کهن است.

ایرانیان برای تجدید آزادی از دست رفته، بمبارزات گوناگون پرداختند. از جمله در برابر کیش جدید بسختی مقاومت کردند.

جمعی حتی تن پیرداخت «جزیه» دادند، اما هرگز حاضر بترك کیش کهن خود و پذیرفت کیش جدید نشدند. جمعی که نیز کیش جدید را پذیرفتند، کوشیدند تا آنرا بدان گونه که خود میخواهند با کیش کهن تطبیق دهند. اگر چه این مطابقت گاهی کاملاً با اصول کیش جدید مخالف بود.

جنبشهای دینی ایرانیان در نخستین سده های هجری همگی بر پایه همین اصل استوار بود.

چنانکه بطور مثال می بینیم که بهافرید کیشی ایجاد میکند، که آمیخته ای از اسلام و زرتشتی است. در حالیکه نه مسلمانان و نه زرتشتیان هیچك آنرا قبول نداشته اند.

ابن ندیم می‌نویسد :

«در آغاز دولت عباسیان، پیش از ظهور ابوالعباس، مردی بنام بهافرید که از مردم روی، از شهرستان ابرشهر^{۱۷۰} بود و عقیده مجوسیان را داشت و پنج نماز را بی‌سجده، در حالیکه بست چپ قبله توجه میکرد ادا نموده و فالگوئی‌هایی داشت، و مجوسستان را بمذهب خود میخواند و انبوهی از مردم باو گرویدند^{۱۷۱}». و سرانجام هم زرتشتیان و هم مسلمانان علیه او بر پای خاستند تا او کشته شد.

پدید آمدن اعتقاد به «قدر» (اختیار) از جانب ایرانیان برپایه اعتقادات قبلی آنان در دین زرتشتی بود.

ایرانیان زرتشتی کلیه نیکی‌ها را به اهورامزدا، و همه بدیها را به اهریمن نسبت میدادند.

برای يك ایرانی آشنا با این باور، فکر «جبر»، و اینکه ریشه اعمال نادرست را باید اراده خداوند دانست قابل باور کردن نبود. و این نسبت ناروا را نمیتوانستند بخداوند بدهند که هر عمل ناپسندی نتیجه اراده خداوندی است. بنابراین می‌بینیم که يك ایرانی «قدر» و اختیار را پیش میکشد، و ایرانیان دیگر سرعت آنرا پذیرفته و گسترش میدهند.

و باز بیهوده نیست که مخالفین این باور، بناگاه از قول رسول خدا «بقدریه نسبت «مجوسی» امت پیغمبر را میدهند.

این شاهی است انکار ناپذیر از تأثیر دین زرتشتی در اعتقاد «قدریه» و «معتزله» که در حقیقت همچنانکه اهل سنت عمل کرده‌اند باید آنها را يك فرقه و گروه دانست.

«معتزله را بطور اجمال به قدریه ملقب ساخته‌اند. (مواقف ج ۳ ص ۲۸۲) معتزله را در کتب فرق بنامهای مختلف خوانده‌اند که اهم آنها این است:

۱۷۰ - ابر شهر - نیشابور.

۱۷۱ - الفهرست ص ۶۱۵.

معتزله - اهل العدل والتوحيد - اهل الحق - القدریه - الثنویہ و المجوسیہ -
الجهمیہ - الخوارج - الوعیدیہ - المعطله ١٧٢.»

داوری اهل سنت درباره قدریه

عبدالقاهر بغدادی^{۱۷۳} نویسنده «الفرق بین الفرق» می‌نویسد:

«اما اهل اهواء یعنی تباه‌کیشان از جارودیه و هشامیه و نجاریه و جهمیه و امامیه که نیکان صحابه را تکفیر کنند و قدریه و معتزله و خوارج راما تکفیر کنیم. چنانکه آنان اهل سنت را کافر شمردند. و نزد ما بر مرده‌آنان نتوان نماز خواند، و در پس ایشان نیز نماز گذاردن روانیست و یاران ما در توارث ایشان اختلاف کردند، برخی گفته‌اند که میراث از آنان بریم و میراث از ما نبرند. روایت شده است که شیخ ما ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی، چیزی از میراث پدرش برنداشت زیرا پدر او قدری بود.

شافعی بی‌اطل بودن نماز در پس کسی که قائل بخلق قرآن و نفی روئیت خداست اشاره کرده است، و هشام بن عبدالله از محمد بن حسن روایت کرده که او درباره کسیکه در پشت سر قائل بخلق قرآن نماز خواند گفته است که وی باید نمازش را از سر گیرد. یحیی بن اکثم روایت کرد که از ابو یوسف درباره معتزله پرسیدند گفت که آنان زندیقند.

۱۷۳ - عبدالقاهر بغدادی از فقها و علمای کلام و ادیب شافعی مذهب است که

در بغداد متولد شد و بسال ۴۲۹ ه. در اسفر این خراسان درگذشت. برای شرح حال او نگاه کنید بمقدمه کتاب «الفرق بین الفرق یا تاریخ مذاهب اسلام» ترجمه دکتر محمدجواد مشکور.

شافعی در کتاب الشهادات بروابودن شهادت اهل اهواء جز خطاییه که بر مخالفان خود گواهی دروغ را جایز دانستند اشاره کرده است. ولی در کتاب القیاس از پذیرفتن گواهی معتزله و دیگر اهل اهواء بازگشته است. ولی امام مالک شهادت اهل اهواء را بروایت اشهب و ابن القاسم و حارث بن مسکین از مالک که در باره معتزله گفته، زنادقته لایستتابون بل یقتلون، رد کرده است.

اما حکم معامله با ایشان بخیرید و فروش در نزد اهل سنت مانند عقود پایاپای بین مسلمانان و کفار حربی در مرزها است. اگر چه کشتنشان واجب است ولی معامله با آنان صحیح است، ولی فروختن قرآن و برده مسلمان بایشان بنا بمذهب شافعی درست نیست^{۱۷۴}.

وهم او مینویسد :

«اصحاب شافعی در حکم قدریه معتزله اختلاف کرده اند برخی گفته اند که حکم ایشان حکم مجوس است زیرا پیغمبر درباره قدریه فرموده که «انهم مجوس هذه الامه» بنابراین ستادن جزیه از ایشان جایز است. بعضی گویند که حکم مرتدان است، و از ایشان جزیه نتوان گرفت، لکن باید آنانرا واداربتوبه کرد و اگر نکردند کشتنشان واجب است^{۱۷۵}»

اما راستی اینهمه ناسزا و دشنام و تفکیر برای چه بود ؟ گفتیم که اعتزال نخستین مذهبی بود که برپایه اصول فلسفی در اسلام پدید آمد .

مذهب معتزله که پدید آورندگان و پایه گذاران آن ایرانیان بودند، بمیزان بسیار وسیعی از آراء و افکار و عقاید ادیان ایرانی و غیر ایرانی پیش از اسلام بویژه دین زرتشتی و مانوی متأثر بود. از آن گذشته توجه معتزله بعلوم چون فلسفه، منطق و کلام* و بکار

۱۷۴ - الفرق بین الفرق - ص ۲۵۹ .

۱۷۵ - الفرق بین الفرق - ص ۲۵۹ .

* « بعد از احداث مذهب معتزله شیوخ و ائمه ایشان کتب فلاسفه بمطالعہ

گرفتن آنها در مباحثات و مجادلات مذهبی، خوشایند اهل سنت نبود. بویژه اهل سنت فلسفه را عملی شیطانی میدانستند؛ و معتزله را بسبب پیروی از عقاید فلاسفه پیروان ابلیس می‌شمردند. برخلاف تازیان که با علوم عقلی بکلی بیگانه بودند، ایرانیان بسبب فرهنگ گسترده خود پشوانه‌ای غنی از علوم داشتند. در عصر ساسانی بسبب وجود يك فرهنگ پیشرفته، و پیدایش ادیان گوناگون، که خود بخود بابحث‌های دینی همراه بود، تحقیق درباره ادیان و مباحث دینی در ایران رواج فراوان داشت. ایرانیان آشنا با این وضع، بزودی کار مباحثه و تحقیق در مذهب اسلام را نیز آغاز کردند. دسته‌ای که بیش از همه از این علوم عقلی برای اثبات حقانیت خود بهره می‌گرفت معتزلیان بودند.

«معتزله بسبب توجه بمبانی عقلی و بحث در مسائل مهمی مانند عدل و توحید و اختیار و نفی روئیت و خلق قرآن و نظایر این مباحث، و مناقشه با فرق مختلف اسلامی مانند اهل سنت و حدیث و شیعه و ملل غیر اسلامی مثل مانویه (زنادقه) و مجوس و نصاری و یهود که معمولاً کلام مدون و استواری داشتند، ناگزیر محتاج باتخاذ روش منطقی و فلسفی برای پیروزی خود بودند، و بهمین سبب گروهی از ایشان بمنطق و فلسفه یونانی متوجه شدند و در روش برخی از فلاسفه تعمق و تحقیق کردند، و کتب منطق و فلاسفه را مورد مطالعه و مذاقه

→

درآوردند. در زمان مامون چون از یونانی عبری نقل یافت و مباحث سخنان فلاسفه را بمسلک متکلمان مزج کردند و فنی از فنون نام نهادند و باسم علم کلام موسوم داشتند. زیرا ظاهرترین مسله‌ای که سخن بر سر آن گفتند سخن بود در کلام حق که آیا قدیمست یا حادث. یا از آن جهت که با فلاسفه مقابله کردند و ایشان فنی از فنون عالم خویش منطق نام کردند. و منطق و کلام دو لفظ متقارباند در معنی ایشان این علم را کلام نام کردند. «الملل و النحل ص ۱۹»

قرار دادند و حتی برخی از آنان مانند ابراهیم بن سيارالنظام در بسیاری از مباحث فلسفه که زائد بر احتیاجات متکلمین معتزله بود وارد شدند^{۱۷۶} .»

معتزله بانفوذی که در خلفای عرب داشتند، توجه آنها را به علوم و بحث و جدل و مباحثه جلب کردند. این خود به علوم رونقی تازه داد، و بایستی رونق علوم را در آغاز اسلام مدیون معتزله بدانیم.

طرفداران یگر فرق نیز، چون دیدند که با حربه برنده معتزله باید با جنگ افزارهای مشابه روبرو گردید، ناچار آنها نیز به علوم چون کلام و فلسفه و منطق متوسل شدند. در اینجا است که نقش ایرانیان در گسترش علوم در جهان اسلام روشن تر میگردد.

روشن ترین نمونه این پیشرفت را در زمان مأمون مشاهده میکنیم.

مأمون بسبب داشتن تربیت و فرهنگ ایرانی، در راه پیشرفت و گسترش آراء معتزله کوشش بسیار کرده او از يك مادر ایرانی بدنيا آمد. مادر مأمون (مراجل) دختر استاسیس بود که بسال ۱۵۰ هـ. قیام کرد و کشته شد.

توجه او به معتزله و هم نشینی او با علمای معتزله چون ابی الهذیل العلاف و ابراهیم بن سيار چنان موثر بود که آنچه را معتزله از گفتن آن بیم داشتند او در مقالات خود میآورد. ایمان بخلق قرآن را وی حتی در زمان هارون نیز عنوان کرد. کار او بجائی رسید که فقهای اهل سنت و حدیث او را «امیر الکافرین» خواندند^{۱۷۷}.

در میان علوم عقلی مخالفت با فلسفه، که بیشتر از دیگران علوم مورد استفاده معتزله قرار میگرفت، شدیدتر بود. «مخالفت اهل دین با فلسفه بیشتر در موضوع الهیات خاصه الهیات ارسطو بود. زیرا بسیاری از مسائل آن نزد اهل سنت و حدیث غیر قابل انطباق با اصول دین اسلام و قرآن و احادیث شمرده شد. و از اینجا است که فلسفه را گذشته از اشتغال بر سفاقت و حلق، علمی مکروه دانسته

۱۷۶ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی - دکتر ذبیح الله صفا ص ۱۳۲.

۱۷۷ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۴۲.



ش ۲۱ - بازمانده خانه‌های سیراف (عکس از دکتر وایت هاروس)

و غالباً فلاسفه را بکفر و الحاد نسبت داده و حتی متکلمین را هم که با فلسفه آشنائی داشتند از زمره ملحدین شمرده‌اند. ابراهیم بن سيار نظام معتزلی از میان معتزله بیش از همه بفلسفه و مطالعه کتب حکمت و غور و تعمق در آراء فلاسفه علاقه داشت.

سمعانی در الانساب راجع باین مرد گفته است .
در میان قدریه (معتزله) از نظام کسی بیشتر جامع جمیع عوامل کفر نبود ۱۷۸.»

مخالفت با معتزله در ایران با روی کار آمدن پادشاهان غزنوی که پیرو سنت بودند شدت بسیار گرفت . آنان دست بکشتار کلیه مخالفین خود زدند. محمود غزنوی (در گذشته به سال ۴۲۲ هـ .) پس از فتح ری نامه‌ای بخلیفه - القادر بالله (۴۲۲ - ۴۸۷ هـ .) نوشت که در آن «دیالمه را بکفر و رفض و آشکار کردن مذهب اباحه و در آمیختن عقاید خود با معتقدات معتزله و امتناع از اطاعت او امر الهی متهم کرده و گفته است که بهترین ایشان معتقدین بمذهب اعتزال و باطنیه‌اند و اینان خود بخداوند و روز شمار عقیدتی ندارند ۱۷۹.»
اتهام بد دینی و حتی دهری بودن نسبت بدیلمیان که از طرفداران معتزله بودند در قصیده فرخی سیستانی (در گذشته بسال ۴۲۹ هـ .) دیده میشود.
وی در قصیده‌ایکه بمناسبت فتح ری (۴۲۰ هـ .) در مدح سلطان محمود سروده مگوید :

ای ملک گیتی گیتی تراست	حکم تو بر هرچه تو گوئی رواست
در خور تو باشد و کردار تو	هرچه درین گیتی مدح و ثناست
نام تو محمود بحق کرده‌اند	نام چنین باید با فعل راست
طاعت تو دینست آنرا که او	معتقد و پاکدل و پارساست
هر که ترا عصیان آرد پدید	کافر گردد اگر از اولیاست

۱۷۸ - تاریخ علوی عقلی ص ۱۴۰ .

۱۷۹ - تاریخ علوی عقلی ص ۱۳۶ .

از پی کم کردن بد مذهبان	در دل تو روز و شب اندیشه‌هاست
سال و مه اندر سفری خضر وار	خوابگاه و جای تو مهد صباست
ایزد کام تو بحاصل کناد	مارهیا نرا شب و روز این دعاست
تا سر آنان چو گیابدروی	کایشان گویند جهان چون گیاست
ای ملکی گز تو بهر کشوری	بهره بیدینان گرم و عناست
.....	
میر ری از بهر تو گم کرده راه	ورچه بهر گوشه ری رهنماست
جز در تو راه گریزش نیست	آمدن او نه بکام و هواست
نعمت ایزد را شاکر نبود	گفت چنین نعمت زیبا مراست
کافر نعمت شد و نسیاس گشت	کافر نعمت را شدت جزاست
ایزد بگماشت ترا تا بتو	نعمت او کم شد و دولت بکاست
.....	
ملك ری از قمرطیان بستدی	میل تو اکنون به منا و صفاست
آنچه به ری کردی هرگز که کرد	یا بتما که توانست خواست
لاف زنانی را کردی بدست	کایشان گفتند جهان زان ماست
.....	
آنکه سقط گفت همی بر ملا	اکنون از خون جگر او ملاست
دار فرو بردی باری دویست	گفتی کاین در خور خوی شماست
هر که از ایشان بهوی کار کرد	بر سر چوبی خشک اندر هواست
بسکه بینند و بگویند کاین	دار فلان مهتر و بهمان کیاست
.....	
تهنیت آوردن نزدیک تو	از قبل مملکت ری خطاست ۱۸۰

خواجه نظام الملك در سیرالملوك در جریان فتح ری و در نامه‌ای که محمود به امیر کرمان نوشته، عقیده خود را راجع به دیلمیان چنین وصف میکند:

«مرا به عراق آمدن نه مقصود ولایت گرفتن عراق بود که من پیوسته در هندوستان بغزا کردن مشغول بودم. ولیکن از بس نوشته‌های مسلمانان که متواتر بمن رسید که دیلمیان در عراق فساد و ظلم و بدعت آشکار کرده‌اند.... یاران رسول الله را علیه اسلام آشکارا لعنت میکنند و عایشه صدیقه - رضی الله عنها که ام المؤمنین است زانیه می‌خوانند و مقطعان از رعایا در سالی دوسه بار خراج می‌ستانند و هرچه خواهند میکنند و پادشاه که او را مجدالدوله می‌خوانند بهمان قناعت کرده است که او را شاهنشاه خوانند و نه زن دارد همه با نکاح، و باز رعیت بهرجای در شهرها و نواحی‌ها مذهب زناده و بواطنه آشکار میکنند، و خدا و رسول را ناسزا می‌گویند و نفی صانع بر ملا می‌گویند و نماز و روزه و حج و زکوة را منکرانند. نه مقطعان ایشان را از این گفتن کفریات زجر میکنند و نه ایشان مقطعان را توانند گفت که شما چرا صحابه رسول را علیه السلام جفا می‌گوئید و این ظلم و فساد می‌کنند؟ هر دو گروه یکدیگر همدستان شده‌اند. چون این حال را بدرستی معلوم گشت این مهم را بر غزات هند اختیار کردم و روی بعراق آوردم و لشکر ترك را که همه مسلمانان پاکیزه‌اند و حنفی بر دیلمیان و زناده باطنی گماشتم تا تخم ایشان بگسستم ۱۸۱.»

«امام جمال‌الدین ابی الفرج الجوزی البغدادی (متوفی سال ۵۹۷ هجری) که حملات شدید اهل دیانت را بفلاسفه خوب نشان داده است میگوید :

«ابلیس در فریفتن فلاسفه از این روی قادر شده است که آنان بآراء و عقول خود بسنده کردند و بمقتضیات گمان خود سخن گفتند بی آنکه بانبیاء التفاتی کنند .

مثلا صانع را منکر شدند و اکثر آنان علت قدیم برای عالم اثبات کردند و بقدم عالم معتقد گردیدند و زمین را ستاره‌ئی در میان فلك فرض کردند و گفتند که هر کوکب را عوالمی همانند زمینست و یا بعضی بقدم صانع معتقدند و قومی پنداشتند که چون صانع عالم را پدید آورد و استوار ساخت اجزاء او

در سراسر آن پراکنده شد چنانکه همه قوه و ذات او در عالم موجود و از جوهر لاهوتست، و گفته‌اند که خداوند جز بر نفس خود علم ندارد و برخی مانند ابن سینا و معتزله گفته‌اند که او بر نفس خود و بر کلیات علم دارد نه بر جزئیات. رستاخیز اجساد و بازگشت ارواح را بیدنها و بهشت و دوزخ جسمانی را منکر شده و پنداشته‌اند که اینها مثالهاییست که برای عوام زده شده تا ثواب و عقاب روحانی را درک کنند و نیز معتقدند که نفس بعد از جسم بقاء سرمسدی دارد و نفوس کامله در لذت کامل و نفوس متلوئه در الم شدید بسر خواهند برد ۱۸۲.»

فصل ششم

سابقه تاریخی سیراف

گفتیم که بندر سیراف در زمان اردشیر بابکان بنیان گذاشته شده است. شواهد و مدارک تاریخی و باستانشناسی ساسانی بودن شهر سیراف را ثابت میکند.

آثار باستانی موجود در سیراف، چون دخمه‌های ساروجی، واستودانهائی که در دامنه کوهستان مشرف بشهر وجود دارد، و همچنین راه سنگ‌فرشی که از فیروزآباد تا سیراف ادامه داشته، و هنوز قسمتهائی از آن موجود است، گویای آنست که سیراف شهری است ساسانی. آثار بدست آمده از کاوشهای باستانشناسی نیز نشان میدهد که این بندر کهن ایرانی بروزگار شاهنشاهی ساسانیان ساخته شده است ۱۸۲.

اگر چه جغرافیایوانویسانی چون مقدسی، و پس از او یاقوت سیراف را بدوره کیانیان نسبت میدهند. اما مدارک باستانشناسی این گمان را رد میکند. مقدسی می‌نویسد:

۱۸۳ - این حفاریات از سال ۱۹۶۶ بوسیله يك هیئت باستانشناسی انگلیسی بریاست دکتر داوید وایت هوس آغاز گردیده ، و گزارشهای آن در مجله Iran سالهای ۱۹۶۷ بعد بچاپ رسیده است .

پس از نمرود، سیراف پسر فارس کوره اردشیرخره را آباد کرد ۱۸۴ .
 بگمان مقدسی نام شهر سیراف، از نام سیراف پسر فارس گرفته شده، و
 سازنده شهر باید او باشد.
 یاقوت بنای شهر را از پیش زمان کیکاوس میداند. زیرا کیکاوس در این
 شهر فرود آمده است .
 سیراف چون همه شهرهای دیگر ایران، بهنگام حمله تازیان مورد هجوم
 قرار گرفت .
 در کتاب فتوح البلدان احمد بن یحیی البلاذری از سیراف نام برده شده
 است .

بلاذری می نویسد :

«قاسم بن سلام مرا گفت، در سیراف بادشمن جنگ می کردیم...»
 «کسی از اهل فارس مرا گفت دژ سیراف را سوریانج می گفتند و تازیان
 آنرا شهر یاج خواندند ۱۸۵.»

بعلاوه در کاوشهای باستانشناسی سالهای اخیر، مقداری آثار ساسانی
 اسلامی در این شهر یافت شده که خود نشاندهنده ساسانی بودن شهر سیراف
 میباشد .

در دامنه کوهستان مشرف بسیراف، گورستان بزرگی شامل چندین هزار
 گور کنده شده در صخره ها وجود دارد. از آنجا که نظرات اظهار شده در باره
 این گورستان با تاریخ ایجاد شهر ارتباط مییابد در همین فصل در پیرامون آن
 بحث می پردازیم .

این گورستان که در دوجانب دره لیل در شمال شهر قدیم سیراف، در
 دامنه کوهستان ایجاد گردیده ، شامل تعداد زیادی گورهای مستطیلی شکل

۱۸۴ - احسن التقاسیم ص ۴۲۲ چاپ لیدن .

۱۸۵ - فتوح البلدان بلاذری ترجمه دکتر آذرتاش ص ۲۶۳ - کاوشهای اخیر

باستانشناسی وجود برجا و قلعه های متعدد و يك حصار دفاعی بر گرد سیراف را بخوبی
 نشان میدهد .

است که در صخره کنده شده‌اند. ابعاد این گورها و گودی آنها کم و بیش با یکدیگر فرق دارند. اما آندسته از گورها که در سنگ سخت کنده شده و مرور زمان در آن تغییری نداده است بابعاد تقریبی 50×200 و گودی ۱۰۰ تا ۱۲۰ سانتی متر پس از حفاری و خاکبرداری است

البته گورهای کوچکتر و بزرگتر هم وجود دارد.

همراه با این گورها، گودالهای بزرگ دیگر نیز در این کوهستان وجود دارد. که بسبب ابعاد عظیم نمیتوان گور باشد. بلکه بایستی آنها را مخازن آب، یا تأسیسات دیگر مربوط با برسانی دانست.

آنچه درباره این گورستان باید دانست این است، که جهت حفر گورها متفاوت است. گورها بیشتر شمالی جنوبی، و بخشی نیز شرقی غربی کنده شده‌اند. دیگر آنکه کوشش کافی بعمل آمده که این گورهای منظم و در کنار هم، و با جدار نازک کنده شوند، تا حداکثر استفاده از صخره‌ها بعمل آید.

در کنار گورها آبروها و جویهایی ایجاد گردیده، که از نفوذ آب باران و سیلاب بداخل آنها جلوگیری شود، و در ساختن آنها نیز از ساروج استفاده شده است. پوشش گورها احتمالاً ساروجی بوده و هندسی کردن گورها با ساروج بهمین سبب بوده است.

پلکانهای منظمی که در سنگ کنده شده، امکان صعود بارتفاع را فراهم می‌آورد.

این گورستان بطور کلی همراه بایک شبکه آبرسانی منظم است، که مخازن آن چه بصورت طبیعی در سنگ و چه بصورت مصنوعی باسنگ و ساروج ایجاد گردیده است ۱۸۶.

وجود چنین گورستانی سبب گردیده که فرضیات مختلفی درباره آن پدید آید.

۱۸۶ - ن - ك - بکتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان نوشته احمد اقتداری. و کتاب خلیج فارس ویلسن ترجمه محمد سعیدی.



ش ۲۲ - پایه برج دژ ساسانی شهر سیراف (عکس از دکتر وایت هاوس)

نخستین کسی که در این باره باظهار نظر پرداخته - سراورل اشتین است. وی در کتاب «تحقیقات باستانشناسی در شمال غربی هند و جنوب شرقی ایران» (۳ - ۱۹۳۱ م.) می نویسد. که در حفاری این گورها به قطعات چوب، و استخوان مردگان برخورد کرده، و نتیجه میگیرد که مردگان را باتابوت دفن میکرده اند. وی عقیده دارد که این گورستان از آن یهودیان سیراف است، که بهنگام رونق کار تجارت این بندر، یعنی نخستین سده های هجری در آنجا بسر می بردند ۱۸۷.

۱۸۷ - تحقیقات باستانشناسی در شمال غربی هند و جنوب شرقی ایران .

زرتشتی، و مربوط باقوام ناشناخته‌ای که در خلیج فارس رفت و آمد داشته‌اند دانسته‌اند.

اما بنظر نگارنده، این گورستان از نظر زمانی متعلق به نخستین سده‌های اسلامی، و مربوط به مسلمانان است.

برای اثبات این نظر نخست باید نظرات دیگر را مورد بررسی قرار داد. پیش از همه به نظر اشتین و دیگر طرفداران یهودی بودن این گورستان می‌پردازیم.

اگر این نظریه بر مبنای پاره‌ای ملاحظات سیاسی و مذهبی، و یا ایجاد تاریخ برای قوم یهود استوار نباشد. آنچه سبب گردیده که اشتین و دانشمندان هم عقیده او گمان برند که این گورستان متعلق به مسلمانان نیست آن بوده که امروز مسلمانان ایران مردگان خود را در گورسنگی و یا با تابوت دفن نمیکنند، و قبرها نیز یگانه‌ای کنده میشود که روی مرده بسوی قبله باشد.

در حالیکه در گورستان سیراف جهت معینی برای کندن گورها وجود ندارد.

نظریه یهودی بودن گورستان سیراف از دوسو قابل رد است:

اول آنکه یهودیان مردگان خود را چون مسلمین در خاک دفن میکنند نه با تابوت و روی مرده بهنگام دفن بسوی اورشلیم است.

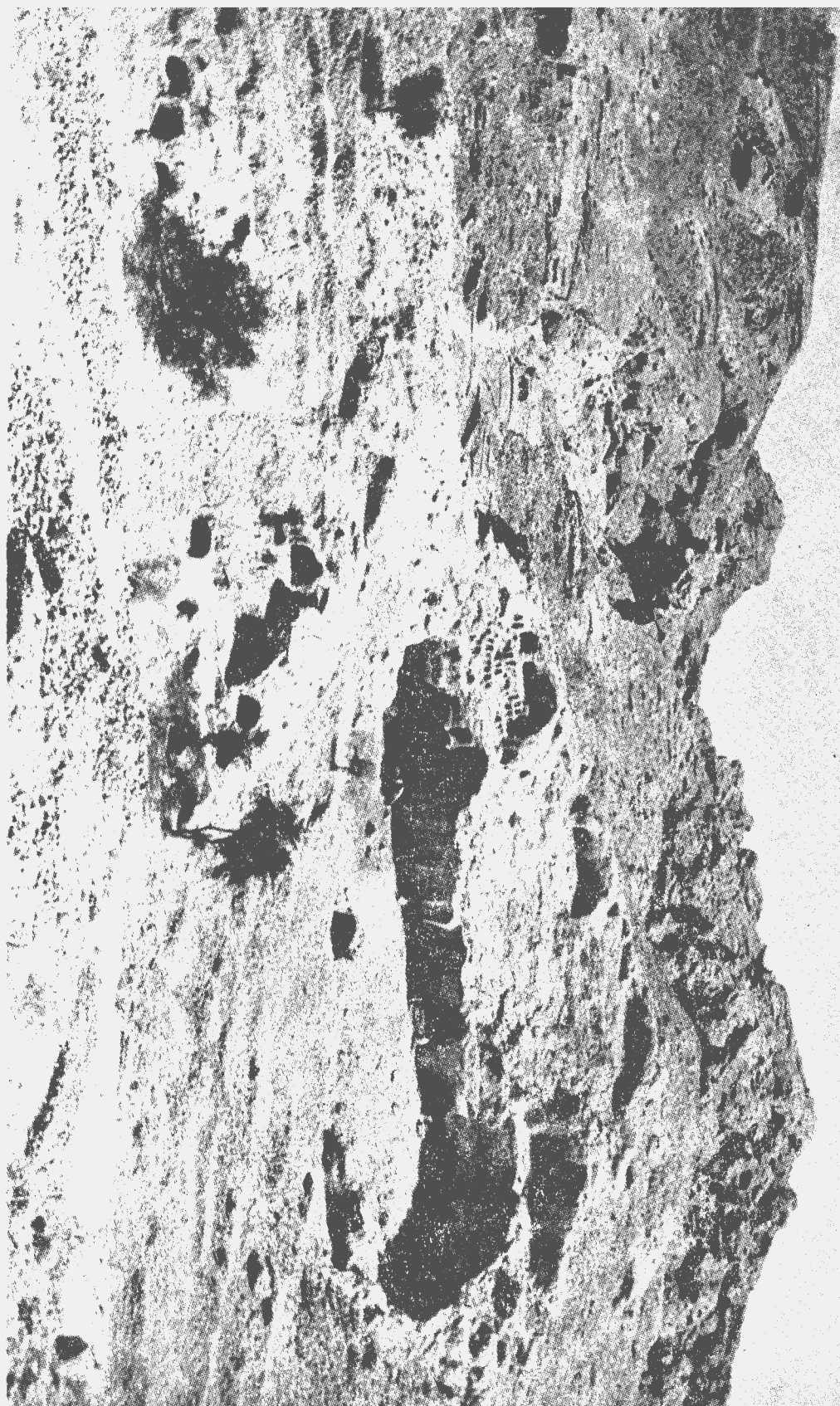
بنابرین این گورستان نمیتواند واجد شرایط دفن برای یهودیان باشد.

چه بنا بنوشته خود سراورل اشتین مردگان با تابوت یا بی تابوت در سنگ دفن شده، و جهت دفن آنها هم متفاوت است.

دیگر آنکه هیچ گونه مدرک و سندی که بر وجود تعداد کثیری یهودی در سیراف دلالت کند موجود نیست. البته تعدادی یهودی چون پیروان دیگر ادیان در سیراف میزیستند، و در کار تجارت هم دست داشتند. اما بوجود آن مایه یهودی که لازمه ایجاد آن چنان گورستانی باشد، در هیچیک از کتابهای تاریخی و یا مسالك و ممالك اشاره نشده است.

چنانکه استخری مینویسد. «در پارس گبرکان و ترساآن و جهودان

Fig. 1. (a) - (c) - 3.5 m. (d) - 1.5 m. (e) - 0.5 m.





ش ۲۴ - گورهای منظم سنگی (عکس از نگارنده)

باشند و غلبه گبرکان دارند و جهودان اندکی باشند^{۱۸۸}.
در حالیکه نویسندگان مسالك و ممالك، در سده‌های نخستین هجری، تقریباً جزئیات زندگی مردم سیراف را بروشنی نوشته‌اند، هیچیک از وجود تعداد کثیری یهودی در این شهر نام نبرده‌اند.
نظریه آقای سراورل اشتین بوسیله آقای پروفسورلویی واندنبرگ مورد تأیید قرار گرفته، و او برای اثبات یهودی بودن گورستان سیراف بدو دلیل متوسل میشود^{۱۸۹}.

دلیل نخست نوشته ربی بنیامین تودلا در سیاحتنامه خود، و دیگری نوشته دکتر برتولد اشپولر در کتاب «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» است. ما در اینجا بررسی هردو دلیل ارائه شده بوسیله آقای واندنبرگ می‌پردازیم.

ربی بنیامین تودلا يك سیاح یهودی اسپانیولی است. «وی يك نفر پسر روحانی از اهل ناورا» بود^{۱۹۰} که در سال ۱۱۵۹ م. از بارسلون حرکت کرد، و از راه قسطنطنیه بی‌غداد آمد و سپس وارد ایران شد.

سفر چهارده ساله او بنا بگفته خودش برای شمارش یهودیان مستقر در سرزمینهای بود که بآنها سفر کرده است. ظاهراً خرج سفر او را شرکتهای بازرگانی یهودی میپرداخته‌اند.

«هزینه مسافرت را يك شرکت تجارتی یهودی که در این عصر مانند سایر عصرها رونق کاملی داشته میپرداخته و میخواست که افراد پراکنده را در يك مرکز جمع کند تا علاوه بر نفوذ اقتصادی دارای نفوذ سیاسی هم باشد^{۱۹۱}.»
شرح مسافرت او تا اصفهان روشن است اما «از اصفهان به بعد شرح

۱۸۸ - مسالك و ممالك استخری ص ۱۲۱.

۱۸۹ - ایرانیکا آنتیکا ج ۱ - ۱۹۶۱ ص ۷۲.

۱۹۰ - تاریخ اکتشافات جغرافیائی - اوریان اولسن - ترجمه مهندس رضا

مشایخی ص ۸۴.

۱۹۱ - همان کتاب ص ۸۴.



ش ۲۵ - نمای عمومی گورستان سیراف (عکس از نگارنده)

مسافرتش مغشوش است، و نمیتوان شهرهائی را که به آنها سفر کرده مشخص ساخت. همینقدر میتوان تصور کرد که افغانستان و سمرقند و ممالک سرحدی تبت را هم بازدید نموده، از آنجا به بین النهرین مراجعت کرده، و سپس عازم هند و چین شده، و سپس بافریقا رفته است.

سفر او بایران همزمان با پادشاهی ایل ارسلان خوارزمشاهی (۵۵۱-۵۵۶ هـ) است.

ربی بنیامین فهرستی از تعداد یهودیان شهرهای ایران میدهد، از جمله می نویسد:

در اصفهان ۱۵/۰۰۰ نفر در شیراز ۱۰/۰۰۰ نفر در نهاوند ۴۰۰۰ نفر یهودی زندگی میکند. وی تعداد یهودیان جزیره کیش را ۵۰۰ نفر ذکر کرده است ۱۹۲

آقای واندنبرگ گمان برده اند که این ۵۰۰ نفر بازمانده یهودیان مهاجر از سیراف بکیش هستند ۱۹۳

توضیح درباره سستی این نظر ضروری نیست. بنا بنوشته خود بنیامین یهودیان در بیشتر شهرهای ایران ساکن بودند. حال چرا این یهودیان بازماندگان یهودیان سیرافند و یهودیان خودکیش نیستند؟ چرا باید این ۵۰۰ یهودی ساکن کیش را با سیراف ارتباط داد، و سپس آنرا دلیل یهودی بودن گورستان سیراف دانست؟ یافتن پاسخ برای این چراها را باید بطرفداران یهودی بودن گورستان سیراف وا گذاشت. دلیل دیگر طرفداران این نظریه، احتمال وجود حاکمی یهودی بنام روزبه است که در سیراف حکومت میکرده.

اشپولر در کتاب «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» در فصل مربوط به یهودیان می نویسد:

«پیشه یهودیان قبل از هر چیز ظاهراً کسب و تجارت - که برای آن اهواز

مرکز مهمی تشکیل می‌داده است و در جنب آن نیز مشاغل نظیر بانک‌داری (جهبذ) و خرید مالیات شهر یا ایالت (ضامن) بوده است. در مورد حرفه‌های دستی ایشان (حجامی، دباغی، نساجی) فقط از اصفهان اطلاع در دست است. برخلاف سایر نقاط جهان اسلامی نسبتاً به ندرت شنیده می‌شود که یهودیان در سرزمین فارسی زبان صاحب مقامات دولتی شده باشند ۱۹۴.

دکتر اشیولر ذیل این صفحه بنقل از کتاب تجارت الامم ابن مسکویه از وجود احتمالی حاکمی روزبه نام در سیراف نام می‌برد ۱۹۵

ماخذ نوشته دکتر اشیولر کتاب ذیل تجارب الامم پیور مشکویه (ابن مسکویه) نوشته‌ی ابوشجاع محمد بن الحسین مشهور به ظهیرالدین الروز راوری است که شامل حوادث بین سالهای ۳۶۹ تا ۳۸۹ هجری می‌باشد. ابوشجاع وزیر مقتدی بالله (۴۶۷ - ۴۸۶ هـ) بود وی در شرح رویدادهای سال ۳۷۹ هجری یعنی هنگامیکه بین پسران عضدالدوله کشکش بر سر رسیدن بسلطنت ادامه داشت، و شرف‌الدوله برادرش صمصام‌الدوله را خلع کرد و او را محبوس و سپس کور کرد می‌نویسد:

نحیر خادم همواره شرف‌الدوله را بقتل صمصام‌الدوله برمی‌انگیخت و وجود وی را برای حکومت شرف‌الدوله خطرناک میدانست. اما شرف‌الدوله بقتل برادر راضی نبود تا سرانجام بکور ساختن او رضایت داد. محمد فراش (مجدالدین فراش شیرازی) برای انجام این کار بسیراف رفت. صمصام‌الدوله در قلعه‌ای در حومه سیراف زندانی بود و حاکم این قلعه مردی یهودی بنام روزبه بود. و سرانجام در همین قلعه که حمدالله مستوفی آنرا بنام قلعه کیوسان نامیده

۱۹۴ - تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ترجمه دکتر جواد فلاطوری -

ص ۳۹۵.

۱۹۵ - تاریخ ایران اشیولر ذیل ص ۳۹۵ - آقای اشیولر روزبه را برابر با نام یوم طوب یا یوم طیب دانسته در حالیکه این دو نام چنانکه ایشان گمان برده‌اند. از نظر معنی یکی نیستند.

صمصام‌الدوله کور گردید ۱۹۶ .

بنابر این روزبه یهودی نامبرده حاکم سیراف نبود. بلکه وی عامل یا کوتوال قلعه‌ای در حومه سیراف بود. برای روشن‌تر شدن موضوع نوشته ابوشجاع عیناً نقل میشود .

«فحصل الفرائش بسیراف والقلعه‌التي فيها صمصام‌الدوله كانت من اعمالها و عاملها رجل يهودي يسمي روزبه» ۱۹۷

بدین‌سان درمی‌یابیم که سیراف حاکمی روزبه‌نام و یهودی نداشته‌است. بلکه شخص مورد گفتگو و استناد دکتر اشیپولر و دکتر واندنبرگ عامل قلعه‌ای از قلاع حومه سیراف بوده است .

بنابر این می‌بینیم که دلیل دیگر طرفداران یهودی بودن گورستان سیراف نیز بکلی بی‌پایه و اساس است. چنانکه دکتر اشیپولر می‌نویسد در آغاز اسلام در ایران غیر مسلمان را بطور کلی، و یهودیان را بویژه، بامور دولتی نمی‌گماشتند. تنها کار دولتی که بآنان داده میشد امور مالیاتی و حسابداری شهرها یا ایالات بود. تنها در دوره دیلمیان است که بسبب آزادمندی پادشاهان آل بویه، و نداشتن تعصب مذهبی غیر مسلمانان از جمله یهودیان دارای مشاغل دولتی شدند .

وجود حکام، وزراء و امرای غیر مسلمان در دوره آل بویه بسیار عادی و معمولی بود. زیرا سیاست آل بویه بر آزادی مذهب قرار داشت. نصر بن - هارون وزیر عضدالدوله نصرانی بود و برای نصرانیان بغداد کلیسائی بنا کرد. امور مالیاتی و اداری معزالدوله را نصرانی دیگری بنا اسرائیل بن موسی که از مردم ری بود اداره میکرد. یهودیان نیز در دربار آل بویه بمقامات

۱۹۶ - تاریخ‌گزیده - حمدالله مستوفی - بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی

ص ۴۲۲ .

۱۹۷ - ذیل تجارب‌الامم - ابوشجاع - چاپ لندن - ص ۱۴۹ - ابن‌مسکویه -

ابوعلی‌الخازن احمد بن محمد بن یعقوب فیلسوف و مورخ بزرگ ایرانی در سده چهارم ه . است . نوشته‌اند او زردشتی بوده و سپس مسلمان شد .

کتابهای بسیاری در فلسفه ، تاریخ ، اخلاق ، طب و جزآن تألیف کرده است .

دولتی میرسیدند .

پس از پادشاهان آل بویه وضع پیشین دوباره برقرار شد. چنانکه گذشت در آغاز اسلام امور مالی را گاهی به غیر مسلمانان وا می گذاشتند. اما این دلیل بر آن نمشود که بگوئیم بسبب آن در محلی عاملی یهودی بکار گماشته شده است، که تعدادی زیاد یهودی در آن ناحیه میزیسته اند. خواجه نظام الملک در سیرالملوک می نویسد :

«امیرالمومنین عمر خطاب رضی الله عنه بمدینه در مسجد نشسته بود ابوموسی اشعری در پیش وی نشسته بود و حساب اصفهان عرضه میکرد بخطی نیکو و حسابی درست چنانکه همه پسندیدند. از ابوموسی پرسیدند که این خط کیست؟ تا ما او را ببینیم. گفت در مسجد نتوان آمدن. امیرالمومنین رضی الله عنه گفت مگر جنب است؟ گفت نه که ترسا است. عمر سخت بخشم بران ابوموسی زد چنانکه ابوموسی گفت پنداشتم رانم بشکست. و گفت نخوانده ای کلام و فرمان رب العزة اینجا که میگویند یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الهیود والنصارى بعضهم اولیاء بعض. ابوموسی گفت همان ساعت معزول کردم او را و دستوری دادم تا بعجم بازرفت ۱۹۸.»

و در همان کتاب می یابیم که بروزگار سعد بن وقاص «در سواد بغداد و واسط و انبار و خوزستان و بصره يك عامل جهود بود» مردم از وی بعمرشکایت بردند و نوشتند که او به بهانه عمل ما را میرنجاند و برما استهزا و استخفاف میکند. «عمر چون این داستان شنید خشمگین شد و گفت «جهودی بر روی زمین سلامت بزید بس نکند نیز که بر مسلمانان زیادتی جوید ورنج نماید؟» پس بسعد فرمان داد که او را معزول سازد.

سعد دستور داد تا عامل یهودی را احضار کردند و عوامل مسلمان دیگر نواحی رانیز خواست «از اعراب کسی راندید که این عمل را دانست کردن و از عاملان مسلمان آنچه عجم بودند کسیرا نیافت که این کفایت داشت که هیچکس

آن معامله را نمی‌شناخت چنانکه اوسیم حاصل کردن و عمارت فرمودن و مردم شناختن بر حاصل و باقی واقف بودن درماند و همچنان جهود را بر عمل بداشت.» سپس بعمر نوشت که عامل یهودی را خواستم و بکار او رسیدگی کردم و در میان عرب کسی را نیافتم که چون او باشد. عمر بر آشفتم قلم برداشت بر سرنامه نبشت مات‌الیهودی هم این نامه را بسعد و قاص فرستاد و معنیش این بود که آدمی را مرگ هست و عزل عامل مرگست و چون عامل بمیرد یا عزلش کنند این کار فرونشاید گذاشت در حال دیگری نامزد باید کرد چرا چنین عاجزو فرومانده انگار که این جهود بمرد ۱۹۹»

سعد بناچار عامل یهودی را برداشت و از آن‌پس در میان عرب جمله «مات‌الیهودی» مثل گشت.

این دو داستان بخوبی نشانمیدهد که وجود عامل غیر مسلمان نمیتواند دلیل زیستن هم‌کیشان آنان در محل خدمت و کار آنان باشد. گمان داریم از آنچه گذشت روشن شده باشد که شواهد و دلایل یهودی بودن گورستان سیراف بر پایه مدارک تاریخی و باستانشناسی استوار نیست. اما چرا گورستان سیراف نمیتواند مربوط بزرتشتیان باشد؟

پاسخ این پرسش بسیار روشن است. زرتشتیان برابر سنن مذهبی خود نمیتوانستند گورستان داشته باشند. بررسی چگونگی تدفین مردگان در مذهب زرتشت این موضوع را روشن میکند.

بنابر تعالیم دین زرتشت کالبد مردگان را باید در بلندترین نقاط کوهستان در برابر آفتاب و هوای آزاد قرار داد تا گوشت و پوست مردگان خوراک پرندگان گردد. این محل را دخمه مینامند ۲۰۰

۱۹۹ - سیاستنامه - ص ۱۹۱ .

۲۰۰ - دخمه یا دخمک : در اصطلاح زردشتیان محوطه سنگی دایره‌واری است که مردگان را در آن می‌گذارند تا پرندگان لاشه‌خوار آنها را بخورند . این رسم در میان پارسیان هندوستان رایج است ولی نزد زردشتیان تهران مدتی است متروک گشته است اینان در گذشتگان را بگور می‌سپارند . فرهنگ پهلوی دکتر بهرام فره‌وشی .

پس از آنکه از مردگان تنها استخوان باقی میماند، وبر اثر تابش آفتاب استخوانها کاملاً خشک میگردد. آنها را جمع کرده و بداخل غارهای سنگی طبیعی یا مصنوعی می‌بردند، ویا در چاههایی که در سنگ کنده شده بود میریختند این محل را نیز «استودان» میخواندند.

در مواردی که شرایط جوی اجازه نمیداد که مردگان را بدخمه منتقل سازند، تا مساعد شدن هوا آنها را در اطاقهای ویژه مردگان که در هر خانه یا محل ساخته میشد نگهداری میکردند.

شرایط و چگونگی مراسم مربوط بآداب مردگان را در کتاب وندیداد که بخشی از کتاب مقدس زرتشتیان است بصورت زیر می‌یابیم:

«ای مقدس دادارگیتی جسمانی وای اهورامزدا بدن مرده انسان را کجا بگذاریم؟

پس اهورا مزدا گفت ای سپیتمان زرتشت بر بلندترین جا که آنجا یقیناً سگهای مردارخوار و پرندگان مردارخوار بیایند.

آنجا مزدا پرستان آن مرده را بادو پایش وموهایش به آهن یاسنگ یا سرب به بندند که اگر نبندند سگان مردارخوار ومرغان مردارخوار استخوان را به آب دریا یا درخت میرسانند «وآب ودرخت نجس میشوند»^{۲۰۱}

«ای دادارکالبد استخوانی مرده را کجا بریم وکجا بگذاریم؟

پس اهورامزدا گفت باید استودان (استخواندان) ساخته شده که از دسترس سگ وشغال وگرگ محفوظ باشد واز بالا باران بر استخوان نیارد.

اگر مزدا پرستان بتوانند (استودان را از سنگ یا آهن یا گل بسازند، و اگر نتوانند (یعنی استطاعت ساختن نداشته باشند) دردشک مرده یا لحاف آن بگذارند و پس از آفتاب دادن استخوانها آنها را بسته دفن کنند^{۲۰۲}

۲۰۱ - ترجمه فارسی وندیداد - سید محمدعلی حسینی داعی الاسلام .

باب ششم فقرات ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ .

۲۰۲ - وندیداد باب ششم فقرات ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ .

این مراسم بدان سبب انجام میگرفت که در دین زرتشت آب و خاک از عناصر مقدس بود و جسد انسان از پلیدیها، و آمیزش این دو گناه بشمار میآمد. حتی برای آنکه بهنگام زمستان که بسبب ریزش باران و وجود برف و نتابیدن آفتاب و خیس بودن زمین امکان آلوده شدن خاک و آب بر اثر تماس اجساد مردگان میرفت، مقررات ویژه‌ای برای مردگان وجود داشت. در فصل زمستان برابر قوانین مذهبی زرتشت بایستی مردگان را در خانه خودش در اطاق ویژه مردگان بامانت گذارند. این اطاق را (کده) میخواندند.

دستور ساختن و قرار دادن اجساد در کده چنین است .

«ای مقدس دادارگیتی استخوانی (یعنی جسمانی) بعد از گذشتن تابستان و داخل شدن زمستان مزدا پرستان چه بکنند؟

پس اهورامزدا گفت برای گذاشتن مرده در هر خانه و در هر محله سه کده (اطاق کوچک) بسازند. (یکی برای گذاشتن مرده مرد دوم برای مرده زن، سوم برای مرده بچه و سگ)^{۲۰۳}

«در آنجا (یعنی کده) تن بی جان (یعنی مرده) را دوشب یا سه شب یا تا يك ماه بگذارند تا وقتی که پرنده برای خوردن مرده به پرواز درآیند و گیاه و درخت از زیر برف بیرون آیند و گل و شل برود و باد زمین را بخشکاند.

پس چون پرنده به پرواز آیند و گیاه و درخت از زیر برف بیرون آیند و گل و شل برود باد زمین را بخشکاند مزدا پرستان آن کالبد مرده را از کده بیرون آورده به آفتاب نشان بدهند (یعنی در آفتاب بگذارند که سگان و پرندگان بخورند)^{۲۰۴}

آثار بدست آمده در کاوشهای باستانشناسی داخل ایران و خارج از مرزهای کنونی ایران، چگونگی انجام این مراسم را نشان میدهد. وجود خانه مردگان یا کده‌ها در خوارزم و استودانهای گل پخته سفد

۲۰۳ - وندیداد باب پنجم فقره ۱۰ .

۲۰۴ - وندیداد باب پنجم فقره ۱۳ .



ش ۲۶ - دخمه (عکس از سفرنامه دیولافوا)

و استودانهای سنگی بوشهر و همچنین استودانهای کنده شده در کوه نقش رستم و نقش رجب و بیشاپور^{۲۰۵} نشانه‌های خوبی از مراسم تدفین زرتشتیان میباشد.

اما بخاك سپردن جسد مردگان در دین زرتشت گناهی بزرگ و نابخشودنی بوده. و هیچ زرتشتی در هیچ شرایط زمانی و مکانی، جسد مردگان را بخاك نمی‌سپرده است.

نگاهی بکتاب و ندیداد بزرگی گناه دفن اموات را بخوبی نشان میدهد. «من اهورامزدا هستم در بهترین مکانها و شهرهایی که آفریدم» هرآینه اهرمن قتال برضد آن گناه بی‌توبه یعنی دفن کردن مرده را پیدا کرد^{۲۰۶}» ای مقدس دادارگیتی استخوانی (یعنی جسمانی) آیا دوم بدترین جای زمین کجاست؟

پس اهورامزدا گفت ای سپیتمان زرتشت جائی که بیشترین سگ مرده و انسان مرده مدفون باشد^{۲۰۷}» دفن مرده انسان و سگ بزرگترین گناه دین زرتشتی است. باید مرده سگ و انسان را در دخمه گذاشت تا حیوانات و پرندگان بخورند. ۲۰۸

گفتیم که دفن مردگان در دین زرتشتی گناهی نابخشودنی بود و کسیکه بدان دست می‌یازید سزای مرگ داشت.

«ای مقدس دادارگیتی استخوانی (یعنی جسمانی) آیا سزای کسیکه مردار سگ یا مرده انسان را دفن کند و تا نصف سال از دفن بیرون نیاورد چیست؟ پس اهورامزدا گفت پانصد ضرب باسیخ اسبرانی و پانصد ضرب با آلت

۲۰۵- نگاه کنید بمقاله يك استودان سنگی منقوش- مطالعهای در آداب تدفین ساسانی مجله انیستیتوی هنرهای زیبای دانشگاه نیویورک سال ۱۹۴۸.

۲۰۶- ترجمه فارسی و ندیداد - سید محمدعلی حسینی داعی الاسلام فقره ۱۳

باب اول ص ۱۱.

۲۰۷- همان کتاب فقره هشتم باب سوم.

۲۰۸- همان کتاب فقره هشتم ص ۲۳.

فرمان برداری (یعنی تازیانه) بر او زده شود ۲۰۹

« ای دادار کسیکه مردار سگ یا مرده انسان را دفن کند و تادو سال از دفن بیرون نیاورد آیا سزای او چیست و کفاره آن چیست و چه طور طاهر کرده میشود ؟

پس اهورامزدا گفت. برای او سزانیست ، برای او کفاره نیست، و برای او تطهیر نیست، گناهش همیشه جاوید ناقابل توبه است ۲۱۰.

« اگر آن مزدپرستان آن کالبد مرده را بعد از آب شدن برف و خشکیدن زمین از کده بیرون نیاورده در آفتاب نگذارند، یعنی در جای باز از قبیل دخمه و جز آن برای خوردن پرندگان نگذارند و تایک سال در کده بماند سزای کشتن یک مرد پارسا برای نگاهدارنده مرده در آن کده مقرر میشود .

بعد از آنکه مرده از کده برده شود و در دخمه گذاشته شود و کثافات مرده مثل ناخن و مو هم برده شود و پرندگان باقی مانده مرده را بخورند (آنگاه سزای مقصر به اجرا میرسد) ۲۱۱.

آنچه در اینجا لازم یادآوری است آنست که در دین زرتشت واجب بود که چون کسی می مرد جسد او را نخست به سگ نشان داده و بعد در معرض آفتاب قرار دهند . مراسم اول را «سگ دید» و دومی را «خورشید نگرشتی» میخواندند .

زمانیکه میتوانند مرده را در «کده» نگاهداری کنند تایک ماه بود. در مورد واژه دخمه نیز باید یادآور شویم که این واژه بازمانده کلمه «داغ» و «داغمه» بایستی باشد که یادآور روزگاری است که آریائی ها اجساد مردگان خود را میسوزانند، هم چنانکه امروزه هندوان چنین میکنند. آنان محل سوزاندن اجساد را «دخمه» می نامیدند. ایرانیان پس از زرتشتی شدن این

۲۰۹ - همان کتاب فقره ۳۶ باب سوم .

۲۱۰ - همان کتاب فقره ۳۷ باب سوم .

۲۱۱ - وندیداد باب پنجم - فقره ۱۴ .

واژه را برای محلی که مردگان را در آنجا بر فراز بلندترین نقاط کوهستان قرار میدادند بکار بردند.

فقرات متعددی در وندیداد موجود است که نشان میدهد که دخمه‌ها نبایستی محصور باشد، بلکه فضائی کاملاً باز و بدون دیوار و حصار باید باشد. «ای مقدس دادارگیتی جسمانی آیا سوم بدترین جای زمین کجاست؟ پس اهورامزدا گفت ای سپیتمان زرتشت هر آینه جائی که بیشترین دخمه ساخته شده، در آنها مرده گذاشته شده باشد ۲۱۲ (از این فقره مفهوم میشود که دخمه ساختن زرتشتیها و گذاشتن مرده در آن گناه است و باید مرده را روی کوه یا بیابان بدون در و دیوار و عمارت گذاشت.) علمای زرتشتی معنی این فقره را قبرستان میکنند و لفظ دخمه را بمعنی قبر میگیرند ۲۱۳»

برای ویران ساختن دخمه‌ها و قبور در وندیداد ثواب و پاداش معنوی بسیار یاد شده.

«ای مقدس دادارگیتی جسمانی آیا چه کسی دوم این زمین را بیش از همه با خوشحالی خوشحال سازد؟ پس اهورامزدا گفت هر آینه کسیکه بیشتر از همه دخمه‌های ساخته‌ای را که در آن مرده گذارند خراب کند ۲۱۴.» در باب هفتم فقرات ۵۰ تا ۵۴ به خراب کنندگان دخمه‌های ساخته شده مژده بخشایش گناه‌ها، رفتن به بهشت و جز آن داده شده است.

و در برابر برای کسانی که خاک و آب را با اجساد مردگان انسان و سنگ آلوده سازند، مجازات‌های شدید در نظر گرفته شده است.

«ای دادار اگر مزدپرستان مرده را نبندند و سگان مردارخوار و مرغان مردارخوار استخوانی از آن را به آب یا درخت ببرند سزای آن چیست؟

۲۱۲ - وندیداد باب سوم فقره نهم.

۲۱۳ - وندیداد ص ۲۴.

۲۱۴ - وندیداد باب سوم فقره ۱۳.

پس اهورامزدا گفت به تن آن گناهکار دویست ضرب باسیخ اسبرانی و دویست ضرب با آلت فرمانبری (تازیانه) زده شود ۲۱۵.»

برابر با سنن دین زرتشتی حتی زمین آلوده شده با جسد انسان و سنگ تا مدت یکسال قابل کشت و زرع نبود.

«زرتشت از اهورامزدا پرسید چه مدت از زمان باید زمینی که بر آن سنگ یا انسان مرده بی زراعت بماند؟

پس اهورامزدا گفت: ای مقدس زرتشت زمینی که بر آن سنگ یا انسان مرده یکسال بی زراعت بماند هرگاه کشاورزی در چنین زمینی زراعت میکرد محکوم بود که دویست ضرب باسیخ اسبرانی و دویست تازیانه بخورد ۲۱۶.»
با آنچه که گذشت گمان دارم روشن شده باشد که هیچ زرتشتی نمیتواند جسد مردگان خود را بخاک سپارد.

این شیوه تدفین تاچندی پیش در ایران رایج بود. ولی اخیراً در آن تغییراتی داده شده و زرتشتیان مردگان را در تابوت فلزی و گور سیمانی دفن میکنند.

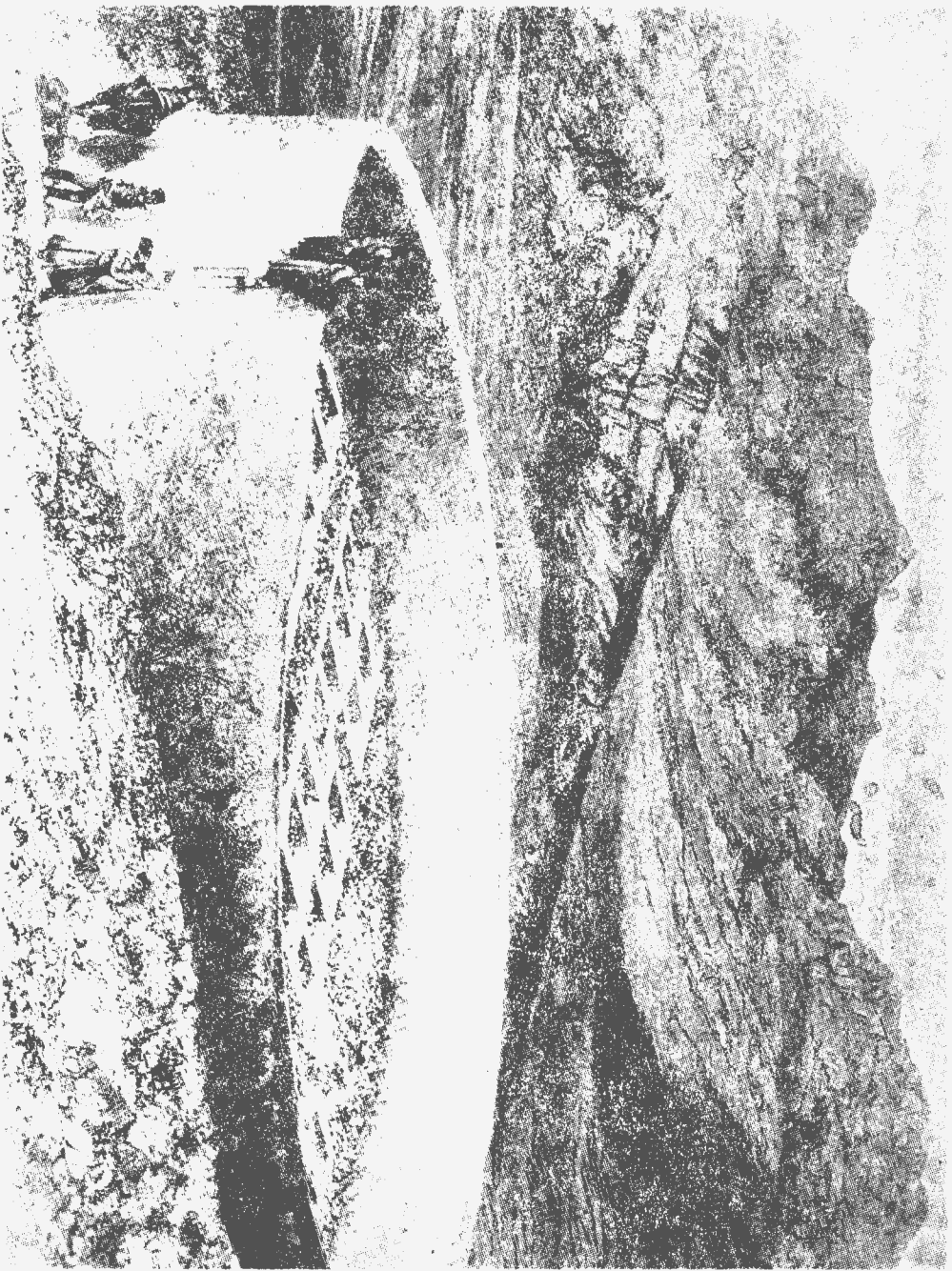
اما در میان زرتشتیان هندوستان شیوه کهن همچنان پابرجاست.
پس از فرو افتادن ساسانیان و آغاز گسترش اسلام در ایران، آن دسته از زرتشتیان که در دین خود پابرجا بودند یا از ایران مهاجرت کردند، و یابدادن جزیه پرداختند و در نتیجه در انجام مراسم مذهبی خود از جمله آداب مربوط بمردگان برابر سنن مذهبی خود آزادی داشتند.

شواهد تاریخی بسیار در دست است که زرتشتیان در نخستین سده های هجری در مورد مردگان خود بهمان ترتیب پیش از اسلام عمل میکردند.

ابوبکر محمد بن جعفر نرشی نویسنده تاریخ بخارا در شرح وقایع سال ۱۶۶ هـ. می نویسد که در این سال هشام بن عبدالملک بن مروان نصر بن سیار

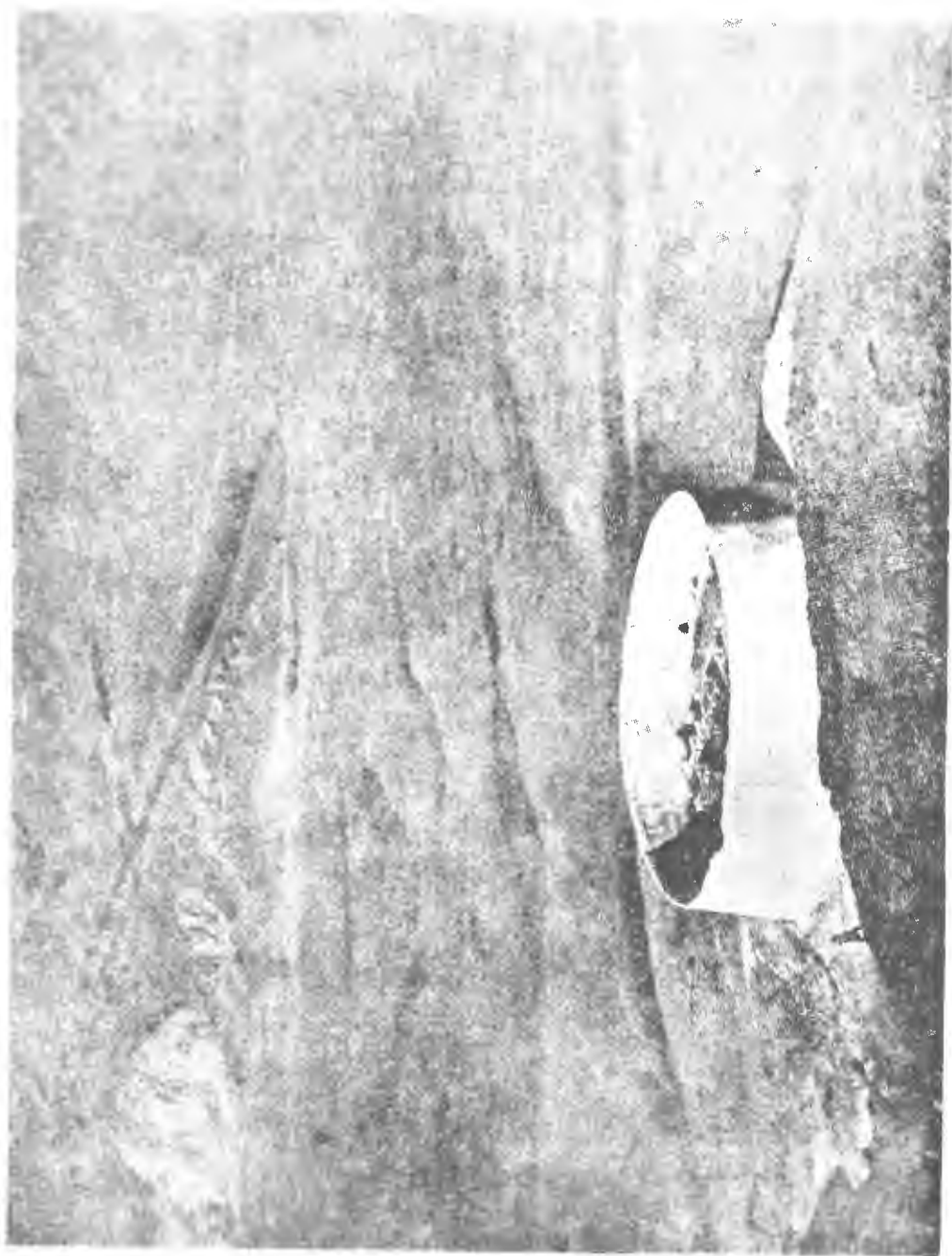
۲۱۵ — وندیداد باب هشتم فقره ۴۷ و ۴۸.

۲۱۶ — وندیداد باب هشتم فقره ۱ و ۵.



ش ۲۷ - دخمه یا برج خاموشان با ناله‌سپاتی داخل آن (عکس از سفرنامه دیو لافا)

ش ۲۸ - دخمه یا برج خاموشان



را بخراسان فرستاد و وی را امیر کرد. او بیاورالنه‌ر آمد و فرغانه را بگشاد و در سمرقند طغشاده بخار خدات نزد او آمد.

وی سپس میافزاید که در مجلس نصر، بخار خدات و واصل بن عمر امیر بخارا نیز حاضر بودند. دو نفر از دهقانان بخارا که بدست نصر مسلمان شده و از خویشان بخار خدات بودند در مجلس حاضر شدند و از بخار خدات و واصل نزد نصر شکایت کردند که ایشان دهات آنها را تصاحب کرده‌اند.

و در همان مجلس دومرد شاکی با خنجر بر بخار خدات و واصل حمله بردند و هردو را بکشتند.

نرشخی می‌نویسد:

«و در حال بخار خدات را بسراپرده بردند و نصرسیار او را بر بالین خود نشاند و تکیه داد و قریحه طیب را بخواند و فرمود تا معالجت او کند و بخار خدات وصیت میکرد و یکساعت بود و بمرد و چاکران او در آمدند و گوشت از وی جدا کردند و استخوانهای او را به بخارا آوردند و سی و دو سال پادشاه بود ۲۱۷»

نرشخی در شرح همین مجلس مینویسد: هنگامیکه دومرد بخارائی در مجلس نصر حاضر شدند «نصرسیار بنماز برخاست و اقامت کرد و امامی کرد و نماز بگذارد و بخار خدات بر کرسی نشسته بود نماز نگذارد از آنکه هنوز کافر بود ۲۱۸»

از نوشته نرشخی روشن است که بخار خدات زرتشتی بوده و کسان او با جسدش بشیوه مذهبی خود عمل کرده‌اند.

حمزه اصفهانی درباره شهر اردشیرخره می‌نویسد:

«اما اردشیرخره همان شهر فیروزآباد از سرزمین فارس است که گور (کور) نامیده میشده و به امر علی بن بویه فیروزآباد خواندند و گور و گارهرود

به معنی گودال و حفره است نه قبر ۲۱۹.

«والفرس لم تعرف القبور وانما كانت تغيب الموتى فى الدهمات والنواويس ۲۲۰»
این جمله در کتاب تاریخ پیامبران و شاهان چنین ترجمه گردیده است.
« زیرا ایرانیان قبوری نداشته‌اند و مردگان خود را در دخمه‌ها و سنگ-
های کنده‌کاری شده نهان می‌ساختند. بنابراین «ناوس» بصورت سنگ کنده
کاری شده ترجمه گردیده است.

ابودلف مسعر بن مهلهل الخزرجی که بایران سفر کرده و کتاب خود را بسال
۳۴۱ هـ. نوشته، درباره شهر ری مینویسد.

« در نزدیکی شهر کوهی بنام طبرک واقع است این کوه مشرف بر شهر
است و در آن ساختمانهای قدیم ایرانی و تابوت‌های سنگی موجود است ۲۲۱.»
جمله ابودلف چنین است.

«ویشرف علی مدینه جبل يعرف بطبرک فيه ابنيه وآثار الفرس ونواويس ۲۲۲»
ولادیمیر مینورسکی در حواشی کتاب «ناوس» را آتشکده دانسته و در
ترجمه فارسی سفرنامه ابودلف «ناوس» گور سنگی ترجمه گردیده است.

با توجه بشواهد باستانشناسی «ناوس» همان گورهای سنگی سربازو
شبیّه بتابوتی است که در دخمه‌ها برای نهادن مردگان ساخته میشد ۲۲۳

ابو عبدالله کرام (در گذشته بسال ۲۵۵ هـ.) پیشوای کرامیان خراسان که
بزمان عبدالله بن طاهر میزیست کتابی بنام «عذاب القبر» دارد که در آن می‌نویسد:
«جمله گناهان از لواطه و زنا و استمنا و دزدی کردن و گواهی دروغ
دادن پنهان کردن، الا خمر خوردن که پنهان نمیتوان کرد و آب روی مردم
ببرد با او هیچ نفاق نتوان کرد پس من جمله کبایر بر شما مباح کردم الا خمر که

۲۱۹ - تاریخ پیامبران و شاهان - ص ۴۴.

۲۲۰ - تاریخ پیامبران و شاهان زیر نویس ص ۴۴.

۲۲۱ - سفرنامه ابودلف - ترجمه ابوالفضل طباطبائی ص ۷۲.

۲۲۲ - ری باستان ج ۱ ص ۱۸.

۲۲۳ - ناوس: آنجا کی مرده بنهند السامی فی الاسامی ص ۵۹.

آنها بر شما حرام کردم. بزازی از اصحاب ایشان گوید از عبدالجسیم بن - ابی عبدالله کرام شنیدم که او گفت: از پدر خود ابو عبدالله کرام شنیدم که او گفت اگر يك قطره خمر در دریای آبسکون افتد و بنجشکی از آن آب خورد قطره‌ای و بپرد و بعد از هفت سال بدریای محیط‌رسد و ذره‌ای از سرگین بنجشک در دریای محیط افتد آب دریای محیط و گوشت هر حیوانی که در آن دریا باشد حرام شود. تا اگر کسی ذره‌ای از گوشت ماهی، که در آن دریا باشد، بخورد حد بروی واجب شود و اگر ببرد نماز بروی نشاید خواند و او را در ناوس مجوس باید انداخت تا مرغان او را بخورند ۲۲۴.

ابن فقیه همدانی نیز در «مختصر البلدان» خود از مکانی بنام «ناووس الظبیه» یا گور آهو در سه فرسنگی همدان نام می‌برد و داستانی چون داستان بهرام گور و آزاده را با دگرگونیهای نقل میکند ۲۲۵.

و نیز در مجمل التواریخ والقصص در باره ناوس چنین آمده است. «گوروگار دونا مست از گو و کنده، نه چنان گور که مردمان را کنند، که در آن وقت پارسیان را ناوس بود، گور خود ندانستند ۲۲۶.»

نوشته ابو عبدالله کرام بخوبی نشان می‌دهد که زرتشتیان روزگار او بشیوه کهن خود عمل می‌کردند، و پس از او تاچندی پیش در ایران همان شیوه ادامه داشت و هنوز هم در هندوستان ادامه دارد. حتی زرتشتیان ثروتمند بروزگار سلاجقه برای خود استودان ویژه بنا می‌کردند.

خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه می‌نویسد:

«در شهری بروزگار فخرالدوله که صاحب عباد وزیر او بود گبری بود توانگر که او را بزرجومید (بزرگ‌امید) گفتندی و برکوه طبرک ستودانی کرد از جهة خویش و امروز برجایست و اکنون آنها دیده سپاه سالاران خوانند،

۲۲۴ - تاریخ بیهقی - تعلیقات شادروان سعید نفیسی - ج ۲ ص ۹۳۹.

۲۲۵ - مختصر البلدان - ابن فقیه ترجمه ح مسعود ص ۸۹.

۲۲۶ - مجمل التواریخ والقصص ص ۶۱.

بر بالای گنبد فخرالدوله نهاده است، و بسیار رنج و زر هزینه کرد بزرجمید تا آن استودان بدو پوشش بر سر آن کوه تمام کرد و مردی بود که محتسبی کردی او را با خراسان گفتندی آنروز که آن ستودان تمام شد بیهانه بر آنجا شد و بانگ نماز بکرد بلند، ستودان باطل گشت بعد از آن ستودان را دیده سپهسالاران نام کردند ۳۲۷».

گفتیم که بروزگار آبادانی سیراف تا سده چهارم هجری، زرتشتیان اکثریت مردم فارس را تشکیل میدادند، و نه تنها زیر فشار نبودند بلکه بنا نوشته استخری «هیچ ناحیتی و روستائی نیست که نه در آن آتشگاهی هست». و باز بنا نوشته مقدسی بروزگار او در شیراز که مرکز فارس بود هنوز آداب دین زرتشت معمول بود، و بهنگام برگزاری جشن های مذهبی زرتشتی بازارها را آذین می بستند.

«ورسوم المجوس مستعمله وفي اعياد الكفرة تزين الاسواق ۳۲۸».

بنابراین در محیطی که آنچنان آزادی عملی برای زرتشتیان وجود داشت، که آتشکده های خود را روشن نگاهدارند، و اعیاد خود را جشن بگیرند، چگونه میتوان گمان برد که در کار دفن مردگان خود آزادی عمل نداشته باشند. آنچه در اینجا لازم بیادآوری است آنکه در فارس حتی تا سده چهارم هجری، بیشتر مردم بکیش پدران خود باقیماندند. حتی در پاره ای از شهرهای این استان حکام زرتشتی حکومت میکردند.

دیدیم که بروزگار شاهنشاهی دیلمیان که عصر آبادانی سیراف است، در فارس هنوز دین زرتشتی رواج کامل داشت. آتشکده ها هنوز فروزان بود، و اعیاد مذهبی زرتشتی را جشن میگرفتند.

پاره ای از حکام شهرهای ایران هنوز زرتشتی بودند. چنانکه در کازرون خورشید نامی که با شیخ ابواسحاق کازرونی معاصر بود حکومت میکرد.

۳۲۷ - سیاست نامه با حواشی علامه قزوینی ص ۱۸۷ .

۳۲۸ - احسن التقاسیم ص ۴۲۹ .

در آن زمان زرتشتیان کازرون بسبب دخالتی که در دستگاه حکومت داشتند، دارای قدرت زیادی بودند.

حاکم کازرون مردی بود زرتشتی کیش بنام «خورشید» که از او بنام «دیلیم گبر» یاد می‌شود، و به زرتشتیان آل بویه منتسب بود ۲۲۹ قدرت زرتشتیان در کازرون بحدی بود که مسجد مسلمانان را ویران میکردند . نویسنده فردوس المرشدیه مینویسد :

«خطیب امام ابوبکر محمد بن عبدالکریم رحمت الله علیه گوید: شنیدم از محمد بن علی شیرازی رحمت الله علیه که گوید شنیدم از شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز که گفت سبب بناء مسجد آن بود که اول سنگ جمع کردم محرابی ساختم و بانگ نماز میگفتم و در آن وضع نماز میکردم. يك روز مهتر گبران بفرمود تا آن محراب برکنند و خراب کردند. روز دیگر محرابی بهتر از آن ساختم. امیر گبران ملول شد و گفت از این مقدار در کار ما خللی نیست اگر مسجد بنا کند خراب کنم، و دمار از روزگار او برآوریم. شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز گفت همچنان در آن موضع نماز میگزاردم و بانگ نماز میگفتم و گبران میآمدند و سنگ می انداختند، و دشنام میدادند. چون که سه روز بگذشت و دیوار مسجد بنیاد نهادن کردم گبران خبر آن یافتند بیامدند و آن دیوار را بکنند. چون دوسه روز دیگر بگذشت باز دیوار مسجد بنا کردم و دیگر بار گبران بیامدند و آنرا خراب کردند. ۳۰ (این حوادث مربوط بسال ۳۷۰ هجری است)

و باز نویسنده کتاب مینویسد «شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز در ابتداء کار میگفت که امروز مسلمانان در میان کافران می‌توان شمرد اما روز باشد که مسلمانان غالب شوند، و چنان شود که کافران در میان مسلمانان بتوان شمرد از اندکی ایشان ۳۱.»

۲۲۹ - فردوس المرشدیه ص ۲۲ .

۲۳۰ - فردوس المرشدیه فی اسرار صمدیه ص ۲۶ .

۲۳۱ - فردوس المرشدیه فی اسرار صمدیه ص ۱۸۰ .

در مورد آزادی عمل و نفوذ زرتشتیان در فارس، همینقدر بس که در سده چهارم هجری بنا بنوشته مقدسی، از محدودیتهائی که برای زرتشتیان دیگر نواحی ایران وجود دارد اثری نیست. تاجائی که آنان بر خود «غیار» نمی‌بستند.^{۳۳۲}

غیار پارچه زردرنگی بود که غیر مسلمانان برای مشخص شدن از مسلمانان بایستی بر لباس خود بدوزند.

باچنین آزادی و قدرت و نفوذی که زرتشتیان داشتند. دلیلی در دست نیست که بگوئیم آنان در دفن مردگان خود آئین و رسوم مذهبی خود را انجام نپدیدادند. بنابراین زرتشتی شمردن گورستان سیراف بکلی فکری نادرست است.

فرضیه ماقبل تاریخی بودن، یا تعلق این گورستان باقوام ناشناخته ساکن یا مهاجر سواحل خلیج فارس، اگرچه چندان بی‌پایه است که نیازی بگفتگو ندارد.

اما باید یادآور شد که کاوشهای باستانشناسی در این گورستان نشان داده است که در گورها بجز استخوان هیچ شیئی دیگری وجود ندارد، و این خود یکی از شواهد مسلم پیش از تاریخی نبودن گورستان است. بعلاوه وجود گورستانی چنین منظم و حساب شده سنگی، خود شاهد گویائی است بر پیش از تاریخی نبودن آن.

در بخش‌های گذشته گفتیم که سواحل خلیج فارس، بویژه بخشی که سیراف و شهرک‌های گرد آنرا شامل میشود. از نظر آب و هوایی از مناطق نامساعد زیستی بشمار می‌آید.

این عامل مهم همواره از پدید آمدن شهرها و شهرک‌ها در این ناحیه جلوگیری کرده است.

نداشتن آب برای کشاورزی، نبودن چراگاه، گرمای شدید، و دیگر

مشکلات معشیت مانع اصلی سکونت در این ناحیه بوده است، و تا زمانیکه روش آبیاری بوسیله چاه و قنات رواج کامل نگرفت، سکونت در این ناحیه گسترش نیافته است. بررسی های باستانشناسی هرگونه تردیدی در این مورد را از میان برمیدارد.

ناحیه مورد گفتگوی مابین سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ هجری شسی برابر با ۲۵۱۶ تا ۲۵۱۸ مورد مطالعه پرفسورلویی واندنبرگ قرار گرفته، و او بخش بزرگی از نواحی جنوبی فارس شامل فیروزآباد، میمند، آسمانگرد، قیر، مگو، گله دار، علامرودشت، جم و طاهری را مورد بررسی دقیق قرار داده است. وی می نویسد:

« از لحاظ ادوار پیش از تاریخ چنین نتیجه گرفتیم که نواحی مورد تحقیق و تجسس علمی فوق، دارای آثار کمی از آن ادوار میباشد. حتی دشتهای وسیع علامرودشت، گله دار. خنج، مگو از داشتن تپه محروم است.

ما فقط دو تپه پیدا کردیم یکی بنام تپه شاهماخ نزدیک دهکده جینگو بر سر راه مگو به خنج، و دیگری تپه مرسوم به تم گوت یا تل بزرگ نزدیک دهکده باغان بر سر راه هفتوان به گرمیش.

از این دو تپه نمونه های سفال شبیه به سفالهای نخستین تل باکون (نزدیک تخت جمشید) بدست آمد. لکن در این نواحی آثار و تپه های متعددی از دوره ساسانی و ابتدای عهد اسلام وجود دارد.

فقدان آثار ادوار پیش از تاریخ بدون شك ناشی از آنست که نواحی نامبرده در ادوار مزبور به احتمال قوی چندان مسکون نبوده است. در آنجا چشمه سار و قنات و نه رهای زیرزمینی و رودخانه های آب شیرین موجود نیست^{۳۳}»

با توجه باینکه در کاوشهای چندسال اخیر سیراف نیز هیچگونه اثر

۳۳۳ - اقلیم پارس نوشته آقای دکتر سید محمد تقی مصطفوی (نقل از گزارش

پرفسور واندنبرگ - مجله ایرانیکا انتیکا ج ۱ سال ۱۹۶۱) .

پیش از ساسانی بدست نیامده، جای تردید باقی نمی ماند که سیراف در زمان شاهنشاهی ساسانیان بنیان نهاده شده است. بنابراین گورستان آنهم نمی تواند ماقبل تاریخی باشد.

بررسی گورستان از نظر زمان شاید موضوع را روشن کند :
وجود چنین گورستان وسیع و منظم و حساب شده ای مستلزم وجودیک شهر پرجمعیت و ثروتمند است. سیراف در چه زمانی چنین شرایطی را دارا بوده است ؟

پاسخ این پرسش بسیار روشن است. نخستین سده های هجری. بندها، جدولها، آبروها، مخازن و چاههای حفر شده در سنگ که بانهایت دقت ایجاد گردیده است .

انتقال آب با روش بسیار پیشرفته، و بکار گرفتن ساروج در این شبکه برای جلوگیری از اتلاف آب، همه نشان میدهد که این شبکه آبرسانی مربوط بروزگار آبادانی سیراف در سده های نخستین هجری است .

این شبکه بیشتر برای استفاده از آبهای باران ، وسیلابها و گردآوری آنها برای مصارف غیر آشامیدنی بوده، و گر نه چنانکه جغرافیایان نویسان نوشته اند مردم سیراف آب آشامیدنی را از جم تهیه میکردند و یا از چاههای حفر شده بدست می آوردند .

بدین سان میتوان نتیجه گرفت که شبکه آبرسانی هنگامی پدید آمده است که گورستان بزرگ کاملاً بصورت فعلی گسترده نبوده، و گر نه چگونه میتوان گمان برد که این گورستان وجود داشته و شبکه آبرسانی و گردآوری آب در گورستان که چون لانه زنبور است ایجاد کرده اند .

فشرده گی گورها و ایجاد آنها در صخره ها بلند نشان دهنده این کیفیت است. بنابراین باید نتیجه گرفت که در آغاز آبادانی و رونق سیراف چنین گورستانی وجود نداشته، بلکه این گورستان بمرور وجود آمده است. نظم دقیق موجود در ویرانه های گورستان، ودقت در کندن گورهای منظم وهندسی،

نشانمیدهد که بروزگار آبادانی سیراف گورستان و شبکه‌های آبیاری موجود در آن دارای نظم ویژه‌ای بوده است، و گورها پس از دفن مردگان با پوششی از ساروج نفوذ ناپذیر میگردید.

ملاط ساروج در بناهای سیراف زیاد بکار رفته، و حتی گاهی کف اطاقها را بضخامت ۲۰ تا ۶۰ سانتی متر ساروج میریختند. بکار رفتن ساروج بسیار در کار ساختمان با توجه بگرانی تهیه آن، بکار رفتن آن در بنای مسکونی، و شبکه آبرسانی و تسطیح گورها همگی نشانه ثروت مردم سیراف است که به دوره معینی محدود میشود، و از نظر زمانی روشن است.

این خود گواه دیگری بر همزمان بودن گورستان با دوره آبادانی سیراف یعنی نخستین سده‌های هجری است.

اما پاسخ باین پرسش که چرا گورهای سیراف در سنگ کنده شده‌اند؟ چندان مشکل نیست.

ساختن گور سنگی يك سنت بسیار کهن ایرانی است. باستانشناسی ایران بخوبی نشان داده که بسیاری از گورهای پیش از تاریخی بصورت سنگ‌چین بوده، و پس از آن آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی و حتی پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی را می‌بینیم که بصورت يك بنای مستقل سنگی، و یا در دل کوه از سنگ يك پارچه ساخته شده‌اند. گاهی نیز مردگانرا در تابوت فلزی بځاك می‌سپردند.

در دوره شاهنشاهی اشکانیان می‌بینیم مردگانرا در تابوتها یا خمره‌های سفالین مدفون ساخته‌اند. و سپس در دوره ساسانی استودانهای سنگی آرامگاه مردگانرا تشکیل میدهند.

همه اینها نشاندهنده يك سنت کهن آریائی، یعنی احترام بځاك و نیالودن آن است.

ملتی که هزاران سال بهځاك احترام نهاده بود، یکبارہ نمیتوانست تمام سنت‌های گذشته خود را بدست فراموشی سپرد. و چون بآئین جدید نیز پای بند

گردید، بنابراین میکوشید که راهی برای حل این مشکل خود بیابد. کندن گور در سنگ عملی‌ترین راه برای این منظور بود.

بدین‌سان ایرانیان پس از مسلمان شدن، شیوه کهن خود را با شیوه جدید هم‌آهنگ ساخته و دفن مردگان در گورهای سنگی متداول گردید.

نمونه این گونه تدفین را در نقاط مختلف ایران میتوان مشاهده کرد. بهترین نمونه این شیوه تدفین در شهر ری است.

در گورستانهای شهر ری نیز گورها در سنگ کنده شده، و مردگان را گاهی با تابوت و زمانی بدون تابوت در گورهای سنگی دفن کرده بودند، و در حقیقت کوهستان شمالی شهر ری گورستان این شهر بوده است. گورستان سیراف نیز درست همان وضع گورستان شهر ری را دارا بوده و از نظر زمانی نیز این دو همزمانند.

از نظر سیاسی و اجتماعی نیز فارس و ری هر دو از مراکز عمده پایداری در حفاظت سنت‌های ملی بویژه در دوره دیلمیان بوده است.

واز آنجا که دیالمه بیش از هر سلسله ایرانی دیگر پس از اسلام، به سنت و آداب ملی ایران عصر ساسانی پایبند بوده‌اند، دفن مردگان در کوهستانها و مقابر سنگی دور از قاعده و اصول نیست^{۳۳۴}.

در مسلمان بودن صاحبان مقابر شهر ری جای هیچ‌گونه تردیدی نیست، زیرا بر کفن‌ها و روپوش تابوتهای آنها آیات و ادعیه‌ای چون العفو والرحمه و غیرو نقش بسته است.

بعلاوه میدانیم که پادشاهان آل بویه و امرا و پادشاهان دیگری که مقابر آنها در کوهستانهای ری برجامانده همگی مسلمان بوده‌اند^{۳۳۵}.

تشابه دیگری که بین سیراف و ری می‌بینیم این است که علماء دینی و

۳۳۴ - برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مقاله بنای تاریخی بقعه بی‌بی شهربانو نوشته دانشمند ارجمند آقای دکتر سید محمد تقی مصطفوی در مجلد سوم گزارشات باستانشناسی چاپ ۱۳۳۴ و ج ۱ کتاب ری باستان نوشته دکتر حسین کریمان فصل دوازدهم.
۳۳۵ - همان منابع.

رهبران مذهبی را در اماکن مقدسه چون مساجد مدفون میساخته‌اند، و بر آنها برخلاف دیگر مردم سنگ قبر می‌نهادند ۳۳۶.

تشابه دیگر بین گورستان سیراف و ری در این است که در ری قبرها مهمتر و معتبرتر در بالای دامنه کوه واقع بود، و مردگانی که در قسمتهای پائین تپه یخاک سپرده شده بودند مقام و منزلت کمتری داشتند.

در گورستان سیراف نیز قبرها بزرگتر و وسیعتر که بیشتر بر صخره‌ها کنده شده، در ارتفاعات بالای کوه قرار دارد، و گورهای پائین کوه و نزدیک بدره کوچکتر و حقیرترند.

گذشته از سیراف در نقاط دیگر سواحل خلیج فارس چون کنا با، بتانه، بردستان و تیس گورستانهای کنده شده در سنگ بشیوه گورستان سیراف وجود دارد ۳۳۷.

آیا همه این گورستانها گورستان یهودیان است، و همه این شهرها یهودی‌نشین بوده است؟

بعلاوه در سراسر ایران در دل کوه‌ها، مقابر، مشاهد، و آرامگاههای امامزادگان، اقطاب، دراویش و بزرگان در دل سخت سنگ کنده شده و امروز زیارتگاه مردم است.

نتیجه آنکه کندن آرامگاه در سنگ يك سنت کهن ایرانی بوده، و قرن‌ها پیش و پس از مسلمان شدن ایرانیان در ایران عملی میگردیده و بهیچ گروه یا قوم و دسته خاصی نیز ارتباط نداشته است.

گذشته از ادامه سنت شرایط اقلیمی نیز در ایجاد گورستان سیراف مؤثر بوده است. سیراف قطعه زمین محدودی است که بین دریا و کوه محصور است، و بسبب داشتن ساحل صخره‌ای بسیار مناسب برای پهلوی گرفتن کشتی، در مدتی کوتاه سرعت ترقی کرد و بصورت يك بندر بزرگ پررونق درآمد. کمی مساحت

۳۳۶ - تاریخ ری باستان ص ۳۸۳ ج ۱ آثار شهرهای باستانی ص ۴۲۷.

۳۳۷ - نگاه کنید بکتاب آثار شهرهای باستانی.

این بندر سبب گردیده بود که بناهای شهر را چند اشکویه بسازند. یاقوت که پس از ویرانی سیراف این بندر را دیده می‌نوسد :

« بین کوه و دریا نیست مگر فاصله يك تیر پرتاب، و احتمال نمیرود که شهر چنان بزرگ بوده باشد که استخری گفته، مگر آنکه دگرگون شده باشد بسبب طول زمان .»

درست است که بخشی از سیراف پس از زلزله‌های پی‌درپی زیرآب‌فرو رفته، اما هم‌چنانکه یاقوت نوشته واقعاً شهر سیراف در زمان آبادانی نیز وسعت چندانی نداشته است .

در چنین شرایطی شهری با جمعیت بسیار و وسعت کم بامردگان چه می‌بایستی بکند ؟ .

آیا بایستی آنها را بدریا میریختند ؟

بدیهی است که کوهستان مشرف بر شهر بهترین جا برای تدفین آنها بود. بویژه که تنها جایی بود که بسبب وجود آب‌های ذخیره‌شده از باران بوسیله منابع و بندها، انجام مراسم شستشوی مردگان نیز به‌سولت در آنجا انجام‌پذیر بود. بدین‌سان جای تردید نیست که این گورستان مربوط بسده‌های نخستین هجری ، یعنی هنگامیست که سیراف در اوج آبادانی بوده است .

کاوشهای اشتین در گذشته، و کاوشهای سالهای اخیر که بوسیله گروه باستانشناسان انگلیسی زیر نظر دکتر وایت هاوس در گورستان سیراف انجام گرفته، نشان میدهد که بجز استخوان‌مردگان و تعدادی بسیار معدود انگشتی با نگین‌هایی که روی آنها بخط‌کوفی ادعیه یا اسامی‌کننده شده‌اند شی‌دیگری در گورها وجود ندارد ۳۳۸ .

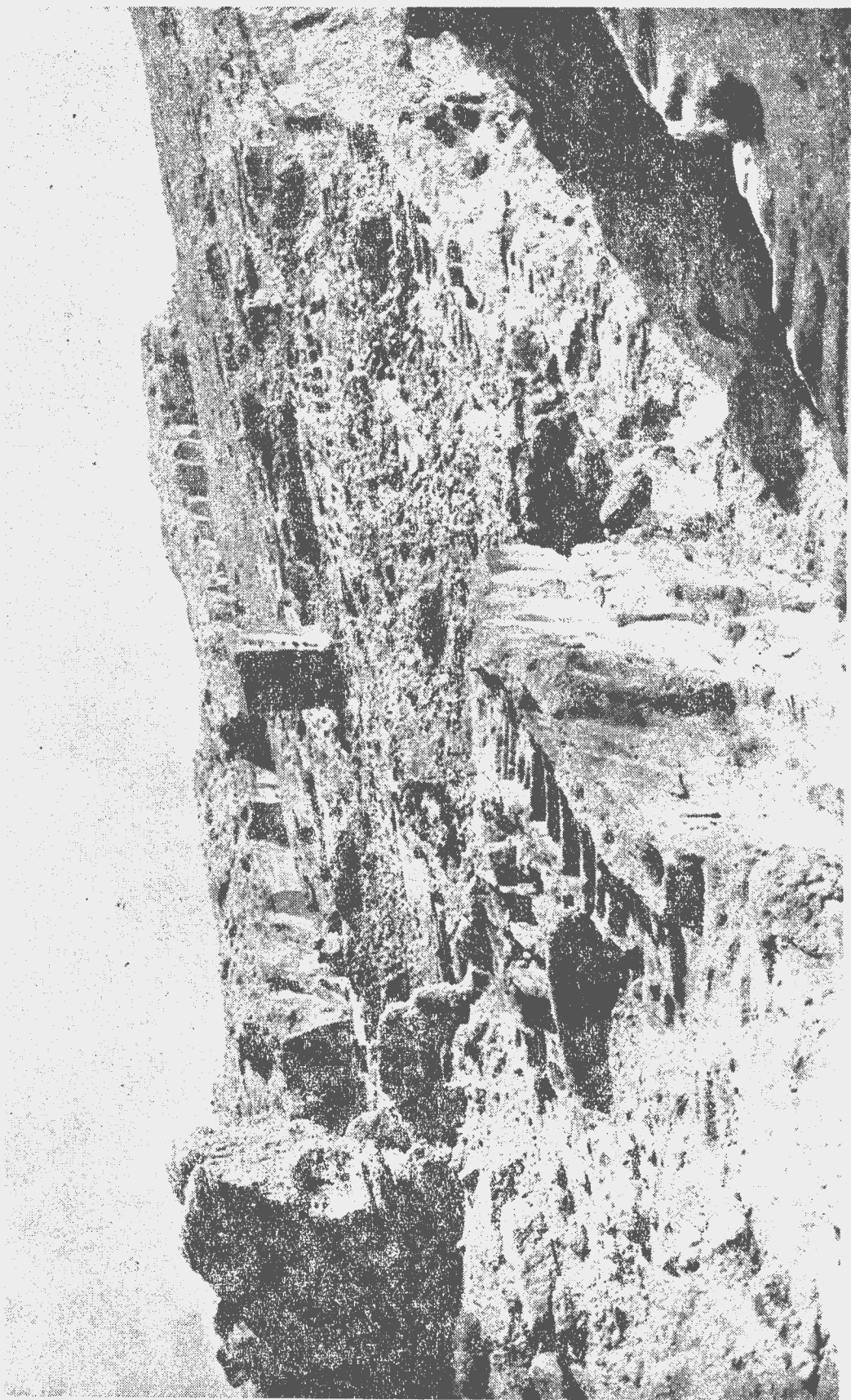
(تصویر شماره ۳۱ یکی از این نگین‌ها را نشان میدهد که بر آن نام احمد بن محمد نقش گردیده است.)

۳۳۸ - گزارشات دکتر وایت هاوس در مجله ایران سالهای ۱۹۶۸ به بعد و

آقای حسین بختیاری - آرشیو مرکز ملی کاوشها و پژوهشهای باستانشناسی و تاریخ هنر ایران .



ش ۲۹ - سنگ قبر باخط کوفی (عکس از نگارنده)



ش ۳۰ — نمای عمومی از گورستان سیراف (عکس از نگارنده)

اسکلت‌های موجود در مقابر نیز کاملاً بحال طبیعی در گورها قرار دارند، و این نشان می‌دهد که اجساد یا استخوان‌ها از جای دیگر بداخل گورها منتقل نگردیده. بنابراین این گورها استودانهای انفرادی نیز نمی‌تواند باشد (عکس شماره ۳۴)

گذشته از آنکه وجود انگشتی‌های یادشده، گویای این حقیقت است که قبور مربوط به مسلمانان است، وجود این گورها در اطراف مسجد مشهور به مسجد امام حسن نیز نشان می‌دهد که این گورستان نمیتواند از آن‌غیر مسلمانان باشد.

آنچه باقی‌می‌ماند یکسو نبودن گورها و تفاوت جهت در دفن مردگانست. از نظر آقای اشتین و دیگر پیروان عقیده ایشان، گورستان سیراف بسبب یکسو نبودن گورها نمیتواند گورستان مسلمین باشد.

برابر سنن اسلامی که امروز همه مسلمانان جهان از جمله مسلمین ایران از آن پیروی میکنند، واجب است بهنگام دفن مردگان را به پهلوی راست بنحوی در گور بگذارند که صورت آنها بسوی قبله باشد.

اما آنچه امروز بصورت آداب و رسوم مذهبی در ایران رایج است (از جمله آداب مربوط به مردگان) نمیتواند ملاک عمل و مآخذ قضاوت آداب رایج در ایران آغاز اسلام قرار گیرد. چه در طول سده‌های بسیاری که از اسلام پذیرفتن ایرانیان می‌گذرد، در آداب و رسوم ایرانیان تغییرات گوناگون روی داده است.

بنابراین نظریه آقای اشتین و پیروان ایشان بکلی مرود است. دلایل و مدارك باستانشناسی و مذهبی و تاریخی بسیاری موجود است که مردود بودن این نظریه را ثابت میکند.

الف مدارك باستانشناسی :

در کاوشهای اخیر ناحیه بنگسار در جوار مسجد امام حسن در سیراف گروهی از مقابر قدیمی مورد کاوش قرار گرفت.

این کاوشها روشن ساخت که حتی در گورهای که دارای يك سوهستند جهت دفن مردگان متفاوت است. در عكس شماره ۳۳ خوشبختانه سالم ماندن اسكلت مردگان، در روشنگری چگونگی جهت دفن ما را كاملاً یاری می‌كند. با توجه باینكه این گورستان كه در كنار يك مسجد ایجاد شده نمیتواند گورستان غیر مسلمان باشد. و باتوجه باینكه در كنار همین گورها گورهای باسنگ قبرهای اسلامی با ادعیه و آیات قرآن بخط كوفی بدست آمده . (عكس شماره ۲۹) * و باتوجه باینكه در همین قبرها انگشترهای باخط كوفی (عكس شماره ۳۱) یافت شده، جای تردید نیست كه این گورها اسلامی است. نتیجه آنكه در سده‌های نخستین اسلامی، حتی تا سده‌های بعد نیز شیوه تدفین كنونی رعایت نمیشده است. چنانكه در كاوشهای باستانشناسی خوارزم نیز كه در صفحات آینده یاد خواهیم كرد، همین وضع وجود دارد.

در گورستان سیراف مردگان گاهی به پشت وزمانی برپهلوی راست خوابیده‌اند. و صورت آنها بسوی شمال است.

كف گورها غالباً پوشیده از ملاط گچ است، و جهت قبرها چون دیگر بخش‌های قبرستان سیراف زمانی شمالی جنوبی و گاهی شرقی غربی است. (عكس شماره ۳۲) گورهای اطراف مسجد امام حسن دارای ویژگیهای است كه بنظر میرسد بایستی مقابر خانوادگی باشند. زیرا اجساد گاهی روی هم مدفون شده است. بدین معنی كه پس از گذشت مدتی از دفن مردگان، مقابر مجدداً مورد استفاده قرار گرفته‌اند، و اجساد تازه‌ای بر روی اجساد قدیم بخاله‌سپرده شده‌اند. (عكس شماره ۳۲)

دسته دیگری از گورها در این ناحیه موجودند كه گورهای جمعی بنظر میرسند. زیرا مقدار كثیری استخوان‌های بازمانده اجساد بطور مخلوط در آن بچشم میخورد. (عكس‌های شماره ۳۵ - ۳۶) در مورد این گورها میتوان دو

* گزارش كاوشهای باستانشناسی سیراف - سال ۱۳۵۱ - نوشته آقای حسین بختیاری - مركز پژوهشها و كاوشهای باستانشناسی و تاریخ هنر ایران .



ش ۳۱ - نگین انگشتری از حدید باخط کوفی بنام احمد بن محمد بدست آمده از گورهای سیراف . (عکس از مرکز پژوهشها و کاوشهای باستانشناسی و تاریخ هنر ایران)



ش ۳۲ - چگونگی دفن مردگان در گورستان سیراف (عکس از آقای حسین بختیاری)



ش ۳۳ - چگونگی تدفین مردگان در گورستان سیراف . (عکس از آقای حسین بختیاری)



ش ۳۴ - چگونگی تدفین مردگان در گورستان سیراف . (عکس از آقای حسین بختیاری)

حدس زد. نخست آنکه این گورها مربوط بزمان زلزله سال ۷ - ۳۶۶ هجری است، که بسبب کثرت تلفات اجساد را بطور جسی مدفون ساخته‌اند. و یا آنکه این گورها نیز از مقابر خانوادگی است، که دفن اجساد بتدریج در آن انجام گرفته و بازمانده اسکلت‌ها امروز بدین صورت درهم مشاهده میگردد. اما در هردو حال با مشاهده این گورها، این اندیشه که سیراف بروزگار آبادانی خود، چون بسیاری از شهرهای بزرگ امروز از نظر گورستان درمضيقه بوده است تأیید میگردد.

ب - دلایل مذهبی :

۱ - استقبال قبله .

استقبال قبله بهنگام دفن سنتی است که همه فرق مسلمان رعایت آنرا واجب شمرده‌اند .

بدرخواست نگارنده جناب آقای دکتر ابوالقاسم گرجی استاد ارجمند دانشکده الهیات در این مورد بررسی فاضلانه‌ای انجام داده‌اند، که خلاصه این بررسی یادداشتی است بقلم ایشان که با سپاس بسیار عیناً نقل میگردد.

« درباب وجوب استقبال میت در قبر یعنی روبه قبله نهادن او بسیاری از دانشمندان فرق مختلف شیعه و اهل سنت ادعای اجماع قوی و عملی و ادعای عدم خلاف کرده‌اند. (رجوع شود به کتابهای : تذکره علامه حلی ج ۱ ص ۵۲ س ۱۴ چاپ افست شیخ عبدالکریم تبریزی، حدائق ج ۱ احکام میت، اداب دفن ص ۳۴۹، ریاض المسائل ج ۱ طهارت احکام اموات، دفن میت، جواهر، ج ۱ احکام اموات، دفن میت، مصباح الفقیه، طهارت ص ۴۲۱، محلی ابن حزم ص ۱۷۳ چاپ بیروت، البحر الزخار ج ۲ ص ۱۲۹ مطبعه سعادت .

برخی از کتب فقهی مساله را بدون اشاره به خلاف ذکر کرده‌اند مانند:

شرايع، طهارت، احکام میت، دفن میت و شرح لمعه ج ۱ ص ۱۴۶ چاپ نجف در بین شیعه تنها عمادالدین ابو جعفر محمد بن طوسی مشهدی (متوفی



ش ۳۵ - گورهای جمعی در گورستان سیراف . (عکس از آقای حسین بختیاری)



ش ۳۶ - گورهای جمعی در گورستان سیراف . (عکس از آقای حسین بختیاری)

حدود قرن ۶) معروف به ابن حمزه طوسی صاحب کتاب وسیله به استعجاب استقبال قائل شده است. (رجوع شود به کتاب وسیله از جمله متون کتاب جوامع الفقهیه اواخر کتاب طهارت، فصل مربوط به احکام اموات) در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه به مالکیه نسبت داده است که بر خلاف مذاهب دیگر استقبال میت را مندوب دانسته‌اند. (ج ۱ ص ۵۳۵ چاپ سوم مطبعه استقامت، قاهره).

عجیب این است که کتاب خلاف شیخ طوسی که برای طرح مسائل خلافتی تصنیف شده است این مسأله را ابدأ مطرح نکرده است. به برخی از کتب مالک و مالکیه که در اختیار اینجانب بود مانند: مدونه الکبری تألیف امام مالک بن انس و بدایة المجتهد و مقدمات ابن رشد مالکی اندلسی نیز مراجعه شد این مسأله را مطرح نکرده بودند.

از سخن بعضی از حنابله نیز بیش از استعجاب استفاده نمی‌شود. ابن قدامه در کتاب مغنی گفته است:

فصل والسنة ان يلحد قبر الميت ... ویصنع الميت فی اللحد علی جنبه الایمن مستقبل القبلة بوجهه (مغنی ابن قدامه ج ۲ ص ۴۹۸ طبع سوم ورثه سید محمد رشیدرضا)

ابن حمزه در کتاب الوسيله الی نیل الفضیله در بخش مربوط بدفن مردگان می‌نویسد که احکام مربوط بدفن از واجب و مستحب و حرام و مکروه چهاراست. «فالواجب شیئی واحد وهو دفنه»

امر واجب تنها یکی است و آن بخاک سپردن مرده است. وی استقبال از قبله را بهنگام دفن از امور مستحب بشمار آورده است. از آنچه گذشت بخوبی میتوان دریافت که پاره‌ای از فرق مسلمان استقبال از قبله را بهنگام تدفین مردگان واجب نشمرده‌اند. بنابراین قبلی نبودن مقابر نمیتواند دلیل نامسلمان بودن صاحبان آنها باشد.

سبب بسوی قبله بخاک سپردن مردگان را ابن بابویه (در گذشته بسال

۳۸۱ هـ.) در کتاب علل الشرایع چنین بیان میکند :

« باب: در بیان علت اینکه چون میت دفن میشود روی او را بقبله میکنند از حضرت صادق (ع) روایت شده که براء بن معرور انصاری در مدینه بود و حضرت رسول خدا (ص) در مکه بود و مسلمانان نماز میکردند بجانب بیت المقدس پس وصیت نمود که چون دفن شود روی او را بجانب رسول خدا کنند پس سنت باین جاری شد و کتاب نازل شد باین طریق .

براء بن معرور از انصار نامور است. وی نخستین کسی بود که پس از مهاجرت از مکه بمدینه، برخلاف دیگر مهاجرین حاضر نشد در مدینه نماز بسوی بیت المقدس بخواند. میدانیم که در آغاز بعثت، رسول اکرم (ص) بسوی بیت المقدس نماز میخواند. بطوریکه کعبه بین رسول خدا و بیت المقدس قرار میگرفت، و دیگران نیز از رسول خدا پیروی میکردند. اما چون براء بمدینه رفت دیگر نمیتوانست چنان کند. پس براء در نماز رو بسوی کعبه میکرد. تا اینکه سرانجام در شعبان سال اول هجری خداوند پیامبر را فرمان داد که بسوی کعبه نماز بخواند. (ن. ک. به علل الشرایع، احکام میت و کامل ج ۱ ص ۱۲۹)

۲- نفوذ و گسترش آداب اسلامی

در آغاز اسلام مردم نه تنها از آداب مربوط بمردگان، بلکه از بسیاری آداب دیگر نیز آگاه نبودند.

آگاهی بر بسیاری از اصول مذهب خارج از توانائی توده مردم بود. اگر هم مردم بآموزش آن توانائی داشتند کمتر کسی پیدا میشد که آنرا بمردم بیاموزد.

مسلمان شدن در آغاز اسلام تنها با ادای شهادتین انجام میگرفت. پیروان فرقه مرجئه که شامل پیروان بنی امیه بودند عقیده داشتند « که جمیع اهل قبله همین که بظاهر اقرار میکنند مؤمنند و ارتکاب گناه بایمان ضرری وارد نمیکند. چنانکه بطاعت کفر زایل نمیشود ۳۳۹. »

« ابوالقاسم کعبی در گفتار خود پنداشته که نام مسلمان بر کسی نهاده میشود که به پیغمبری محمد اقرار کند و آنچه را که وی آورده است راست داند، و گروهی گفته‌اند مسلمان کسی است که نماز گذاردن بسوی کعبه را واجب داند. کرامیه که مجسمه خراسانند گویند هر که دو شهادت اسلام را بر زبان راند مسلمان است، و گفتند که هر که گوید خدا یکی است و محمد پیغمبر اوست مؤمن است، و از ملت اسلام شمرده شود خواه آنکه سخن از روی اخلاص گوید، و یا اینکه نفاق ورزد و زندقی خویش پنهان سازد ^{۲۴۰}».

ابو عبدالله کرام عقیده داشت:

« که ایمان فقط تظاهر ساده دو شهادتست و شامل یقین و عمل نیست ^{۲۴۱}».

گذشته از آن عامه مردم کیش جدید را بیشتر بسبب ضرورت اقتصادی و اجتماعی بطور درست می‌پذیرفتند.

همچنانکه بمجردیکه علل نامبرده ضعیف میگردید، مردم از دین تازه باز می‌گشتند و بسوی دین پدران خود می‌رفتند.

بسیارند شهرهائی که چندین بار مردم آن مسلمان شده‌اند و باز ترك اسلام کرده، و یا بسیارند مسلمانانی که تنها بلفظ مسلمان شده بودند، و برآستی پیرو کیش کهن خود بودند.

نرشخی در تاریخ بخارا در فصل « ذکر فتح بخارا و ظاهر شدن اسلام در او » می‌نویسد:

« محمد بن جعفر آورده است که خاتون ما در طقشاده را شوهر مرده بود و بخارخدا پادشاه زاده پسر وی خرد بود و ملك این خاتون میداشت و ذکر آن کرده شده است با عبید الله بن زیاد و با سعید بن عثمان بن عفان رضی الله عنهما. و هر بار که لشکر اسلام ببخارا آمدی و غزا کردی تابستان و زمستان باز رفتی و این خاتون با هر که بیامدی لختی حرب کردی و باز صلح کردی. چون پسر وی

۲۴۰ - الفرق بین الفرق ص ۶.

۲۴۱ - تعلیقات تاریخ بیهقی ج ۲ ص ۹۲۰.

خرد بود هر کسی از اهلان بدین ملك طمع کردند و بجنگ بخارخدا بخارا را گرفته بود. هرباری اهل بخارامسلان شدند و باز چون عرب بازگشتندی ردت آوردندی. و قتیبه بن مسلم سه بار ایشانرا مسلمان کرده بود باز ردت آورده کافر شده بودند. این بار چهارم قتیبه حرب کرده شهر بگرفت و از بعدرنج بسیار اسلام آشکار کرد و مسلمانی اندر دل ایشان بنشانید بهر طریقی کار برایشان سخت کرد و ایشان اسلام پذیرفتند بظاهر و بباطن بت پرستی میکردند. قتیبه چنان صواب دید که اهل بخارا فرمود يك نیمه از خانهای خویش بعرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا بضرورت مسلمان باشند بدین طریق مسلمانی آشکار کرد و احکام شریف بر ایشان لازم گردانید و مسجدها بنا کرد و آثار کفر و رسم گبری برداشت وجد عظیم میکرد. و هر که در احکام شریعت تقصیری کردی عقوبت میکرد و مسجد جامع بنا کرد و مردمان را فرمود تا نماز آدینه آوردند. *

برای دریافت این حقیقت که مسائل اقتصادی تاجه حد در پذیرفتن دین اسلام مؤثر بود، آنچه که نرشخی در تاریخ بخارا می نویسد نگاه میکنیم. وی در ذکر بنای مسجد جامع می نویسد:

« قتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندر حصار بخارا بسال نود و چهار و آن موضع بتخانه بود مراهل بخارا فرمودند تا هر آدینه در آنجا جمع شدند چنانکه هر آدینه منادی فرمودی هر که بنماز آدینه حاضر شود دودرهم بدهم و مردمان بخارا باول اسلام در نماز قرآن پیارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن و چون وقت رکوع شدی مردی بودی که در پس ایشان بانك زدی بکنیتانکنیت و چون سجده خواستندی کردی بانك کردی نكونيا نكونی. محمد بن جعفر اندر کتاب یاد کرده است که مسجد جامع بخارا را دیدم بروی درها با صورت و روی آنرا تراشیده باقی را بر حال گذاشته گفت پرسیدم از استاد خویش که آن درها باول که نهاده بود و مردی که عمر یافته بود گفت سبب

آن چنان بود که بزمان گفتندی بیرون شهر هفتصد کوشک بود که توانگران آنجا باشندندی و ایشان گردنکش تر بودند و بمسجدجامع بیشتر کس حاضر نشدندی و درویشان رغبت نمودندی بدان دو درهم تا بگیرند اما توانگران رغبت نکردندی يك روز آدینه مسلمانان بدر کوشکهای ایشان رفتند و ایشان را بنماز آدینه خواندند والاحاج کردند ایشان را از بام کوشک سنگ میزدند حرب شد و دست مسلمانان قوی آمد و درهای کوشکهای ایشان برکنندند و بیاوردند و بدان درها هرکسی صورت بت خویش کرده بودند چون مسجدجامع زیادت شد آن درها را بمسجدجامع خرج کردند و روی صورت تراشیده و باقی بگذاشته راست کردند. احمد بن محمد بن نصر گوید امروز از آن درها یکی مانده است بدان موضع که از بامها فرود آئی بر در مسجد جامع چون خواستی بسرای امیر خراسان روی نخستین دربمانی در دوم از بقیت آن درهاست و اثر تراشیدگی بر روی پدید است ۲۴۲».

گذشته از آن میدانیم که در قرآن مجید همه احکام شرح داده نشده است و بسیاری از احکام بوسیله پیغمبر اکرم بر مبنای وحی و اجتهاد و فتوی وضع میگردد.

این احکام را صحابه رسول خدا یاد میگرفتند و بخاطر میسپردند. پس از درگذشت پیامبر پاک خدا هنوز قرآن کریم و اینگونه احکام گردآوری نشده بود. بنابراین امور دینی بر مبنای روایت و سنت انجام میگرفت و پاره‌ای هم بقیاس انجام میشد.

مدتها بطول انجامید تا آنکه احادیث و سنت‌ها در سراسر کشورهای اسلامی پخش گردید. تا بدانجا که علمای عراق که بجزیره العرب بسیار نزدیک و خود از مراکز حکومت اسلامی بود. بیشتر بر مبنای قیاس رأی میدادند. «چون در عراق احادیث بقدر کافی منتشر نشده و حفاظ کم بوده‌اند، علمای عراق در همین راه کار کرده و در قیاس مهارت بسزائی داشته‌اند، و علمای

مدینه باصحاب‌الحديث معروف شده‌اند^{۲۴۳}».

بنابراین عدم آگاهی بسنن مذهبی آنهم در امری چون آداب تدفین، میتواند خود یکی از علل قبلی نبودن پاره‌ای از گورهای قبرستان سیراف بحساب آید.

۳ - شناسائی قبله

یکی از علل دیگر قبلی نبودن گورهای سیراف میتواند عدم شناسائی قبله باشد. اگر گمان بریم که وجوب استقبال قبله مورد توجه مردم بوده لازمه آن شناسائی قبله است، که بموجب اسنادی که از آن یاد خواهیم کرد حتی خواص بدرستی بر آن آگاه نبوده‌اند.

شناسائی قبله نه تنها در نخستین سده‌های اسلامی بطور دقیق امکان پذیر نبود، بلکه در سده‌های بعد نیز جهت قبله را نمیتوانستند درست تعیین کنند. چنانکه محراب بسیاری از مساجد مهم ایران چون مسجد جامع یزد، مسجد فهرج، مسجد عز آباد، مسجد ساوه و بسیاری از مساجد دیگر بطور دقیق بسوی قبله نیست، و گاهی هر مسجد چند محراب دارد که پاره‌ای بکلی با قبله مغایرت دارد^{۲۴۴}. مدارک تاریخی و باستان‌شناسی بسیاری در دست است که این امر را ثابت میکند.

مقدسی در کتاب احسن‌التقاسم در فصل خوزستان می‌نویسد:

قبله شهرهای خوزستان نادرست است. بویژه در بصنا و هنگامیکه من از خوزستان ببصره بازگشتم دوستی بشوخی مرا گفت که دوباره بخوان نمازهایی را که بخوزستان خوانده‌ای، زیرا آنها بجانب قبله نبوده است^{۲۴۵}.

۲۴۳ - راهنمای مذهب شافعی - حاج سید محمد شیخ الاسلام کردستان ص ۷ چاپ دانشگاه.

۲۴۴ - از همکار دانشمند آقای مهندس محمد کریم پیرنیا برای اطلاعاتی که در این مورد بنگارنده دادند سپاسگزارم.

۲۴۵ - احسن‌التقاسیم ص ۴۲۵.

این دلیل روشنی است بر عدم آگاهی مردم ایران از سوی دقیق قبله در سده چهارم هجری. هنگامیکه در سده چهارم وضع چنین بوده پیداست که در سده های پیشین چگونه بوده است.

داستان زیر از کتاب «فردوس المرشدیه فی اسرار لصمدیه» تألیف محمود بن عثمان درباره زندگی شیخ ابواسحق کازرونی در گذشته بسال ۴۲۶ هـ بخوبی نشاندهنده این مشکل است.

«فصل - خطیب امام ابوبکر محمد بن عبدالکریم رحمة الله علیه گفت شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز گفت، چون مسجد جامع سه صف تمام کرده بودم، شبی مصطفی صلی الله و آله وسلم بخواب دیدم و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه باوی بود. پاره ای سفال در دست داشت و خاکستر در آن سفال بود پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن خاکستر بدست مبارک خود برمی داشت و نشانه مسجد بیشتر از آن که بود میکرد.

چون بیدار شدم بیامدم و آن موضع که پیغامبر صلی الله و آله وسلم نشان کرده بود نگاه کردم و اثر آن خاکستر دیدم. بنای مسجد بر آن نشانه نهادم که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرده بود و چهار صف بساختم و خطیب ابوالقاسم و بعضی از اصحاب شیخ مرشد رحمة الله علیهم گفتند که از بس که شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز مسجد آبادان میکرد و دیگر خراب میکرد مردمان در غیبت افتادن و ملامت میکردند و میگفتند شیخ مرشد نفقات و اخراجات به باطل صرف میکند.

پس اصحاب اتفاق کردند که بروند و از شیخ مرشد سؤال کنند. چون رفتند اول احمد عالم ابتدا کرد و گفت یا شیخ از برای خدای ما را از غیب و زیان کاری بازرهان که از بس که مسجد عمارت میکنی و دیگر خراب میکنی مردمان در غیبت افتادند و میگویند که شیخ مرشد نفقات مردمان به باطل صرف میکند چون این بگفت شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز سر در پیش افکند، بعد از آن سر بر آورد و گفت آنچه من میکنم نه از پیش نفس خود میکنم بلکه

این کار بفرمان می‌کنم و از جای دیگر مرا می‌فرمایند. پس برخواند قول الله تعالی: والله يعلم المفسد من المصلح چون شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز این بفرمود حاضران بسیار بگریستند و وقتی خوش پدید آمد. پس بدانستند که مقصود شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز این اشارت پیغامبر است صل الله علیه و آله وسلم که بخواب نموده بود. پس گفت حق تعالی مقصود وی برنیا آورد اگر توجه وی برای کار دنیا باشد حق تعالی مرا دوی برآورد بخیر ان شاء الله. قلست که چون مرشد قدس الله روحه العزیز بنیاد مسجد مینهاد استاد را گفت که احتیاط نگاه دارد. استاد از بس که احتیاط قبله می‌جست مانده گشت.

شیخ قدس الله روحه العزیز بمعاملتی که حق تعالی داده بود حجاب از پیش چشم استاد برگرفت و کعبه بوی بنمود گفت ای استاد حرم کعبه میبینی؟ گفت بلی. گفت بنیاد مسجد در مقابل کعبه بنه. استاد اساس مسجد را در مقابل کعبه نهاد و اصل مسجد جامع و بقعه شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز و عمرها الله - تعالی بوم الدین آن بوده است و آن محراب کهنه است که نزدیک زیر چراغ است ۲۴۶»

نمونه دیگر این مشکل را در کار ساختمان مسجد جامع شیراز می‌یابیم که بفرمان عمرولیث صفاری بنای آن سال ۲۸۱ هجری پایان رسیده است. چون عمرولیث بنای مسجد جامع شیراز را آغاز کرد در جستجوی چوب‌های مناسب برای پوشش مسجد برآمد. باو خبر دادند که در سروستان در باغ پیرزنی زاهده بنام «عنتقه» چوب‌های مناسب مسجد یافت میشود. عمرو فرمان داد تا چوب‌های لازم را از باغ پیرزن خریداری کرده بشیراز آورند. پیرزن چون از نیت عمرولیث آگاه شد چوب لازم را در اختیار فرستادگان عمرو گذاشت و گرفتن پول آن را ببعد موکول کرد. چون بنای مسجد پایان گرفت و چوب‌های پیرزن در بنا بکار رفت، وی

از گرفتن پول چوبها خود داری کرد و گفت که میخواهد در بنای مسجد شریک باشد.

این امر سبب خشم عمرو لیث گردید و پیرزن را بحضور پذیرفت. پیرزن از شاه پرسید که چرا مسجد را بنا کرده؟ و شاه پاسخ داد برای خدای تعالی. پیرزن گفت «از من نیز چنین باشد» این پاسخ سبب خوشنودی عمرو لیث گردید، و هدیه پیرزن را پذیرفت. *

معین الدین ابوالقاسم جنید بن محمود بن محمد شیرازی (در گذشته بسال ۷۹۱ هـ) در کتاب شدالازار که بنام هزار مزار بوسیله عیسی بن جنید ترجمه گردیده است می نویسد:

«میگویند استادی که این مسجد شریف را بنا کرده از اولیاء بوده و چون وضع اساس محراب را میخواست که بسازد یکی از ارباب دولت متعرض میشد که تمام محراب برابر کعبه نیست. پس استاد بنادست وی را گرفته خانه کعبه را بوی نمود که در برابر است» **

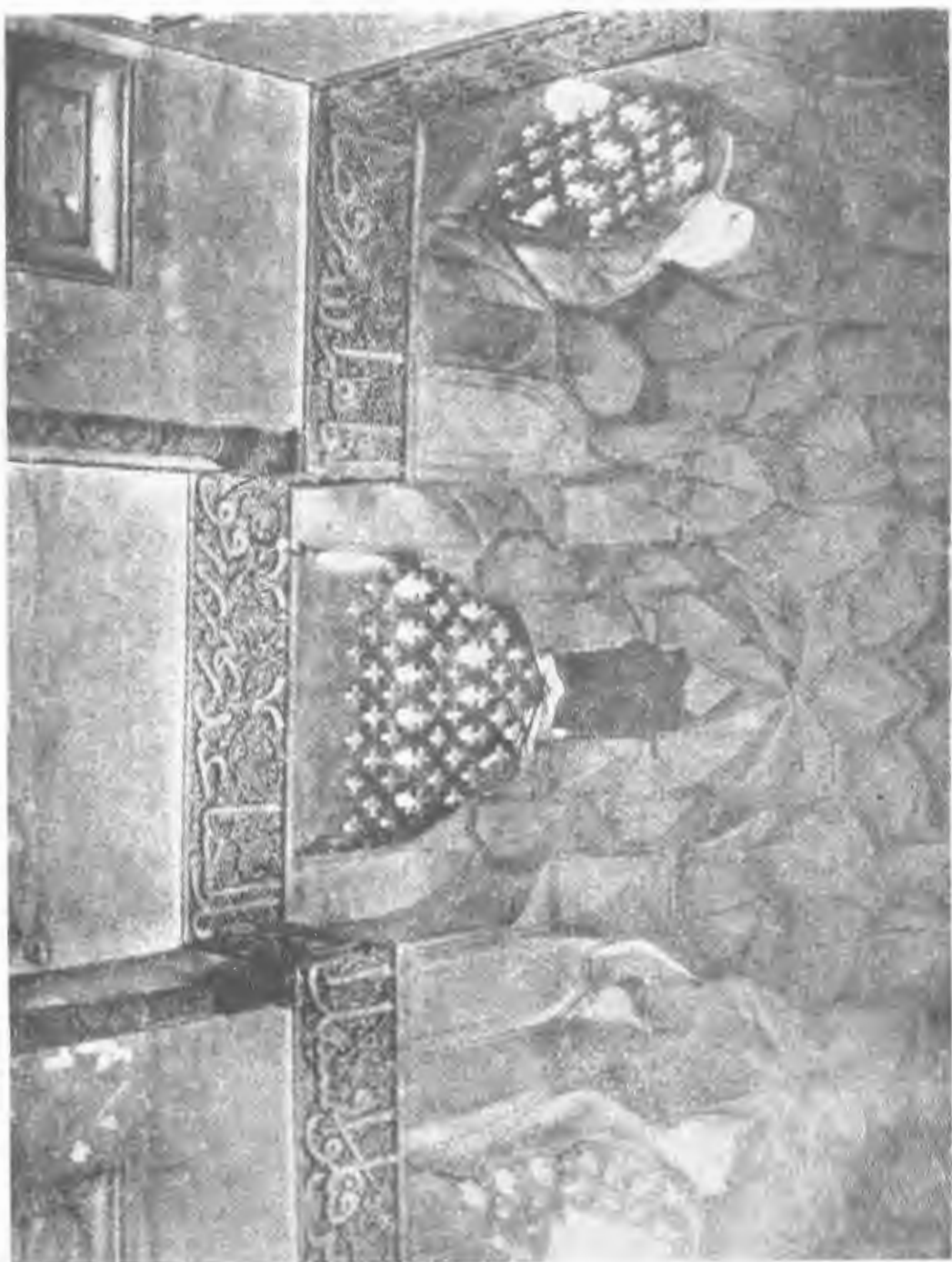
ابن بطوطه جهانگرد نامدار مغربی که بین سالهای ۷۲۵ - ۷۵۳ هـ. بکشورهای مختلف جهان از جمله ایران سفر کرده است. در شرح بنای مسجد پیامبر در مدینه مینویسد:

«قبله مسجد پیغمبر قبله قطعی است. چه شخص پیغمبر آنرا درست کرده. و نیز گفته اند جبرئیل آنرا تعیین کرده، یا اینکه جبرئیل سمت آنرا نشان داده و پیغمبر خودش میزان کرده است.

در روایت آمده که باشارت جبرئیل تمام کوهها سرفروود آوردند و راه باز شد. چنانکه کعبه نمودار گردید و پیغمبر قبله را درست در محاذات کعبه تعیین کرد. بهر جهت قبله این مسجد قبله قطعی حقیقی است. «سفرنامه ابن - بطوطه - ص ۱۰۸) نمونه بسیار روشن دیگر مسجد جامع ابرقوی یزد است.

* ن. ک. به نظام التواریخ - فارسنامه ناصری - آثار العجم.

** ن. ک. به هزار مزار ص ۹.



ش ۳۷ - محرابهای مسجد جامع ابرقو (عکس از آثار ایران)

دقیق قبله نیز خود می‌تواند سبب دیگری برای موجه ساختن گورستان سیراف بحساب آید. جای شگفتی است که در پاره‌ای از گورستانهای کنونی تهران، چون ابن بابویه و امامزاده عبدالله در میان گورها اختلاف جهت یچشم می‌خورد.

بیهوده و تصادفی نیست که در بیشتر کتابهای معتبر فقهی، فصلی به قبله-شناسی اختصاص داده شده است. این نشانه بسیار روشنی است بر مشکلاتی که برای عامه مردم در اینکار موجود بوده، و حتی دیدیم که در کار ساختن محراب مساجد این مشکل وجود داشته است. اگر بیاد آوریم که برای شناخت دقیق قبله و ساختن محراب از آگاه‌ترین مردم استفاده می‌گردید، (و حتی گاهی از کشف و کرامت و اعجاز بهره می‌گرفتند)، ولی با همه این تلاشها نتیجه موثر بدست نمی‌آمد، پیداست که نباید از گورکنان و کسانی که دست‌اندرکار کفن و دفن مردگان بوده‌اند انتظار شناخت دقیق قبله را داشت.

ج - دلایل تاریخی :

تأثیر آداب پیش از اسلام

درست است که با فرو افتادن شاهنشاهی ساسانی بدست تازیان آنان بر ایران مسلط شدند و بیشتر مردم ایران باسلام گرویدند. اما این وضع هرگز سبب دگرگون شدن فرهنگ و آداب و سنن ایران نگردید.

اسلام پذیرفتن ایرانیان نه در آغاز و نه پس از آن هرگز سبب نشد که ایرانیان سنن گذشته خود را بفراموشی سپارند. هم‌چنانکه برگزاری مراسمی چون نوروز و مهرگان و هزاران رسم و آئین دیگر هم‌چنان باقی ماند، درمورد آداب دیگر از جمله آداب مربوط بمردگان نیز وضع چنان بود.

میدانیم دگرگونی فرهنگ يك ملت به عوامل گوناگون نیازمند است. نخست فرهنگ نیرومندتر که بتواند جایگزین فرهنگ و تمدن آن ملت گردد. و دیگر دو عامل آمادگی پذیرش و زمان لازم برای این جایگزینی.

تازیان بهنگام هجوم بر ایران نه تنها فاقد شرط نخستین بودند، بلکه

خود نیز تحت تأثیر فرهنگ ایران قرار داشتند و بعدها نیز بیشتر قرار گرفتند. اگر بگوئیم که ایرانیان با گرویدن باسلام بناچار بایستی آداب و سنن مذهبی را نیز بپذیرند، آنگاه شرایط دیگر یعنی زمان و آمادگی پذیرش لازم است.

سده‌ها بطول انجامید تا این دو عامل، آنهم نه بطور کامل، فراهم شد و آداب مذهبی در ایران ریشه دوانید و توانست جایی برای خود در کنار دیگر آداب و رسوم ایرانی باز کند.

اسلام پس از خارج شدن از چهار دیواری جزیره العرب، با تمدنهای بزرگی چون فرهنگ ایران و روم و مصر و جز آن روبرو گردید. هزیک از این کشورها آداب و رسوم ویژه خود داشتند.

این رسوم در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بکلی با آنچه تازیان داشتند متفاوت بود.

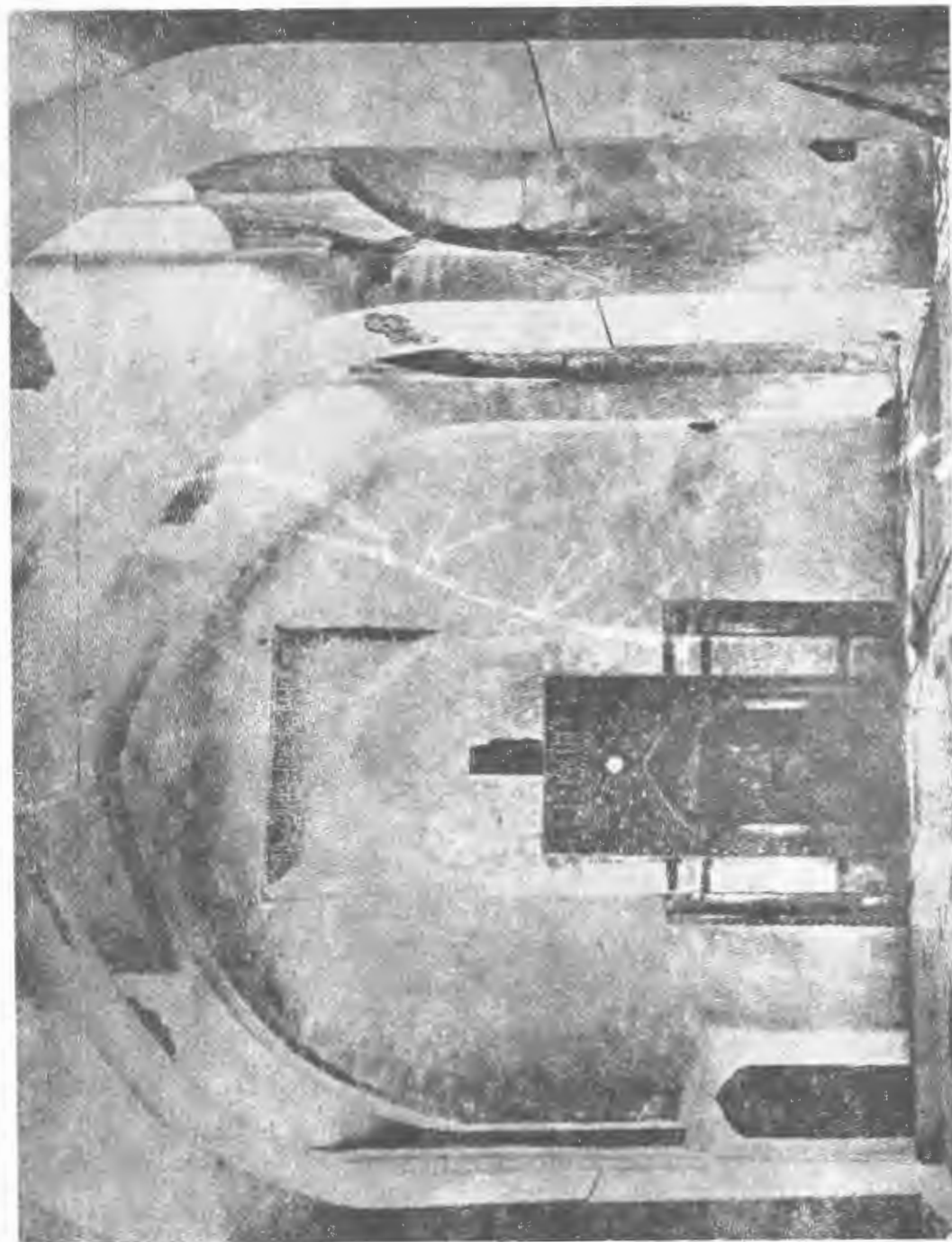
اسلام نمیتوانست یک باره همه این قوانین و رسوم و عادات را دگرگون کند.

« بهمین جهت در اجتهاد و قیاس بارعایت مقتضیات محیط ناگزیر بودند، زیرا اسلام برای تخریب عادات و رسوم کلیه ملل نیامده است. بلکه آنچه را بنفع جامعه دانسته تثبیت نموده و آنچه را زیان آور بوده ممنوع ساخته است^{۲۵۰} »

میدانیم که اسلام حتی در گهواره خود یعنی جزیره العرب نیز نتوانست تمام سنن و آداب را دگرگون سازد، و چه بسیار از آداب عصر جاهلیت که در اسلام باقی ماند.

در چنین شرایطی چگونه میتوان باور داشت که ملت ایران با مسلمان شدن یکباره همه آداب و سنن چند هزار ساله خود را بفراموشی سپرد و آداب جدید را پیرو شود.

ایرانیان در این دوره مردگان خود را بجای نهادن بر برج خاموشان در



ش ۳۸ - مسجد جامع نطنز - آرامگاه شیخ عبدالصمد (عکس از آثار ایران)

گورهای سنگی دفن میکردند، یا در تابوت می‌نهادند و در حقیقت این تلفیقی بود از رسوم جدید و قدیم.

آداب و رسوم کهن ایرانی نه تنها بفراموشی سپرده نشد، بلکه سدی پایدار و نفوذ ناپذیر بود برای پیش‌گیری از رواج و گسترش آداب جدید. برای روشن شدن موضوع بهتر است بطور بسیار مختصر با آداب مربوط به دفن مردگان در اسلام نگاهی کنیم تا با مقایسه با آنچه در ایران معمول بوده و هست دریابیم که چه تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد، و ریشه این تفاوت‌ها چیست؟

آداب کفن و دفن و سوگواری در اسلام بسیار ساده و بی‌پیرایه و آسان وضع گردیده است.

در اسلام مقرر گردیده که باید مرده را هرچه زودتر پس از جان‌دادن بخاک سپرد (حتی بهنگام شب)

سطح قبر باید با زمین مساوی باشد. و هرگونه تزئین قبر مکروه است. محل قبر باید نزدیکترین مکان به محل درگذشت باشد. ساختن سایبان بر قبر مکروه اعلام شده، و بر بازماندگان در گذشته نوحه‌گری و فریاد زدن و جامه دریدن حرام است. تسلیت بر صاحبان سوگواری تا سه روز مستحب است، و پس از آن مکروه. و نیز مستحب است که برای سوگواران طعام و غذا فرستاده شود. زیرا اندوه از دست رفتن عزیزان آنان را از تهیه خوراک باز میدارد. چنانکه پس از شهادت جعفر طیار در غزو موته، پیغمبر اکرم دستور داد تا برای بازماندگان جعفر طعام بفرستند و فرمود که بر آنها مصیبتی وارد شده که آنها را بخود مشغول داشته است. ۲۵۱.

اما مراسم و آداب کفن و دفن و سوگواری بر درگذشتگان در میان ایرانیان از دیگر مسلمانان مفصل‌تر و پرتشریفات‌تر است. تاجائی که رسالات متعدد و مفصل در مراسم کفن و دفن و تشیع و سوگواری بر مردگان نوشته‌اند.

مقایسه‌ای بین آنچه امروز بین ما ایرانیان بعنوان آداب و رسوم مربوط

بمردگان موجود است، با آنچه گذشت تفاوت‌های بسیاری را نشان می‌دهد. ساختن سایبان و مقبره اختصاصی سرپوشیده، گذاشتن سنگ قبر برجسته کندگاری شده و منقوش، و حتی گاهی نهادن مجسمه حیوانات چون شیرو قوچ و غیرو برقبر، (عکس‌های شماره ۳۹-۴۰) اطعام در روزهای سوگواری، برگزاری مراسم سوگواری و یادبود در روزهای هفتم و چهل و سال و غیرو، و بسیاری از آداب دیگر، بامانت گذاشتن مردگان برای آنکه گوشت و پوست آن از میان برود و سپس استخوان آن باماکن مقدسه انتقال یابد، خود گونه‌ای تدفین دومرحله‌ایست و بی‌شبهت بنحوه تدفین مردگان ایران پیش از اسلام نیست.

ایجاد مقابر بصورت سردابه و زیرزمین که مردگان را (در تابوت یا بدون تابوت) در آن مدفون می‌سازند از قدیم در ایران مرسوم بوده است. نمونه اینگونه تدفین را در گورستانهای پارتی بخوبی میتوان مشاهده کرد ۲۰۲.

متأسفانه کاوشهای باستانشناسی اسلامی که روشنگر این آداب و رسوم است در ایران کمتر انجام گرفته است، و گر نه شواهد بسیار از این امر بدست میداد، و میتوانست گویای تغییرات بسیاری باشد که بین مراسم تدفین امروز و آغاز اسلام وجود داشته است.

در کاوشهای باستانشناسی خوارزم می‌بینیم که مردگان را به پشت یا به طرف چپ در گور می‌خوابانند، «در حالی که صورت میت به طرف شرق و پشت او بطرف غرب واقع میگشت ۲۰۳».

با توجه باینکه قبرستان خوارزم مربوط بزمانی بین سده چهارم تا ششم هجری است این حقیقت روشن میگردد که تا آن زمان هنوز آداب تدفین اسلامی کاملاً رعایت نمیشده است.

۲۰۲ - ن. ک. بکتاب ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن.

۲۰۳ - تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی برتولد اشپولر - ترجمه دکتر

جواد فلاطوری، ص ۲۹۹.

گذشته از مدارك باستانشناسی، مدارك تاریخی نیز ادامه سنن سوگواری و بخاك سپردن مردگان را، بشیوه‌ای که تاحدی زیادی برپایه آداب گذشته قرار دارد و با آداب اسلامی مغایر است نشان میدهد.

مقدسی در باره آداب بخاك سپردن مردگان در فارس می‌نویسد:
 «در فارس بهنگام تشیع جنازه مردان پیش جنازه و زنان در پشت آن حرکت میکنند. و در خوزستان در طرفین جنازه می‌روند و در مراسم درگذشت و بر مقابر طبل و نی می‌زنند.

در ایران رفتن بر گورستان و ختم قرآن معمول نیست، و برای عزاداری سه روز در مسجد بسوگواری می‌نشینند^{۲۵۴}».

آنچه مقدسی می‌نویسد در پاره‌ای موارد کاملاً مغایر مراسم و آداب مسلمانان است. از آنجمله حرکت کردن در پیشاپیش جنازه، شرکت زنان در تشیع و نواختن طبل و نی. و باز در مورد آداب مردم خراسان می‌نویسد:
 «رسوم آنان در بسیاری موارد مخالف رسوم سرزمینهای عرب است از جمله آنکه آنان مردگان را بهنگام دفن روبقبله میگیرند (صاحبان رأی و حدیث) مگر شیعیان که آنان مردگان را سل میکنند.

وی که باشگفتی از این رسوم یاد میکند می‌افزاید که پرسیدم از یکی از مردم ایبورد که شما بر مذهب شافعی هستید و در دیار خود امرتان با خودتان است، پس چرا مردگان خود را سل نمی‌کنید، و او پاسخ داد که ما از شیعیان پیروی نمیکنیم و با مسلمانان مخالفت؟».

برای روشن شدن موضوع آنچه را که مقدسی نوشته در زیر می‌آوریم.
 «ورسومهم تخالف رسوم اقالیم العرب فی اکثر الاشیاء منها انهم یأخذون المیت عند الدفن من قبل القبلة صاحب الری منهم والحدیث الالیشعه فانهم یسلونه وقلت یوما لاهل ایبورد انتم قوم علی مذهب الشافعی رحه والا مرکم فی بلاد کم فلم لاتسلون المیت سلا قالوما کنا لتتابع الشیعه و تخالف المسلمین^{۲۵۵}.

۲۵۴ - احسن التقاسیم - ص ۴۴۰.

۲۵۵ - احسن التقاسیم ص ۳۳۷.

در باره واژه «سل» لازم است در اینجا توضیحاتی داده شود.
آنچه در اینجا نقل میشود یادداشتی است از دانشمند ارجمند آقای
عبدالحسین حائری که از یاری ایشان سپاس بسیار دارم.



ش ۳۹ - سنگ قبر منقوش روستای کلخوران علیا - اردبیل (عکس از آقای جابر عناصری)



ش ۴۰ - قوچ و ستون سنگی روی قبر دهکده سرعین - اردبیل (عکس از آقای جابر عناصری)

«یکی از آداب دفن میت در مذهب شیعه و شافعی واحمدبن حنبل بنا بر نقل علامه حلی در تذکره آنست که تابوت را از طول در طرف پای قبر بگذارند و سپس میت را از جانب سر گرفته وارد قبر نمایند و همین عمل است که در اخبار اهل بیت و در فتاوی شیعه و شافعی و در اسناد تاریخی «سل» خوانده شده: «یسلون المیت سلا» و سل در لغت بمعنی بیرون کردن شمشیر است به آهستگی از غلاف. ابوحنیفه و پیروان او میگویند تابوت را باید از عرض قبر نهاد (البته در طرف قبله قبر) و آنگاه او را برداشت و در قبر داخل ساخت. مستند ابوحنیفه روایتی است که خود از حضرت علی (ع) نقل میکند و علماء شیعه به او پاسخ گفته اند:

روایات متعدد از صادق آل محمد (ع) درباره «سل» بما رسیده و اهل البیت ادری (تذکره علامه چاپ سنگی ج ۱): (المطلب الی مس فی الدفن) و در کتاب قدما و اهل سنت «خاصه مؤلفات پیروان ابوحنیفه که منکر قولی تازه در این باب یوده نیز این مطلب به تفصیل آمده. از آن جمله ابوالیث سمرقندی فقیه بسیار معروف حنفیان (متوفی - ۳۷۳ هـ) در کتاب فتاوی النوازل گوید: ویدخل المیت فی القبر من قبل القبلة و یوضع و یضعوا عند الشافعی: یوضع علی عین القبلة لیسلا (فتاوی النوازل چاپ حیدرآباد دکن صفحه ۷۱ - ۷۲ در کتاب صلوٰة مسعودی (که از متن فقهی فارسی بسیار معتبر است - برای حنفیان و در اکثر کتب فتاوی به آن استناد میشود اما نسخه های آن اکنون کمیاب است چنین آمده:

به قول شافعی. نخست سر از جانب قبر در آرند و مرده را در گوریک کس در آرد و به قول علماء ما مرده را از پیش قبله در آرند (صلوٰة مسعودی نسخه مجلس برگ ۲۴۷) در کتاب ترغیب الصلوٰة که از مشهورترین کتب فقه حنفی و به فارسی است چنین آمده «و در آرند مرده را از جانب قبله نه چنانکه شافعی میگوید که شق کنند در گور و بکشند مرده را از پایان گور» (ترغیب الصلوٰة - فصل ۴۹) و راجع شود به کتاب المصنف تألیف محمد بن حسن شیبانی و به

کتاب کنز العمال علاءالدین علی متقی برهان پوری (ماده موت) و به کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ۱ فصل ۵ : فی احکام الاموات، الحکم الرابع من احکام الاموات مواراته.)»

از آنچه گذشت بخوبی روشن است که حتی در میان فرق گوناگون مسلمان نیز در آداب مردگان تفاوتی بوده است .

مورخین در شرح تشیع جنازه و تدفین صاحب عباد نوشته اند :

« چون مرقد او بنمازگاه بردند، اکابر دولت اجلال او در پیش مرقدش زمین بوس کردند مرقدش در خانه‌ای از سقف در آویختند و تخت در زیر آن بنهادند و بعد از مدتی باصفهان نقل کردند ۲۵۶.»

بدیهی است که چنین آداب و رسوم، که مردگان را با تابوت بوسیله زنجیر از سقف بیاویزند، وزیر آنرا تخت گذارند، و بزرگان ادای احترام کنند، و پس از مدتها بمحلی دیگر انتقال دهند، هیچیک باموازین و دستورات دفن در اسلام برابری نمیکند .

بویژه اگر بیاد آوریم که جسد صاحب را باصفهان نقل کردند نه یکی از شهرهای مقدس مذهبی موارد مشابه به این وضع در ایران بسیار است .

چنانکه جسد مرد اویج زیاری را که سال ۳۲۳ هـ .. در اصفهان کشته - شد بری بردند و بخاک سپردند.

میدانیم که انتقال اجساد از محل درگذشت شهر دیگر تنها باقید احتیاط و بشرط آنکه باماکن مقدسه منتقل گردد مجاز شمرده شده است. این تفاوت‌ها را چگونه باید توجیه کرد. آیا همه آنها ناشی از تفاوت آداب بین مذاهب مختلف است؟ پاسخ منفی است بسیاری از این آداب و رسوم دارای ریشه‌های کهن ایرانی است و پس از مسلمان شدن ایرانیان این آداب با رسوم مسلمانی درآمیختند. نرشخی در تاریخ بخارا می‌نویسد :

۲۵۶ - تاریخ گزیده ص ۴۱۸ حبیب سیر ص ۴۳۰ ج ۲ روضه الصفا ج ۴ ص ۱۶۰

ذیل تجاب الامم ص ۲۶۲ .

«بخارا را بازاری بوده است که آنرا بازار ماخ روز خوانده‌اند سالی دوبار هر باری يك روز بازار کردند و هر باری که بازار بود دروی پتان فروختندی و بهريك روز زیارت از پنجاه هزار درم بازارگانی شدی و محمد بن - جعفر اندر کتاب آورده است که این بازار روزگار ما بوده است و من بغایت عجب داشتمی که این را از بهر چه کرده‌اند؟»

پرسیدم از پیران و مشایخ بخارا که سبب این چه بوده است. گفتند اهل بخارا در قدیم بت پرست بوده‌اند این بازار مرسوم شده بود از آن تاریخ باز دروی بت فروختندی حالا نیز همچنان مانده است و ابوالحسن نیشابوری در کتاب خزائن العلوم آورده است که در قدیم پادشاهی بوده بخارا نام او ماخ این بازار وی فرمود ساختن و درودگران و نقاشان را فرمود که سال تا سال پتان تراشیدندی بدین بازار بروز معین حاضر گردندی و فروختندی و مردمان خریدندی و هرگاه آن بت گم شدی یا شکستی یا کهنه شدی چون روز بازار شدی دیگر خریدندی و آن کهنه را بینداختندی و آنجا که امروز مسجد جامع ماخست صحرائی بوده است بربل رود و درختان بسیار چنانکه در سایه درختان بازار بودی و آن پادشاه بدین بازار آمدی و بر تخت نشستی بدین موضع که امروز مسجد ماخست تا مردمان رغبت کردند بخیریدن بت و هر کس خویشان را بتی خریدی و بخانه بردی باز این موضع آتش خانه شدی و در روز بازار چون مردم جمع شدندی همه به آتشخانه اندر آمدندی و آتش پرستیدندی و آن آتشخانه تا بوقت اسلام بجای بود چون مسلمانان قوت گرفتند آن مسجد را بر آن موضع بنا کردند و امروز از مسجدهای معتبر بخارا است ۲۵۷»

آقای کریشمن در مقاله «يك استودان سنگی منقوش - مطالعه‌ای در آداب تدفین ساسانی» در مجله انستیتوی هنرهای زیبای دانشگاه نیویورک Artibus - Asiae مقایسه و بررسی جالبی از تأثیرات آداب مردگان و دفن پیش از اسلام با آداب پس از اسلام کرده است.

آقای کریشمن نتایج بدست آمده از حفریات باستانشناسی را با منابع مذهبی زرتشتی تطبیق میدهد. از آنجمله از کدهای کشف شده در کاوشهای باستانشناسی خوارزم نام می برد که مردگان را پیش از گذاشتن در دخمه در آنجا نگاهداری میکردند.

آنگاه پس از اشاره بنحوه گذاشتن مردگان در ارتفاعات کوهستان و دخمه ها از استودانها یاد میکند، و مینویسد که استودانها از سنگ و گل پخته و احتمالا از گچ ساخته میشده است.

استودانهای بدست آمده در ایران، چون استودانهای سنگی بوشهرو استودانهای کشف شده در سغد، نشان میدهد که بر روی آنها سقف زده شده تا برابر آئین زرتشت از ریزش باران و دسترسی حیوانات بدور باشد.

آقای کریشمن سپس بنقل از یک نویسنده عرب سده دوازدهم میلادی بنام عبدالحمید اندلوزی که نحوه تدفین اقوام کوباجه را که از خراسان به قفقاز شرقی مهاجرت کرده بودند می نویسد:

« اقوام کوباجه گوشت را از استخوان مردگان خود جدا میکنند. گوشت مردان را به کلاغها و گوشت زنان را به کرکس میدهند، و استخوان ثروتمندان را در کیسه های زردوزی شده یا کیسه های ایریشم یونانی، استخوان خدمتگزاران را در کیسه های نخی سفید نشده قرار میدهند، و آنرا در خانه های خود آویزان میکنند و نام هرکسی را که استخوانش در آن بود بروی آن مینویسند.» (این مراسم با آنچه نرشخی درباره بخارخدا ت نوشته قابل مقایسه است.)

آقای کریشمن چنین نتیجه میگیرد که احتمال اینکه زرتشتیان استخوان مردگان را بهنگام نهادن در استودان در پارچه می پیچیدند وجود دارد، و گمان برده است که کفن های که روی آنها نام صاحبان آنها نقش بسته و در کاوشهای باستانشناسی بدست آمده، و نمونه ای از آنرا نیز ایشان در مقاله معرفی کرده اند، باید تأثیری از آداب زردشتی باشد در آداب تدفین آغاز اسلام در

ایران ۲۰۸ .

وجود قشری از ملاط‌گچ که مردگان را در آن خوابانده‌اند در گورستان سیراف، و یا وجود تشك در زیر مردگان در گورهای شهر ری، همچنین کفنهائی که نام صاحبان آنها بر آن نقش بسته تصادفی نمیتواند باشد . این‌ها یادآور استودان‌های گچی ساسانی و یا نهادن جسد بر روی تشك در آداب پیش از اسلام ایران است .

چنانکه گفتیم اگر کاوشهای باستانشناسی اسلامی روزی در ایران بطور پی‌گیر ادامه یابد، بی‌شك نمونه‌های بسیاری از اینگونه تأثیرها بدست خواهد آمد .

بدین‌سان می‌بینیم سنی که در آغاز اسلام برای تدفین مردگان از جانب مسلمین وضع شده بود، باچنان سرعتی که بتواند رسوم گذشته را بدست فراموشی سپرد پیشرفت نداشت، و بسیاری از آداب کهن هنوز پابرجا بود. حتی این آداب گاهی چنان نیرومند باقی بود که باآداب جدید اجازه پیشرفت نمیداد. ابن بطوطه در سفرنامه خود در فصل مربوط بسفر از ایذه (در بختیاری) به اصفهان می‌نویسد :

« در این طریق نخست شهر اشترگان (۶ کیلومتری اصفهان) رسیدیم. اشترگان شهری است نيك و پر آب و دارای باغها، مسجد زیبایی نیز دارد که آبی از وسط آن میگذرد. سپس شهر فیروزان رفتیم که شهری كوچك است و نه‌رها و باغها و درخت‌ها دارد. بعد از نماز عصر بود که باین شهر رسیدیم و مردم برای تشیع جنازه بیرون آمده بودند. از پیش و پس جنازه مشعل‌ها افروخته بودند و بدن‌ها را میزدند و مغنیان آوازهای طرب‌انگیز میخواندند ما از کار آنان در شگفت شدیم و يك شب در آنجا ماندیم و فردا بقریه فیلان رفتیم. »

۲۰۸ - در اینجا لازم است که از همکار ارجمندم سرکار خانم نوشین دخت

نفیسی برای ترجمه مقاله آقای کریشمن و دیگر یاریهای بی‌دریغشان سپاسگزاری کنم . امید که سپاس مرا بپذیرند .

(سفرنامه ابن بطوطه ص ۱۹۰)

مقایسه آنچه مقدسی در سده چهارم و ابن بطوطه در سده هشتم درباره چگونگی تشیع جنازه در ایران نوشته‌اند، بقای آداب و سنن قدیمی و عدم پیشرفت آداب جدید را بخوبی روشن می‌سازد.

این وضع در فارس بطور کلی، و در سواحل خلیج فارس بویژه چشم گیرتر، و نفوذ دین جدید ناتوان تر بود. تابدان حد که سواحل خلیج فارس همواره محل گردآمدن مخالفین خلفا گردید، و نهضت‌های بزرگ ضد خلفا بیشتر در همین ناحیه پا میگرفت.

در نیمه دوم سده اول هجری سواحل خلیج فارس محل تمرکز خوارج گردید و نهضت «اباضیه» که شاخه‌ای از خوارج بود گسترش بسیار یافت. در زمان عباسیان يك ایرانی بنام علی بن محمد جنبش تازه‌ای بسال ۲۴۹ هـ. برپا کرد که بقیام «صاحب الرنج» مشهور گردید و دامنه آن از بصره بخوزستان کشیده شد.

پس از آن نوبت به قرمطیان رسید. نهضت قرامطه را شخصی بنام «عبدالله حمدان قرمط» که باز از ایرانیان بود برپا کرد. قرامطه نخست در ناحیه دیلم و کرانه‌های خلیج فارس کوشش خستگی ناپذیر خود را برای مبارزه با خلفا آغاز کردند، سپس این کوشش در بخش بزرگی از جهان اسلام گسترش یافت، و نیک میدانیم که آنان چگونه توانستند پایه‌های حکومت خلفا و حکومت های تابع خلفا را در سراسر جهان اسلام لرزان سازند.

کار این نهضت بیاری ایرانیان دلیری چون منصور دیلمی سردار پزرگ آنان بجائی رسید که بسال ۳۱۷ هـ. مکه را متصرف شدند، و حجر الاسود را همراه با غنائم بسیار به بحرین بردند. بدین سان سواحل خلیج فارس در نخستین سده‌های هجری چون مناطق کوهستانی دیلم و طبرستان تاحد زیادی از نفوذ اعراب دور ماند. در نتیجه مردم بیشتر تابع آداب و سنن قدیم خویش بودند. بهمین دلیل مرکز پیدایش نهضت‌های سیاسی و مذهبی ضد خلفا گردید.

دیگر آنکه با روی کار آمدن دیلمیان و گسترش قدرت آنان در ایران و حتی بر دربار خلفا عباسی، فارس بویژه و تمام کرانه های دوسوی خلیج فارس بطور کلی منطقه نفوذ اصلی دیالمه بشمار می آمد.

با توجه باینکه دیلمیان یکی از بهترین و جدی ترین مشوقین بقا و ادامه آداب و رسوم ایرانی بودند، پیداست که آداب و رسوم جدید نمیتوانست جای خود را باز کند و مردم بیشتر پیرو آداب قدیم ایران بودند.

ابو منصور عبدالقاهر بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» می نویسد:

«تاریخ نگاران گفته اند کسانی که پایه و بنیاد کیش باطنیه را نهادند از مجوس زادگان بودند که بدین پیشینیان و پدران خود گرایش داشتند. ولی به آشکار کردن آن راز از ترس شمشیر مسلمانان دلیری نمیکردند. پس برای مردمان نادان و گول اساس و بنیادی گذاردند که هر که می پذیرفت در نهان آئین مجوس را بر کیشهای دیگر برتری میداد.

و در قرآن و سنت پیغمبر موافق اساسی که گذارده بودند تا ویلاتی کردند»

«چون آنان نمیتوانستند آشکارا به پرستش آتش پردازند از روی فریبکاری نیرنگی زده گفتند مسلمانان را شایسته کاری است که در مسجدها آتش افزودند و در هر مسجد آتشدانی باشد که بر آن عود سوزند. و بر مکیان از روی نیرنگ رشید را گفتند که در درون کعبه آتشدانی نهد و همواره عود و بوی خوش آن در آن سوزند.

رشید بدانست که خواست ایشان از آن کار پرستش آتش در کعبه است و میخواهند باین بهانه آن را آتشکده سازند و این از چیزهایی بود که دل رشید را بر مکیان بگردانید».

هم او افزاید که :

«پس از آن باطنیه برای اینکه دین اسلام را برداشته و آئین مجوسان را جای گزین آن سازند از روی نیرنگ بتأویل احکام دین پرداختند و خواست

ایشان از آن کار واداشتن زناشوئی با دختر و خواهر و میگساری و دیگر چیزهای ناروا برای پیروان خود بود.»

(میمونیه نیز زناشوئی با دخت دختر و دختر پسر را روا میدانستند چون مجوسان.) سپس می افزاید:

«ودرا ستواری سخن خود را در گرایش باطنیه به دین مجوس گوئیم. که بر روی زمین مجوسی یافت نشود که دوستدار باطنیه و منتظر آشکار شدن آنان در شهرها نباشد. وجه بسا مردمان نادانی از ایشان هستند که بروایتی که از زرتشت رسیده استدلال کنند و گویند وی گشتاسب را گفت که پادشاهی بر ایرانیان سپری گردد و برومیان و یونانیان رسد و پس از آن بایرانیان یاز گردد و باز زایل شود و بعرب رسد و سرانجام به ایرانیان باز گردد.»

(الفرق بین الفرق ص ۲۰۳ - ۲۰۵) حاصل همین کوشش بود که امروز در بسیاری از اماکن مقدسه اسلامی آثار آداب و سنن پیش از اسلام ایران را می یابیم. و از جمله آنهاست وجود آتشدانهای سنگی ایران کهن در مساجد و امامزاده ها و اماکن مقدسه اسلامی.

(برای آگاهی بیشتر نگاه کنید بمقاله «آثار سنن پیش از اسلام در اماکن متبرک اسلامی ایران» نوشته آقای دکتر سید محمد تقی مصطفوی شماره دوم سال ششم نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان شهریور ۱۳۴۷)

از دلایل و مدارک اسلامی بودن گورستان سیراف، و عللی که میتواند سبب عدم استقبال قبله بهنگام دفن مردگان در این گورستان باشد، به تفصیل سخن گفتیم.

این شواهد و مدارک را بشرح زیر میتوان خلاصه کرد:

الف - مدارک و شواهد باستانشناسی:

- ۱ - تشابه این گورستان با گورستانهای اسلامی ری و خوارزم.
- ۲ - کشف انگشتی ها و نگین هایی بخط کوفی و اسلامی در گورها.
- ۳ - وجود گورستان در اطراف مساجد.

۴ - وجود سنگ قبرهای منقور با ادعیه و آیات قرآن در این گورستان.

ب - دلایل مذهبی :

۱ - عدم وجوب استقبال قبله بهنگام دفن مردگان در میان همه مسلمین در آغاز اسلام .

۲ - عدم نفوذ و گسترش آداب اسلامی .

۳ - ناتوانی در شناسائی دقیق قبله .

ج - دلایل تاریخی

۱ - تأثیر آداب مذهبی پیش از اسلام .

۲ - تفاوت آداب تدفین در نقاط مختلف ممالك اسلامی .

و سرانجام آخرین و شاید گویاترین سبب عدم استقبال قبله را بهنگام بخاك سپردن مردگان در گورستان کهن سیراف ، میتوان در افکار و عقاید سیرافیان جستجو کرد .

میدانیم که سبب استقبال قبله بهنگام دفن، اعتقاد بروز رستاخیز و معاد جسمانی است .

بجز پیروان فرق معدودی از مسلمانان آغاز اسلام، غالب مسلمانان را عقیده براین بوده و هست که بروز رستاخیز، کلیه جانداران دوبار زنده میشوند، و هر روح بکالبد خاکی خود یاز میگردد، تا در پیشگاه آفریدگار جهان، و در برابر ترازوی عدل او پاسخگوئی رفتار و کردار نیک و بد خود باشد. بهمین سبب هر مسلمانی میکوشد که بهنگام مرگ باایمان از دنیا رود، تا روز رستاخیز با ایمان از خاك برخیزد .

مراسمی چون روبقبله کردن محتضر (بنحوی که پای او بجانب قبله باشد)، تلقین، شهادتین، تطهیر و غسل دادن مردگان، تکفین باکفنهای پاک و متبرك، نماز گزاران بر مردگان، استقبال قبله بهنگام دفن، همه برای اثبات پایداری آنان در ایمان بهنگام مرگ است. استقبال از قبله در حقیقت کوششی



ش ۴۱ - سنگ قبر باخط کوفی (عکس از نگارنده)



ش ۴۲ — سنگ قبر با خط کوفی بسم الله الرحمن الرحيم کل من غایها فان (عکس از نگارنده)

است برای آنکه کالبد خاکی در گذشته نیز، چون روح او بامید رستگاری و رفتن به بهشت روبسوی قبله داشته باشد. برای بهتر روشن شدن موضوع به داوری اهل سنت در باره قدریه باز میگردیم.

عبدالقاهر بغدادی در فصل دوازدهم کتاب «الفرق بین الفرق»، «در بیان اصحاب تناسخ از اهل اهواء و بیرون بودنشان از اسلام می نویسد : «قائلان به تناسخ برچندصنفند، دو صنف از ایشان که فلاسفه و سمنیه باشند پیش از اسلام بوده اند. و دو صنف دیگر که در دولت اسلام آشکار گشتند که دسته ای از قدریه و گروهی از رافضیان غلاة بشمارند.

اما اصحاب تناسخ از سمنیه قایل بقدم و دیرینه بودن جهان شدند و نظرو استدلال را نیز باطل دانستند و گفتند چیزی جز از راه حواس پنجگانه معلوم نشود و بیشتر معاد و برانگیخته شدن پس از مرگ را انکار کردند و روا داشتند که روان آدمی در سگ و روان سگ در آدمی اندرآید. و فلوطرخس (پلوتارخ ۵۰ - ۱۲۰ میلادی) مانند این سخن را از برخی از فلاسفه آورده است و گفتند هر که در کالبدی گناه ورزد بکیفر آن گناه در کالبد دیگر شکنجه گردد. اما اهل تناسخ از قدریه کسانی هستند که احمد بن خابط معتزلی که منتسب به نظام بود از ایشان بشمار میرفت. وی در بدعت طفره و نفی جزء لایتجزی و نفی توانائی خدا در افزودن آسایش بهشتیان یا کاستن رنج دوزخیان با نظام همدستان بود و بر گمراهیهای اول قول به تناسخ را نیز بیفزود. *

باز دیدیم که سلطان محمود غزنوی در نامه ی خود بالقادر بالله، دیالمه را از پیروان معتزله شمرده و نوشته است:

« بهترین ایشان معتقدین بمذهب اعتزال و باطنیه اند و اینان خود بخداوند و روز شمار عقیدتی ندارند. »

داوری امام جمال الدین ابی الفرج الجوزی البغدادی را نیز در مورد معتزله و قدریه دیدیم. وی می نویسد :

« برخی مانند ابن سینا و معتزله گفته‌اند که او (خدا) بر نفس خود و بر کلیات علم دارد نه بر جزئیات، رستخیز اجساد و بازگشت ارواح را بیدنهاو بهشت و دوزخ جسمانی را منکر شده و پنداشته‌اند که اینها مثالهاییست که برای عوام زده شد تا ثواب و عقاب روحانی را درك کنند. » *

حال اگر قول و نوشته عبدالقاهر بغدادی و سلطان محمود غزنوی و ابوالفرج الجوزی را بپذیریم، که قدریه و معتزله به‌روزشمار و معاد جسمانی عقیده نداشته‌اند، بدیهی است که از نظر آنان استقبال قبله بهنگام دفن مردگانی که هرگز رستخیزی در پیش نداشتند، معنی و مفهوم و لزومی نداشته است. گمان دارم از آنچه گذشت میتوان نتیجه گرفت که، عوامل گوناگون یادشده هربك به‌تنهایی میتواند سبب پیدایش ویژگیهایی باشد که در گورستان سیراف وجود دارد.

بدین‌سان جای هیچ دودلی و تردیدی نیست، که گورستان سیراف گورستانی اسلامی و متعلق به نخستین سده‌های هجری است.

فصل هفتم

علل ترقی سیراف

نکته مشترك در نوشته کلیه جغرافیانویسان، این است که سیراف از نظر هوا یکی از گرمترین نقاط ساحل خلیج فارس بوده تاجائی که مقدسی آنرا «دروازه جهنم» نامیده است .

در اطراف سیراف هیچگونه محصول کشاورزی بعمل نیامد بنابراین دامداری نیز وجود نداشت .

قناتها و چاههای کنده شده در سنگ نیز نمیتوانست به تنهایی آب آشامیدنی شهر پر جمعیت سیراف را تأمین کند ۲۵۹ .

بناچار آب آشامیدنی و دیگر احتیاجات مردم چون غلات، میوه، سبزی، لبنیات، و دیگر مواد غذایی را بایستی از خارج شهر سیراف وارد کنند.

اینگونه مواد غذایی و آب آشامیدنی مردم سیراف را از ناحیه جم، که

۲۵۹ - شادروان امام شوشتری جمعیت سیراف را سیصد هزار نفر دانسته اند - نگارنده به منبع و مأخذ این عدد شگفتانگیز دست نیافت - چ - ۲ کتاب سمینار خلیج فارس ص ۴۶ . آگاهی ما درباره جمعیت شهرهای ایران در گذشته بسیار ناچیز است کتابهای جغرافیائی موجود از این نظر بکلی خالی است . گاهی بسته و گریخته میتوان جمعیت تقریبی پاره‌ای از شهرهای ایران را در این گونه کتابها دید . ناصر خسرو جمعیت شهر ارجان در فارس را بسال ۴۴۳ هجری نزدیک به چهل هزار نفر نوشته است سفرنامه ناصر خسرو . ص ۱۲۱ .

از نواحی بسیار خوش آب و هوا نزدیک سیراف است تأمین میکردند. جم ناحیه‌ای کوهستانی و خوش آب و هوا و بسیار سرسبز و خرم بوده، و قلعه‌شمیران یا سمیران که بیلاق مردم سیراف بود و بعضی از جغرافیانویسان بآن اشاره کرده‌اند در ناحیه جم قرار داشت، و در اطراف سیراف بسبب نبودن آب مانند دیگر شهرها ناحیه‌ای که در آن کشاورزی یا باغداری کنند وجود نداشت.

استخری می‌نویسد: در پیرامون سیراف هیچ درخت نباشد.

ابن حوقل می‌نویسد: در نزدیکی شهر ناحیه‌ای وجود ندارد.

مقدسی می‌نویسد: اطراف آن زمین بی‌آب و علف و در نزدیکی آن نخلهائی

قرار دارد.

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چنین شهری با داشتن شرایط نامساعد اقلیمی، چگونه بصورت یکی از بزرگترین بنادر روزگار خود درآمده و پیشرفت آن بچه سبب بوده است؟

برای دریافت پاسخ این سؤال باید بدوره شاهنشاهی ساسانیان برگردیم.

مهمترین بندر خلیج فارس در دوره ساسانیان بندر ابله بود.

ابله بندری کهن بود که در دوره شاهنشاهی اشکانیان وجود داشت، و در زمان اردشیر بابکان تجدید بنا گردید. این بندر در محلی که دجله بدریا میریخت قرار داشت و دارای کارگاههای کشتی‌سازی بود.

طبری ابله را «فرج‌الهند» نامیده است.

ابله از نظر دریا نوردی بندری مطلوب نبود، زیرا بسبب کمی عمق آب و وجود گرداب‌ها همیشه خطر بگل‌نشستن کشتی‌ها را تهدید میکرد. برای جلوگیری از این خطر، و راهنمایی کشتی‌ها، در دهانه خلیج يك فانوس دریائی ایجاد کرده بودند.

استخری می‌نویسد:

«و جایگاهی است که آنرا خشاب گویند از عبادان تا آنجا شش میل

باشد.

آب دجله آنجا بدریا ریزد و آب تنگ شود و کشتی را مخاطره باشد و در این جایگاه چوبها فرو برده اند و بر آن بنائی ساخته کی ناطور آنجا نشیند و شب آتش کند تا از دریا راه بهوی باز یابند و بدانند کی مدخل دجله کجاست و جایگاهی مخوفست چون کشتی آنجا رسد ترسد کی بشکند از تنگی آب و برابر این جایگاه جائی هست کی آنرا خارك خوانند و آنجا معدن مروارید باشد اندك مروارید خیزد لیکن این مروارید قیمت افزون آرد و گفته اند کی در یتیم از این معدن یافته اند ۲۶۰»

مسعودی می نویسد :

« گردآب معروف به جراره، در نزدیکی ابله بخشکی پیش رفته و بسبب آن بیشتر نهرهای بصره شور است و بعلت همین جراره بنزدیکی ابله و عبادان در دهانه دریا چوب بستها ساخته اند و کسان بر آنجا نشسته و شبانگاه بر سر چوب بست که چون کرسی است در دل دریا آتش روشن کنند تا کشتیها که از عمان و سیراف و غیره می آیند به جراره نیفتند که خلاص آن میسر نباشد ۲۶۱».

این بندر پس از سقوط شاهنشاهی ساسانیان و بنای بصره، بتدریج اهمیت خود را از دست داد. تا آنکه سرانجام در حمله مغول بکلی ویران شد. بصره نیز نتوانست جانشین ابله گردد، زیرا کشتیهای بزرگ را نمیتوانست در کنار خود جای دهد.

با تشکیل امپراطوری بزرگ اسلامی، و پیروی خلفای تازی از روش شاهنشاهان ساسانی در تشکیل دربار پر جلال و شکوه، نیاز باشیاء نفیس و تجملی بویژه ابریشم و دیگر کالاهای چین و هند افزایش یافت .

سودی که از تجارت کالای چین و هند نصیب بازرگانان میشد، مشوقی جدی برای کار تجارت دریائی بود. اگر توجه کنیم که خلیج فارس در این زمان تنها راه امپراطوری جدید اسلام با شرق دور بود، متوجه میشویم که چرا وجود

۲۶۰ - مسالك و ممالك ص ۳۴ .

۲۶۱ - مروج الذهب ج ۱ - ص ۱۰۳ .

بندر بزرگی که بتواند در خور این تجارت بزرگ و پرسود باشد مورد نیاز بود. هیچیک از بنادر پیشین نمیتوانست جوابگوی این احتیاج باشد، درحالیکه سیراف چنین موقعیتی را دارا بود. بجز جنبه‌های فنی دریانوردی و ناورانی، سبب دیگر ترقی روزافزون سیراف، شکست کار تجارت در بصره، بسبب آشفتگی اوضاع دستگاه خلافت عباسیان در بغداد بود.

از جمله این وقایع قیام «صاحب‌الزنج» است.

سال ۲۴۹ هـ. در زمان خلافت‌المعتد (۲۵۶ - ۲۷۹ هجری) یکی از ایرانیان اهل ری بنام علی بن محمد در بصره علیه خلیفه قیام کرد. وی خود را از فرزندان علی بن ابی طالب خواند.

هندوشاه نخجوانی در این باره می‌نویسد:

«او را علی بن محمد بن احمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب گفتند، و در نسب او بیشتر نسابان طعن کرده‌اند و بعضی اثبات کرده. او مردی عاقل و فاضل و بلیغ و شاعر و فایق بود، و در روزگار اوزنگیان بسیار بصره بودند. چنانکه هیچ سرائی از سراهای اکابر و اواسط الناس از یکی یا دو یاسه یا زیارت خالی نبود.»

وی مینویسد در شب نیمه شعبان اکابر و اعیان شهر تمامت جمع شدند. از جمله شبی از شبها هزار خواجه حاضر بود که هریک از ایشان هزار غلام‌زنگی داشت. از اینجا باید قیاس کرد که چند بوده باشند و علی بن محمد مذکور زنگیان را در بصره و نواحی آن دعوت کرد، و همه را بدست آورد و ایشان را وعده‌های نیکو داد، و با همه مقرر گردانید که در وقتی که او گوید خواجه خود را بکشند، و هر که چنین کند زن و مال و سرا و املاک خواجه او با تمام از آن او باشد و این اندیشه با تمام رسید و کار او قوت گرفت و بر بصره حاکم شد و توانگر گشت ۲۱۲.»

بهین سبب به «صاحب‌الزنج» مشهور گردید. وی چون بقدرت رسید

ادعای خلافت کرد، و مدت بیست سال با خلیفه جنگید تا سرانجام کشته شد. این واقعه در شکست کار تجارت بصره بی اثر نبود.

عامل دیگر قدرت یافتن دولت آل بویه و در نتیجه از میان رفتن قدرت خلفای عباسی در بغداد بود. زیرا میدانیم که در زمان شاهنشاهی آل بویه خلفا آلت بدون اراده و قدرتی در دست آنان بودند.

و مرکز قدرت اسلامی در این زمان از بغداد بشیراز منتقل گردید. در زمان آل بویه سیراف بزرگترین بندر تجارتی ایران گردید، و واردات و صادرات ایران از راه خلیج فارس بیشتر از راه بندر سیراف انجام میگرفت. توجه شدید عضدالدوله بسیراف سبب گردید که در زمان او رونق این بندر بحد عالی برسد. در زمان او سیراف مرکز سیاسی جزایر و بنادر خلیج فارس بود. عضدالدوله خود گاهی در سیراف بسر می برد و در سیراف بناهای عالی ساخته بود از جمله فیلخانه ای در نایند که بندر کوچکی نزدیک سیراف است بنا کرده بود. عضدالدوله فیلخانه ای نیز در شیراز ساخته بود که به گنبد عضدی معروف بود. ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی درباره ابنیه عضدی می نویسد:

« واز آن جمله گنبد عضدی است گنبدی که بیرون دروازه استخر نزدیک مصلی طول و عرض تمام دارد. نقل است که عضدالدوله را دوازده فیل جنگی بود، بوقت جنگ با قابوس آن دوازده فیل سبب هزیمت لشکر قابوس بودند و آنها را عظیم عزیز داشتی بعد از آنکه بشیراز مراجعت کرد، آن گنبد برای فیلان بساخت و در آن وقت فیلخانه عضد نام داشت» عضدالدوله فیلخانه ای نیز در نایند در نزدیکی سیراف ساخته بود، و این میرساند که در دوره عضدالدوله در سواحل خلیج فارس نیروی نظامی مجهزی نگاهداری میشده و فیلهای جنگی در آنجا وجود داشته است. در سال ۳۵۵ هجری بهنگام لشگرکشی معزالدوله بعمان نیروی کمکی از راه بندر سیراف به سپاه معزالدوله که زیر فرمان ابوالفرج بن

عباس وزیر او بود پیوست و بعمان حمله برد و در جلفار (رأس الخیمه) پیاده شد. چنانکه گفتیم، قدرت سیاسی و نظامی روزافزون دیلمیان در ترقی سیراف تأثیر بسیار داشت.

کوشش دیالمه در آبادانی و رونق سیراف بسیار مؤثر بود. آنها میکوشیدند که در سواحل فارس بندری ایجاد کنند تا راه تجارت شرق دور با فارس نزدیکتر گردد و صادرات فارس مستقیماً و از نزدیکترین راه به شرق فرستاده شود. بدین سبب رونق سیراف بستگی کامل بدولت نیرومند دیلمی داشت، و تا دیالمه قدرت داشتند سیراف هم آباد بود.

فصل هشتم

دریانوردی

دریانوردی و بازرگانی پیشه اصلی مردم سیراف بود، وزندگی آنان وابستگی کامل بدان داشت. بدون این دو سیراف و سیرافیان نمیتوانستند بزندگی خود ادامه بدهند.

دریا پرستی مایه حیات سیراف بود، ودلبستگی شدید مردم سیراف را بدریانوردی و بازرگانی میتوان از لابلای نوشته‌ی جغرافیایانویسان مشاهده کرد.

استخری مینویسد: «ومردمان سیراف را از بازرگانی و دریانوردی روزی تمام هست».

«واهل سیراف و سواحل دریاگذار باشند، شنوده‌ام کی مردی از سیراف به بازرگانی دریا شد و چهل سال در کشتی بماندکی به خشک برنیامد. و چون بکنار دریا رسیدی به شهری دلش نخواستی که از دریا برون آید. کسان خود را بفرستادی تا بازرگانی بکردندی و آنچه بایستی بساختندی، و پیش او باز آمدندی و چون کشتی تباه شدی بدیگری انتقال بکردندی»^{۲۶۴}.

ابن حوقل می‌نویسد:

« اما اهل سیراف و سواحل ، بسا اوقات کسانی از ایشان همه عمر خود را در دریا می گذرانند و شنیدم که مردی سیرافی به دریا چنان انس گرفت که در حدود چهل سال از کشتی بیرون نیامد و هنگامی که به خشکی نزدیک می شد دوست خود را برای انجام دادن حوایج به شهر می فرستاد و چون کشتی می شکست یا نیازمند به تعمیر می شد از آن کشتی به کشتی دیگر می نشست. مردم سیراف از این راه راه بهره فراوان برده اند و به غربت شکیبای اند و در هر کجا که باشند توانگراند^{۲۶۰} ». همین علاقه به دریا بود که ناخدایان و دریانوردان سیرافی را در کار دریانوردی شهره آفاق ساخته بود. مشهورترین دریانوردان و ناخدایان خلیج فارس و اقیانوس هند و دریای سرخ ناخدایان سیرافی بودند. مهارت آنان در کار دریانوردی بی مانند بود. این مهارت نتیجه سالها تجربه سخت بدست آمده بود .

سفرهای دریائی غالباً همراه با چنان مخاطرات و صدماتی بود که بجز دریانوردی دلیر کمتر کسی بدان تن میداد.

نخستین دانستنیهای پیرامون چگونگی دریانوردی و سفر از سیراف به هند و چین از کتاب سلیمان است که بنامهای «سلسله التوایخ» عجایب الصین والهند و «سفرنامه سلیمان»^{۲۶۱} نامیده شده است .

کتاب سلیمان دانستنیهای گوناگون از کشورهای چین و هند، سیلان، جاوه و بنادر و دریاهای بین خلیج فارس تا دریای چین و چگونگی زندگی مردم این سرزمینها را در بر دارد .

وی مینویسد: مسافری و بازرگانانی که بخواهند از راه دریا به چین سفر کنند باید از هفت دریا بگذرند تا به چین برسند. هر يك از این هفت دریا دارای ماهی ها و موجودات دریائی ویژه خود است، و رنگ آب هر دریا با دریای دیگر

۲۶۰ - سورة الارض ص ۵۸ .

۲۶۱ - این کتاب بنام « شگفتیهای جهان باستان » بوسیله آقای محمدلوی عباسی بفارسی ترجمه شده است .

متفاوت است .

یعقوبی نیز در کتاب خود در باره دریا‌های بین خلیج فارس و چین می‌نویسد :

« کشور چین کشور پهناوری است و هر کس بخواهد از راه دریا به چین برود باید از هفت دریا بگذرد که هر یک را رنگی و یوئی و ماهی و بادی است، جز آنچه در دریای بعدی است اول دریای فارس است که باید از سیراف در کشتی نشست ^{۲۶۷}» مراحل سفر دریائی سیراف به چین را سلیمان‌چنین شرح می‌دهد: کشتی پس از بارگیری کالا و آب آشامیدنی بسوی مسقط یادبان می‌کشد. در مسقط پس از تهیه آب و دیگر احتیاجات بسوی بندر کولام ملی حرکت درمی‌آید. در کولام ملی پس از پرداخت حقوق بندری که برای کشتی‌های بزرگ هزار درهم، و برای کشتی‌های کوچکتر کمتر است، بسوی دریای هر قند (خلیج بنگال) حرکت می‌کند. فاصله زمانی بین مسقط تا کولام ملی یک ماه است. بندر بعدی لانکا بالوس بود که در آنجا بومیان جزیره نارگیل، موز، و نیشکر را با قطعات فلز مبادله می‌کردند .

سپس کشتی بسوی کالا بار حرکت می‌کرد. فاصله زمانی بین دریای هر قند تا کالا بار یک ماه بود. بعد به ترتیب تی‌یوما، کونه رانگ، چام‌پا، چوندر و فولات هر یک بفاصله ده روز راه دریائی سپری می‌گشت. از چوندر و فولات بسوی چین می‌رفتند، و تا دریای چین نزدیک یک ماه راه بود. سپس از دریای چین از مصب رودخانه آب شیرین گذشته بشهر خانقو می‌رسیدند .

مسافرت از خلیج فارس به چین چند قرن پیش از تاریخی که سلیمان بشرح چگونگی آن پردازد (سده سوم هجری) بوسیله دریانوردان ایرانی آغاز گردیده بود .

آنچه را سلیمان و دیگر جغرافیا نویسان ایرانی و عرب در نخستین سده‌های اسلامی پیرامون سفرهای دریائی و دریانوردی بین خلیج فارس و چین و هند

نوشته‌اند، حاصل کوشش‌ها و روشهای پیش‌رفته دریانوردی ایرانیان و اقیانوس‌پیمائی آنان در زمان شاهنشاهی ساسانی و یا روشن‌تر بگوئیم دنباله آنست. در آغاز یادآور شدیم که کار دریانوردی در خلیج فارس بروزگار شاهنشاهی ساسانی رواج بسیار داشت، و ناویان ایران حاکم راستین خلیج فارس و اقیانوس هند و دریا‌های پیوسته آن بودند.

آن فاهین AN-FA-HIEN که از بودائیانی ایرانی واشکانی نژاد بود، بین سالهای ۴۰۵ تا ۴۱۰ میلادی برابر با ۹۶۴ تا ۹۶۹ ش. برای بدست آوردن کتابهای اصیل زهد و سلوک بودائی به شمال هند سفر کرده، و از سفر خود سفرنامه‌ای برجا گذاشته است می‌نویسد: «۲۶۸»

وقت معمولی برای سفر از جاوه تا کانتون ۵۰ روز است ۲۶۹ با توجه باینکه سفر فاهین بچین در آغاز سده پنجم میلادی انجام گرفته است، و در این هنگام هنوز سفر دریائی مستقیم بین ایران و چین آغاز نگردیده بود. بنابراین فاهین بایستی با کشتی‌های چینی سفر خود را انجام داده باشد. ای تسینگ فاصله بین کانتون تا سوماترا را با یک کشتی ایرانی در مدت بیست روز طی کرده است.

وی می‌نویسد: در آغاز پائیز ۶۷۱ م. به شهر کوانتونگ آمدم، و از آنجا روز برخورد خود را بدارند یک کشتی پوسه (پارسی) برای سفر بسوی جنوب تعیین کردم. سرانجام از کرانه کوانگ‌چوبه کشتی در آمدم ۲۷۰ و از آنجا بسوماترا رفتم. این سفر زمانی کوتاه (حدود نیم قرن) پس از هجوم تازیان بایران، و واژگون شدن شاهنشاهی ساسانی انجام گرفته است. باوجود آنکه در این زمان در ایران کشتار و آشوب و شهرسوزی و تاراج همچنان ادامه داشت. می‌بینیم که بازرگانان و ناخدایان ایرانی، کار سفرهای دریائی بچین را هم چنان برابر

۲۶۸ - کتاب تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان دکتر محمدجواد مشکور

سنت گذشته خود ادامه میدادند. نتیجه بررسی این دو گزارش شگفت‌انگیز است.

مسافرت پنجاه روزه چینی‌ها در نخستین سالهای سده پنجم میلادی، در نیمه دوم سده هفتم بوسیله ایرانیان بمدتی برابر با نصف کاهش یافته است. این نشاندهنده برتری دریانوردی ایرانیان برچینی‌هاست، که پیشگامان آنان در



ش ۴۳- کوزه سفال لعابدار ساخت چین بدست آمده از کاوشهای سیراف (عکس از دکتر وایت‌هاوس)

سفر در دریا‌های جنوب بوده‌اند .
 گزارشات بعدی از منابع غیرایرانی و عرب مربوط بدریانوردی ایرانیان
 در اقیانوس هند و دریای چین، از واجرا بداهی است مربوط به سال ۷۱۷ میلادی.
 (۹۹ هجری) وی که یک مسافر هندی است با ناوگانی مرکب از ۳۵ کشتی ایرانی
 از سیلان به پالمبک در سوماترا سفر کرده ۲۷۱



ش ۴۴ - گوزه سفال لعابدار بدست آمده از کاوشهای سیراف (عکس از دکتر روایت هاوس)

۲۷۱ - دریانوردی ایرانیان دکتر هادی حسن .

يك گزارش چینی مربوط بسال ۷۲۷ م. پس از وصف سفر ایرانیان از سیلان به مالایا میگوید «آنها در کشتی‌های بزرگ به کشورهان (چین) کشتی میرانند يك راست به کانتون برای خواسته‌های ابریشمی و جنسهای مانند آن»^{۲۷۲} در گزارش دیگری مربوط بسال ۷۴۸ میلادی، يك کوچ‌نشین بزرگ از مردم پوسه در جزیره‌هانیان می‌یابیم. و در همان حال مردم پوسه را همراه با برهنه‌ها، و مردم مالایا بنام کشتیداران رودخانه کانتون می‌شناسیم. ذیل سال ۷۵۸ در تاریخ تانگ به این جمله پر معنا میرسیم «مردمان تاشیه و پوسه باهم شهر کوانگ‌چو (کانتون) را تاراج کردند و سوزاندند و از راه دریا برگشتند»^{۲۷۳}.

اینها همه مدارکی است بر وجود گسترش دامنه کشتی‌رانی ایرانیان تا چین، و اقیانوس‌پیمائی ناویان ایران در دوره ساسانی و نخستین سده‌های اسلامی. در اینجا نظر ما بررسی چگونگی وسعت و قدرت دریانوردان ایران، در زمان شاهنشاهی ساسانی و پس از آن نیست. تنها کافی است بگوئیم ناورانان ایرانی در نخستین سده‌های هجری، از سوئی تا ماوراء چین (ماچین) یعنی کره امروزی، و از سوی دیگر تا جابلسا (ایرلند) دریانوردی میکرده‌اند. (علاقمندان باین موضوع میتوانند بکتابها و مقالات بسیاری که در این باره نوشته شده است مراجعه کنند).^{۲۷۴} بلکه برآنیم که قبل از آنکه بچگونگی دریانوردی از سیراف بچین و دیگر دریا‌های جنوب پیردازیم آگاهی مختصری در این مورد داشته باشیم. چنانکه گذشت در کتابها و مقالات بسیاری که در این مورد نوشته شده است، می‌بینیم که نه تنها ناوگان ایران بر دریا‌های جنوب مسلط است، بلکه بسیاری از کرانه‌های این دریاها زیر فرمان ایرانیان است. سفر جنگی دلیرانه

۲۷۲ - دریانوردی عرب ص ۸۳.

۲۷۳ - دریانوردی عرب ص ۸۴.

۲۷۴ - از جمله کتابهای تاریخ دریانوردی ایرانیان نوشته دکتر هادی حسن چاپ لندن، دریانوردی عرب نوشته حورانی - ترجمه دکتر محمد مقدم ۱۳۳۸ - تهران. دریانوردی ایرانیان نوشته اسماعیل رائین ۱۳۵۰ تهران و بسیاری منابع دیگر.

و هرز سردار ایران به یمن، و درهم شکستن نیروی حبشه نمونه‌ای از این فرمانروائی است. در این زمان ناوگان بازرگانی ایران تاجین رفت و آمد میکند. نام بسیاری از بنادر «دریای هند» از زنگبار گرفته تا مالایار و ده‌ها «بار» دیگر که بر کرانه‌های این دریا از افریقا تا هند شرقی قرار دارند نامهای ایرانی است، و ایرانیان این نامهارابه آنها داده‌اند. ۲۷۰ و این خود گواهی است بر آنچه گفتیم. میدانیم که تازیان از دریانوردی چون بسیاری از علوم و فنون هنرهای دیگر بی بهره بودند، و آنرا از ایرانیان آموختند. تازیان شبیه جزیره عربستان نه تنها از دریانوردی بی اطلاع بودند، بلکه بشدت از دریانوردی بیم داشتند. مدارك و شواهد بسیاری در این مورد در دست است که بذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازیم.

«عمر از مردم حجاز بود و به دریا همچون عنصر خطرناکی می‌نگریست ۲۷۱» وی با جنگهای دریائی و حمله بر سرزمینهای آنسوی دریا بشدت مخالفت میکرد. ترس شدید عمر از دریا را در شرح سبب ساخته شدن شهرهای کوفه و بصره میتوان مشاهده کرد.

این دوشهر در سال هفده هجری بنا گردید، و سبب آن نیز این بود که سعد در مدائن میزبست جمعی از تازیان را بعنوان نماینده نزد عمر فرستاد. عمر آنان را سخت زرد و رنجور و ناتوان دید.

سبب تغیر حال آنان را پرسید. تازیان گفتند که این «ضعف و زبونی بدی آب و محل اقامت ماست. عمر امر کرد که آنها محلی سالم اختیار کنند ۲۷۲». «گفته شده حدیفه بعمر نوشت که اعراب در مدائن زار و نزار شده شکم آنها به پشت چسبیده و بازوی آنها خشك و باریك گردیده و رنگ آنها پریده و دگرگون شده عمر بسعد نوشت که بمن خبر بده که چه باعث شده که

۲۷۰ - دریانوردی عرب ص ۱۸۱ .

۲۷۱ - دریانوردی عرب ص ۷۱ .

۲۷۲ - الکامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی چاپ علمی ج ۲ ص ۳۵۰ .

عرب لاغر و رنگ پریده شوند. سعد نوشت علت زبونی فساد محیط است که در خور زندگانی عرب نیست. هم محل و هم پیرامون آن در خور زیست نمی باشد. عمر باو نوشت سلمان و حذیفه را بعنوان پیشاهنگ خبرجو برای (تعین) محل مناسب که صحرائی باشد نه کنار رود و دریا، که میان من و عرب نهر و بحروپیل حایل و مانع نباشد (بفرست).

سعد هم هردو را برای اختیار دیار فرستاد، ۲۷۸ و سرانجام آنان کوفه و بصره را انتخاب کردند و این دوشهر ساخته شد.

تأکید عمر از اینکه شهرها را طوری انتخاب کنند که میان او و تازیان رود و دریا و پل مانع نباشد، شاهدی گویا بریم عمر از دریا و کشتی رانی و عدم آگاهی تازیان از دریانوردی است.

ابن اثیر در وقایع سال ۱۶ هجری می نویسد که لشگر تازیان بفرماندهی سعد چوم مدآکن غربی را که اعراب آنرا بهر سیر نامیده اند گرفتند، در آنجا متوقف گشتند و از گذشتن از دجله بیمناک بودند. تا آنکه سرانجام «یک بیگانه (علج که غیر عرب باشد) نزد او آمده و یک گذرگاه عبور از دجله باو نشان داد که از آنجا میتوان گذشت و بقلب پارسان هجوم برد. سعد در تصمیم خود مردد شد و طغیان رود و افزایش آب هم او را بیمناک نمود که آن سال ازدیاد آب و افزایش سیل هم بسیار بود، و رود دجله کف زنان می غرید و ایجاد رعب مینمود و بیگانه دیگری (علج - عجمی - کافر) نزد او رفت و گفت چه نشسته سه روز نخواهد گذشت که یزدگرد با هرچه در مدائن اندوخته شده خواهد گریخت و همه گنجها را خواهد برد. آنگاه آن بیگانه او را بعبور تشجیع و تشویق نمود. بعضی از مسلمین هم در خواب دیده بودند، که اسبهای آنان از آب گذشته و آنها باسانی از دجله عبور کرده اند. سعد هم خواست عملا خواب و رؤیا را تعبیر کند مردم را جمع کرد و خطبه نمود ۲۷۹.» داستان علاء



ش ۴۵ - بشقاب چینی بدست آمده از کاوشهای سیراف (عکس از دکتر وایت هاوس)

فرماندار بحرین نیز در تاریخ اسلام مشهور است .

علاء چون خبر پیشرفت اعراب را در بین النهرین شنید، بفکر تصرف پارس از راه دریا افتاد و از بحرین به پارس حمله برد و بسوی استخر پیشرفت، ولی نتوانست در برابر حملات ایرانیان مقاومت ورزد، شکست خورد و ناچار بازگشتند. اما کشتی های او را ایرانیان در ساحل خلیج فارس از میان برده بودند و وی نتوانست از راه دریا به بحرین بازگردد. عمر چون از ماجرا آگاه گردید، جمعی را بیاری او فرستاد و علاء توانست بکمک آنها خود را به بصره رساند. عمر از این کار سخت خشمگین شد و علاء را معزول کرد. ۲۸۰ ابن اثیر می نویسد:

« عمر علاء بن حضرمی را از دریانوردی و تجاوز از حد خود منع کرده بود و همچنین سایر امراء را از عبور دریا منع و نهی کرده بود که از پیغمبر و ابوبکر که از دریانوردی پرهیز داشتند پیروی کرده باشد ^{۲۸۱} ». داستان معاویه و حمله او بقبرس نیز در تاریخ اسلام معروف است .

در زمان خلافت عمر معاویه بفرماندهی نیروی اسلام در شام منصوب شد. و چون دریافت که بدون داشتن نیروی دریائی نمیتواند بفتح روم نائل گردد. بهمین سبب بفکر ایجاد يك نیروی دریائی افتاد .

معاویه خود از مردم حجاز بود و مانند دیگر اعراب حجاز از کشتی رانی و کشتی سازی اطلاع نداشت . بناچار دست بسوی ایرانیان ساکن شام دراز کرد. وی در نامه ای بعمر می نویسد :

من از کشتی سازی و دریانوردی بی اطلاع بودم. اما خوشبختانه جمعی از ناخدایان و دریانوردان ایرانی در شام هستند، که من از کمک آنها برخوردار شده ام .

سپس می نویسد: پنج نفر از ناخدایان ایرانی که اینک مسلمان شده اند، و بعقیده من از برجسته ترین ناخدایان جهان می باشند. این پنج نفر در گذشته تا جابلسا (ایرلند و انگلستان) مسافرت کرده اند، و از آنجا هم گذشته بدریاهائی رسده اند که در آنجا آفتاب غروب نمیکند. حکایات شگفت آوری که آنها از سرزمین جابلسا و آن دریاها تعریف میکنند شنیدنی است.

در اینجا نه فقط عده ای از ناخدایان، بلکه جمعی از استادان کشتی ساز که اکنون برای ما کشتی میسازند ایرانی اند. من در آغاز تصور میکردم که ایجاد يك نیروی دریائی کار آسانی است. اما بزودی دانستم که چنین نیست، و اگر ناخدایان و استادان کشتی ساز ایرانی که در فنیقیه اند بمن کمک نمیکردند، من نمیتوانستم برای اسلام نیروی دریائی ایجاد کنم. چون نیروی دریائی با ساختن کشتی ایجاد نمیشود، بنا خدا و جاشونیز است. شاید بتوان جاشورا تربیت





کرد، اما تربیت ناخدایان دشوار است. زیرا باید سالها بگذرد تا بتوان باندازه کافی ناخدا تربیت کرد دریانوردی را باید در دریا آموخت. از تجربه ناخدایان بیزانسی نمیتوان استفاده کرد. چون آنها بسیار حسودند و تجربیات خود را در اختیار همکاران خود هم نمیگذارند. اما ناخدایان ایرانی پس از مسلمان شدن معلومات و تجربیات خود را بدون دریغ در اختیار دیگران میگذارند. من از ناخدایان ایرانی چیزها آموختم که تصور میکنم هیچ ملاحی از آن آگاه نیست.

ناخدایان و کشتی سازان ایرانی سکان را اختراع کرده اند، و امروزه همه کشتی های ما یا سکان مجهز است. در حالیکه هیچیک از کشتی های جنگی و بازرگانی بیزانس ندارد، و برای حرکت کشتی بچپ و راست باید از پاروهای بلند استفاده کنند.

این مختصری از نامه معاویه بعمر بود. ۲۸۲

آنچه از این نامه برمیآید این است که کار کشتی سازی و دریانوردی سواحل فنیقیه، که روزگاری خود مرکز کشتی سازی و دریانوردی جهان بود، در آغاز اسلام بدست ایرانیان اداره میشد. و سرانجام باید گفت که این ایرانیان بودند که با اندیشه و یازوی توانای خود، کمک بسیار به پیشرفت اسلام و رهبری اعراب کردند تا بتوانند با تشکیل نیروی دریائی برروم غلبه کنند.

جرج حورانی که خود نیز بسهم مهم ایرانیان در ایجاد نیروی دریائی اسلام در مدیترانه معترف است، در این مورد داوری حیرت انگیزی میکند و می نویسد:

«..... و به این گفته شگفت انگیز برمیخوریم که او (معاویه) کارگران پارسی را که در انطاکیه حمص و بعلبک ماندگار بودند، به صور واکره و بندر - های دیگر آورد. چه یادآوری غمناکی از فرو افتادن فنیقیان است که زمانی

برای ناوگان بین‌النهرین کشتی میساختند ۲۸۳.»

بهرسان نوشته‌اند که معاویه از عمر اجازه خواست تا بقبرس حمله برد. عمر که از دریا سخت بیمناک بود به عمرو بن عاص نامه نوشت و از او خواست که وصف دریا را برایش بنویسد. عمرو عاص در جواب عمر نوشت: «اگر خواستی دریا بینی و کشتی و خلقی در او بدل بدان و ببین که خلقی بزرگ دریا و خلقی ضعیف مردم آن دریا دشمن این مردم هر که کی بتواند فروبگذارد و هلاک کند. و در میان ایشان چو بیست ضعیف که خلق بزرگ را از این خلق ضعیف. همی باز دارد. تا بر زمین اندیقین اندکی سلامت‌اند و چون در آنجا (دریا) شوند این یقین سلامت کم شود و بشک افتند. پس هر روز کز زمین دور تر شوند از سلامت دور تر شوند و بهلاکت امیدوار تر شوند چون در دریا رفتند هیچ چیز نبینند مگر زیر آب و زیر آسمان و ایشان در آن میان چون کرمکی خرد بر چوبی عمر گفت لا والله ما نفرمائیم هیچ مسلمان بدریا اندر شدن و بمعاویه نامه کرد مسلمانان را بدریا مفرست کی جان يك مسلمان بر من گرامی تر از همه روم و آنچه اندر روم است ۲۸۴»

این وقایع بی‌اطلاعی اعراب بادیه را از کار دریانوردی بخوبی نشان میدهد. اعراب پس از سقوط دولت ساسانی و در آمیختن با ایرانیان، دریانوردی را چون بسیاری از علوم و فنون هنرهای دیگر چون معماری، موسیقی، پزشکی، انواع هنرهای زیبا و حتی خوراک‌پزی و لباس پوشیدن را از ایرانیان آموختند. تازیان نه تنها دریانوردی را عملاً نزد ایرانیان آموختند، بلکه کتابهای مربوط به دریانوردی از جمله راهنماک یا راهنماهای فارسی را که کتابی بود در پیرامون دانستنی‌های دریانوردی به عربی ترجمه کردند، و بدان نام «رهمانی» دادند. بهمین سبب بیشتر واژه‌های مربوط به دریانوردی و کشتی‌رانی در زبان

۲۸۳ - دریانوردی عرب - ص ۷۶ .

۲۸۴ - تاریخ طبری ص ۸۷ و کامل ابن اثیر ص ۱۵۵ ج ۳ .

عربی واژه‌های فارسی است. ۲۸۵ پس از آشنائی تازیان با کار دریانوردی و سود بسیاری که از آن بدست می‌آمد آنان نیز بدریانوردی دست زدند. در آغاز کار اعراب بدریا رسیده، شهادت و جسارت آنرا نداشتند که چون ایرانیان دل بدریا زده و سینه دریا را بشکافند بناچار کرانه‌پیمائی را پیش گرفتند.

برای دریافت چگونگی تفاوت دریانوردی ایرانیان پیش از اسلام و سده‌های نخستین اسلامی، بدریانوردی اعراب بایستی گزارشات فاهین وای-تسینگ را باهم مقایسه کنیم.

فاهین در اوایل سده پنجم میلادی حدود (۴۱۰ م.) فاصله بین جاوه و کاتون را باکشتی احتمالا چینی یا حمیری در مدت ۵۰ روز طی کرده است. آی تسینگ اوایل نیمه دوم سده هفتم میلادی (سال ۶۷۱ م.) فاصله بین (پالمبنگ در سوماترا) تا کاتون را بین بیست تاسی روز با کشتی ایرانی طی کرده است.

سلیمان در نیمه سده نهم (حدود ۸۵۱ م.) فاصله بین تیمو تا کاتون را دو ماهه طی کرده است. این مقایسه نشان می‌دهد که سفر ۵۰ روزه چینی‌ها در آغاز سده پنجم، بوسیله ایرانیان در آغاز نیمه دوم سده هفتم، بمدت بیست تا سی روز کاهش یافته است. (یعنی برابر با نصف مدت) همین مسافت هنگامیکه بوسیله اعراب طی شده، مدت آن به بیش از دو برابر مدتی که ایرانیان آنرا طی میکردند افزایش یافته است.

کشتی‌های ایرانی مسافت بین پالمبنگ (در سوماترا) تا کاتون را در مدت ۲۰ تا ۳۰ روز بانجام میرساند. در حالیکه بنا بنوشته سلیمان اعراب از

۲۸۵ - نگاه کنید بمقاله عنصر ایرانی در متن های دریانوردی عرب نوشته Gabriel Ferand در مجله ژورنال آسیائی شماره ۲ سال ۱۹۲۴، دریانوردی عرب نوشته حورانی ترجمه دکتر محمد مقدم. دریانوردی ایرانیان نوشته دکتر هادی حسن. مقاله راهنما از نویسنده، مجله بررسی های تاریخی سال ۱۳۴۸ شماره ۱ - دریانوردی ایرانیان - اسماعیل رائین بخش هشتم ج ۱.

ساندروفولات تا کاتون را يك ماهه طی میکردند، در صورتیکه مسافت بین پالمبنگ تا کاتون بیش از دو برابر ساندروفولات تا کاتون است.

گزارش و اجرای بداهی نشان داد که وی در سال ۷۱۷ م. با ۳۵ کشتی ایرانی فاصله سیلان به پالمبنگ را در مدت يك ماه طی کرده است. بدین سان فاصله بین سیلان تا کاتون را کشتی های ایرانی بین ۵۰ تا ۶۰ روز طی میکردند در حالیکه سلیمان فاصله بین کولام ملی تا کاتون را سه ماه و هفت روز طی کرده است.

این تفاوت فاحش را چگونه میتوان توجیه کرد؟ جز برتری بی گفتگوی دریانوردی ایرانیان. متأسفانه پس از سفر و اجرای بداهی بسال ۷۱۷ م. گزارش دیگری از سفرهای مستقیم بچین نداریم. از زمان سلیمان به بعد کلیه گزارشات جغرافیایانویسان ایرانی و عرب همگی شرح کرانه پیمائی هاست. نمیتوان گفت که روش گذشته دریانوردی ایرانیان بکلی متروک شده است در حالیکه در باره آن هم گزارشی در دست نیست.

بیشتر میتوان احتمال داده که بدو سبب روش گذشته کم کم بفراموشی سپرده شده است.

اول آنکه خطرات ناشی از حرکت مستقیم از میان اقیانوس ها و دریاها بمراتب بیشتر بود، و بهمین علت کمتر ناخدا و بازرگانی بدین گونه سفر تن در میداد.

دوم آنکه چون در کار کرانه پیمائی و دادوستد باینادر بین راه سود بیشتری عاید بازرگانان میشد، بنابراین کرانه پیمائی را ترجیح میدادند.

مقایسه گزارش ای-تسینگ و اجرا بداهی (Vajrabodhi) نشان میدهد که ایرانیان از کاتون مستقیماً به پالمبنگ در (سوماترا) میآمدند و به سیلان میرفتند. در حالیکه پالمبنگ در مسیر حرکت و گزارش سلیمان نیست، زیرا در راه سیلان بکاتون قرار ندارد. بنابراین باید نتیجه گرفت که آنچه سلیمان مینویسد يك کرانه پیمائی است.

دکتر هادی حسن مینوید :

« آشکارا است که تفاوت بین این دومت را، نمی‌توان بنادوستی گزارش سلیمان یا کرانه‌پیمائی آغاز سفرهای اعراب نسبت داد. بلکه بنظر میرسد که میتوان کاملاً احتمال داد که دریانوردی ایرانیان در دریای جنوبی نه‌تنها برتر بلکه فوق برتر از اعراب بوده است. »

بدین‌سان گذشته از آنکه کشتی‌های ایرانی بسیار سریع‌تر از کشتی‌های عرب حرکت میکرد، ناخدایان و ناویان ایرانی نیز مهارت و تجربیات بیشتری از اعراب داشتند که سبب برتری آنها میگردد. نتیجه حاصله از این گزارشات بخوبی روشن میکند که ایرانیان هم بر چینی‌ها و حمیری‌ها که پیشقدمان آنها در مسافرت‌های دریای چین بودند، و هم از نوآموختگان مکتب خود یعنی اعراب که میکوشیدند جانشین آنها گردند، برتری داشتند .

ناخدایان و رهبانان سیرافی باچنین پشتوانه‌ای از تجربیات و برتری‌ها، کار دریانوردی از سیراف بچین را انجام میدادند. آنان بجز سودی که از تجربیات گذشتگان خود می‌بردند، از راهنماهای دریائی، ستاره شناسی، و کبوترهای کرانه‌های بین هم استفاده میکردند، و خود نیز دارای اختراعاتی در کار دریانوردی بودند .

از جمله «چرخ وریسمانی اختراع کرده بودند که در اثنای حرکت کشتی باز میشد و بدانوسیله مسافتی را که کشتی طی میکرد معلوم می‌نمود (۲۸۶).»

دریانوردی سیرافیان بر دریای زنگ

کشتی‌های سیراف علاوه بر سفر چین بافریقای شرقی نیز سفر میکردند. سفر بین سیراف و سواحل افریقای شرقی تا سفاله در موزامیک و جزیره قنبلو (ماداگاسکار) تاقرن چهارم هجری (دهم میلادی) بطور منظم ادامه داشت. میدانیم قسمت عمده چوب ساجی که برای ساختمان خانه و کشتی در سیراف

بمصرف میرسید از زنگبار آورده میشد .

از جغرافیایانویسان قرن چهارم هجری مسعودی همراه با ناخدایان سیرافی بسواحل شرقی افریقا سفر کرده، و درباره دریای زنگبار چنین می نویسد :

دریای زنگ «موجهای بزرگ دارد چون کوههای بلند که موج کور است. یعنی موج بارتفاع کوه بالا میرود و چون دره های عمیق فرو میشود، و مانند سایر دریاها موج آن درهم نمیشکند، و کف از آن نمودار نمیشود و پندارند که این موج مجنون است^{۲۸۷}». « با گروهی از ناخدایان سیرافی که کشتی دارند چون محمد بن زبد بود سیرافی و جوهر بن احمد که بنام ابن سیره معروف بود باین دریا سوار شدم. ابن سیره با همراهان و کشتی خود در این دریا تلف شد^{۲۸۸}».

آخرین بار که سوار این دریا شدم بسال سیصد و چهارم بود که از جزیره قبلوتا شهر عمان بر فتم و در کشتی احمد و عبدالصمد برادران عبدالرحیم بن جعفر سیرافی از مردم محله میکان سیراف بودم که آنها نیز با کشتی خود و هر که در آن بود در این دریا غرق شد من بچندین دریا چون چین و روم و خزرو قلم و یمن یک کشتی سوار شده و بدریاها خطر ها دیده ام که از بس فزونست شمار نتوانیم کرد، ولی هول انگیزتر از دریای زنگ که گفتم ندیده ام» این نوشته مسعودی شجاعت و مردانگی دریانوردان و ناخدایان سیرافی را بخوبی نشان میدهد.

مسعودی همه جا از ناخدایان سیرافی سخن میگوید .

وی غالباً میگوید: «از ناخدایان سیرافی شنیدام .»

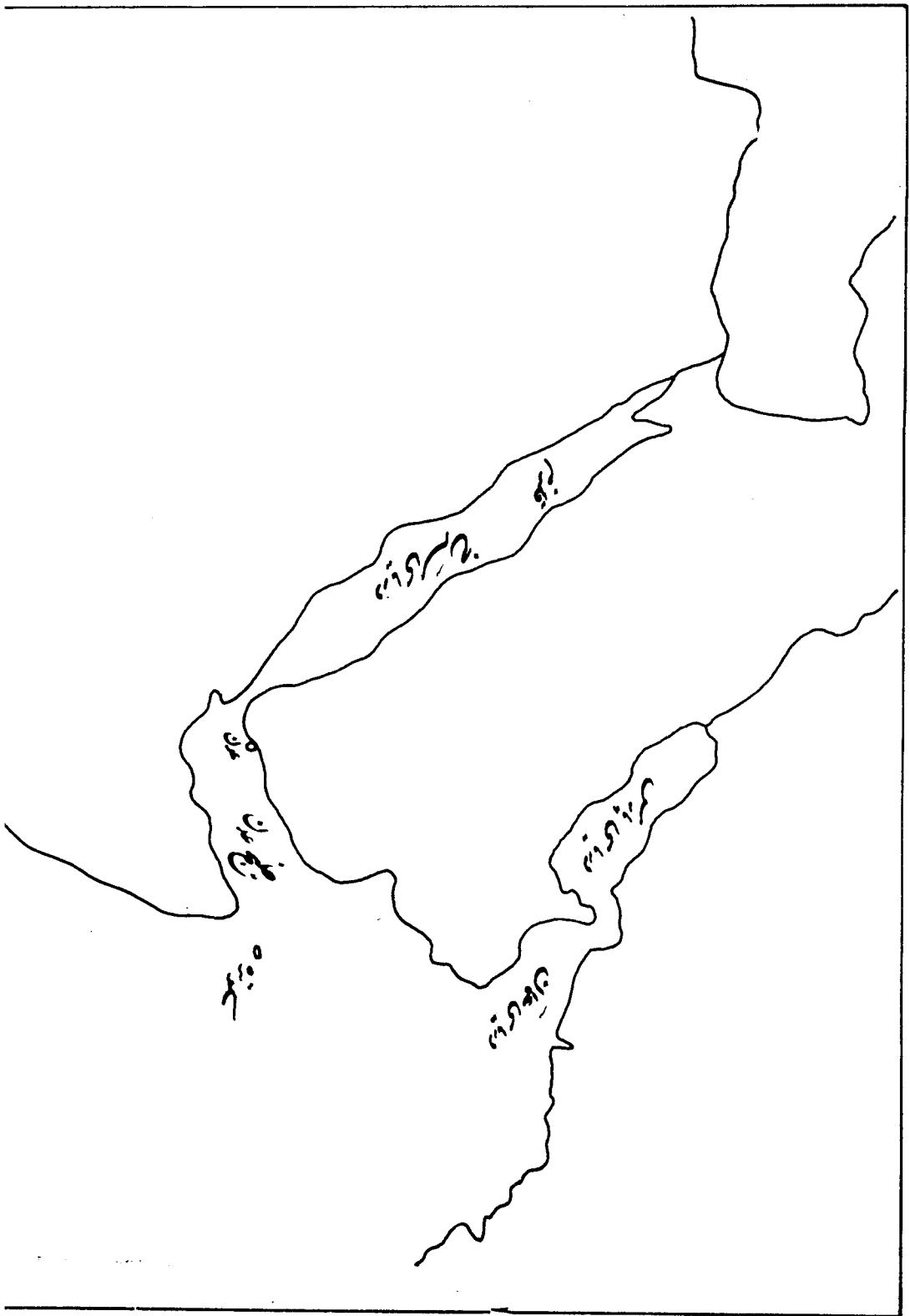
« بسیاری از ناخدایان این دریا و کشتیبانان سیرافی که دریا رامی پیمایند

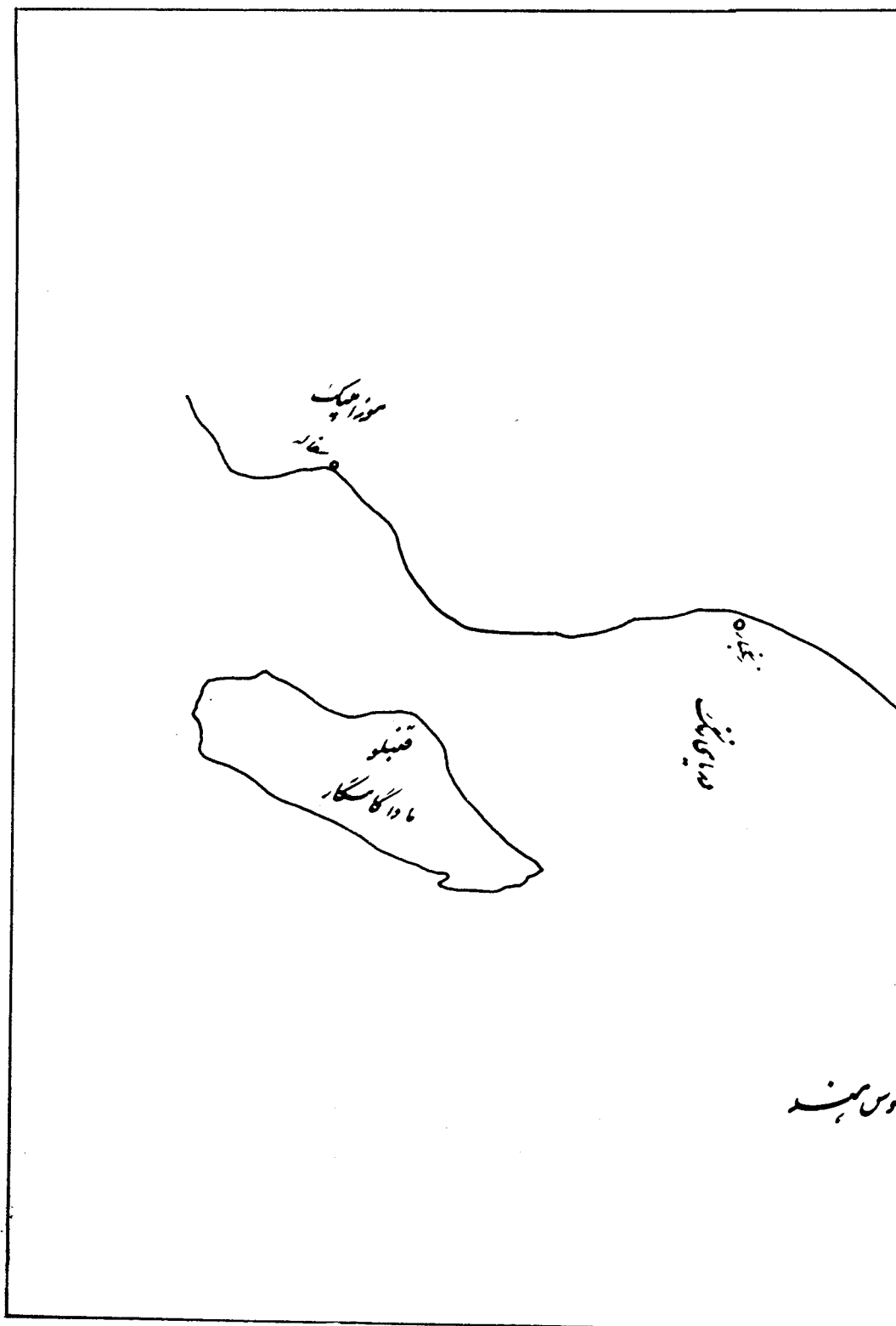
گویند^{۲۸۹}»

۲۸۷ - مروج الذهب ص ۱۰۴ ترجمه پاینده .

۲۸۸ - مروج الذهب ص ۱۰۵ ترجمه پاینده .

۲۸۹ - مروج الذهب ج ۱ ص ۱۱۳ .





« بین دریای سوم یعنی دریای هرکند، و دریای دوم که لاروی باشد چنانکه گفتیم جزایر بسیار هست ... در این جزایر عنبر بدست آید که از دریا برون اندازد .

از ناخدایان سیرافی و عمانی و تجار دیگر که باین جزایر آمدورفت داشته‌اند مکرر شنیده‌ام که عنبر بقعر این دریا می‌روید ^{۲۹۰} .»

« و اینکه جزرومد دریای حبشی از دریا‌های دیگر آشکارتر است آورده‌ایم و من ناخدایان سیرافی و عمانی دریای چین و هند و سندوزنگ و قلزم و حبشه را دیدم که درباره غالب مطالب مربوط بدریای حبشی برخلاف فلاسفه که وسعت مساحت دریا را نقل کرده‌اند سخن دارند ^{۲۹۱} .»

و این سلطه ناخدایان سیرافی را بر دریاها بویژه دریای پر خطر زنگ میرساند.

کشتی‌های سیرافی در دریای سرخ (قلزم)

کشتی‌های سیرافی تاجده بیشتر نمی‌رفتند، زیرا کشتی‌های سیرافی بزرگ بود و قادر نبودند در دریای قلزم زیاد پیش روند. ابوزید مینویسد:

سفاین متعلق بکشتیانان سیراف، بعد از ورود به دریای قلزم به جده میرسند، و در این بندر کالاهای خود را به کشتی‌هایی که عازم مصر هستند بارگیری میکنند. و این کشتی‌ها را سفاین قلزم میخوانند. کشتی‌های دریای احمر طوری ساخته شده بودند که کمتر در آب فرو می‌رفتند و خطر برخورد آنها با صخره‌های دریائی کمتر بود.

زمان مسافرت

کشتی‌ها از سیراف در نیمه تابستان بطرف چین حرکت میکردند. انتخاب این زمان برای حرکت به آن سبب بود که پیش از آغاز اعتدال پائیزی که فصل آشفته‌گی خلیج فارس بود خارج شده باشند .

۲۹۰ - مروج الذهب ج ۱ ص ۱۴۹ .

۲۹۱ - مروج الذهب ج ۱ ص ۱۶۲ .

مسعودی مینویسد :

«آغاز آشفته‌گی دریای فارس در آن هنگام است که خورشید به برج سنبله درآید، و با اعتدال پائیزی نزدیکتر شود. هم‌چنان امواج دریا فزونی گیرد تا خورشید برج حوت رسد. سخت‌تر از همه آخر پائیز است هنگامی که خورشید در برج قوس باشد. آنگاه آرام گیرد تا خورشید به برج سنبله باز آید ۲۹۲.»

طول مسافرت

فاصله بین سیراف تا مسقط در حدود ۲۰ روز بود. بنا بنوشته سلیمان فاصله بین مسقط تا خانفو در حدود چهارماه بدون محاسبه توقف دربنادر، و با محاسبه توقف بیش از شش ماه بطول می‌انجامید.

کشتی‌هایی که در نیمه تابستان از سیراف حرکت میکردند در بهال سال بعد در خانفو بودند. این کشتی‌ها تمام فصل تابستان را در خانقومی ماندند، و سپس بار دیگر با آغاز پائیز سال بعد بطرف سیراف بادبان میکشیدند، و اواخر بهار در سیراف بودند، بدین‌سان سفر دریائی از سیراف تا چین و بازگشت در حدود یکسال و نیم بطول میانجامید. کشتی‌های سیرافی از چوب ساج ساخته شده بود. زیرا چوب ساج قادر بود که مدت بسیار زیادی در برابر آب دریا مقاومت ورزد. این مدت را بعضی تا ۲۰۰ سال تخمین زده‌اند. این کشتی‌ها علاوه بر بار تا حدود ۴۰۰ نفر سرنشین باخود حمل میکرد. چوب ساج شکاف برنمیداشت و تغییر شکل نمیداد. چوب ساج را از افریقای شرقی و هند جنوبی و برمه و اندونزی می‌آوردند.

سفر دریائی از سیراف به صیمور

داستانهای بسیاری از سفرهای پرخطر دریائی از سیراف به هندوچین در دست است که داستان زیر از آن جمله است. این داستان را بزرگ پسر شهریار

در کتاب (عجایب الهند) نقل کرده است .

« و از داستانهای سفرهای پرخطر مشهور در دریا که بزمان ما رسیده یکی این است که بازرگانی برای من نقل کرد :

به سال ۳۰۶ از سیراف با کشتی بسوی صیمور روانه شدم . با ماکشتی عبدالله پسر جنید و یک کشتی از سبا همراه بود که سه کشتی بسیار بزرگ و بر دریا شهره بودند . با ناخدایانی که میان دریانوردان بنام و بلندپایه بودند . بر این کشتیها ۱۲۰۰ مرد بازرگان، ناخدا، جاشو، و دیگران و از ملتهای گوناگون سوار بودند، ارزش کالاهای گران و بارهای آن به شمار نمی آمد.

پس از یازده روز کشتی رانندن خطهای کوهها و زمین سندان و تانه و صیمور نمایان گشت . هرگز نشنیده بودم که این سفر باین سرعت انجام یافته باشد . پس شادی کردیم و به یکدیگر شادباش گفتیم که سلامت گذر کرده بودیم و آماده پیاده شدن گشته بودیم چون گمان میکردیم که بامداد فردا بخشی خواهیم رسید .

ولی ناگاه بادی از کوهستان برسرما تاخت و نتوانستیم بادبانها را در دست بگیریم، و در طوفان و باران و تندرو برق گیر افتادیم رهبانان و جاشووان کشتی پیشنهاد کردند که بار کشتی را بدریا بیندازند ولی احمد صاحب کشتی ما آنها را از این کار بازداشت. آن دو کشتی دیگر هم در همین وضع بودند . شش روز بعد وضع بدتر شد روز ششم که کشتی نزدیک بود غرق شود افرمان داد که بارها را بدریا بریزند. ولی نمیشد که بارها را بیرون بریزند زیرا کیسه ها و عدلها از باران سنگین شده بود. وضع خطرناک شده بود قایق نجات را بر آب انداختند سی و سه تن در آن نشستند و به احمد فشار آوردند که بقایق بنشیند ولی او گفت من کشتی خود را رها نخواهم کرد. ما پنج روز بی خوراک و آب در قایق ماندیم تا آنجا که از گرسنگی و تشنگی و رنجهای دریا دیگر نیروی سخن گفتن در ما نماند تا آنکه خشکی نمایان شد آنگاه قایق بگل نشست و از گون شد ما نیروی ایستادن یا جنبیدن نداشتیم ولی در آن دم دوبرمرد دوان دوان

از کرانه سوی قایق آمدند و از ما پرسیدند که از کجا می‌آئیم ما بآنها گفتیم که از فلان کشتی و آنها ما را بکرانه بردند و آنجا ما برو افتادیم گوئی که مرده‌ایم. یکی از آن دومرد از نزد ما رفت و من از دیگری پرسیدم که اینجا کجاست؟ او پاسخ داد این دود که می‌بینی از تیزاست.

همه آنها که در آن سه کشتی بودند هلاک شدند. یکی از آنها هم رهائی نیافت مگر آن مشتی که در قایق نجات رفته بودند. در میان غرق شدگان رهبان کشتی ما احمد بود که نامش مشهور مانده است. از دست رفتن این کشتی‌ها و بار کالای آنها به فرو افتادن سیراف و صیمور کمک کرد. زیرا در این پیشامد ثروت بسیار و شمار بسیار از ناخدایان و رهبانان و بازرگانان از میان رفتند^{۲۹۳}. داستانهای بسیار از سفرهای پر خطر دریائی در کتابها باقی مانده است. از آن جمله داستانهای دریانورد مشهور عبهره که هفت بار بچین سفر کرده بود^{۲۹۴}.

۲۹۳ — دریانوردی عرب ص ۱۶۵ عجایب هند ص ۱۳۲ داستان ۱۱۴.

۲۹۴ — نگاه کنید بکتاب عجایب هند.

فصل نهم

بازرگانی

سیراف مدتی در حدود سه قرن، بزرگترین بندر بازرگانی خلیج فارس، بلکه بزرگترین بندر بازرگانی شرق بحساب می‌آمد. سیراف در زمان آبادانی خود، در حقیقت يك بندر بین‌المللی، و مرکز ثروتمندترین بازرگانان چه مسلمان و چه غیر مسلمان بود. کلیه کالاهای تجارتی کشورهای اسلامی که بچین و هند صادر می‌گردید، و هم‌چنین کلیه کالاهای تجارتی وارده از هند و چین در سیراف متمرکز میشد. هرگونه کالای موردنیاز هر بازرگانی در سیراف یافت میشد.

ابن فقیه در کتاب البلدان می‌نویسد :

قال الاصمعی «جنان الدنيا ثلثة غوطه دمشق ونهر بلخ ونهر الابله وحشوش الدنيا ثلثة الابله و سیراف و عمان وقال عروس الدنيا الری ودمشق»^{۲۹۵}
بهشت جهان سه‌جاست غوطه دمشق، نهر بلخ و ابله، و حاجتگاه جهان سه‌جاست، ابله و سیراف و عمان، و گوید عروس شهرهای جهان ری و دمشق است.

مشهورترین کالائی که از چین بسیراف وارد می‌کردند پارچه و دستبافتهای

ابریشمی بود. ابریشم و پارچه‌های ابریشمی چین از زمانهای بسیار قدیم مورد توجه شدید مردم جهان در شرق و غرب بوده است.

میدانیم که در دوره اشکانیان ابریشم چین از راه خراسان بایران می‌آمد و از آنجا بروم برده میشد. یکی از علل کشمکش‌های شدید رومیها با دولت نیرومند اشکانی برای تصرف ارمنستان، این بود که روم بتواند از طریق ارمنستان راهی بسوی چین باز کند، و بتجارت ابریشم بطور مستقیم باچین پی‌رزد.

این وضع تا اواخر دوره ساسانی ادامه پیدا کرد. باین تفاوت که در دوره ساسانیان قسمت بسیار مهمی از ابریشم چین از راه دریای هند بایران وارد میشد. تا اواخر دوره ساسانی، بازرگانان ایرانی برای بدست آوردن کالاهای هندی و چینی از راه دریا به بنادر هند می‌رفتند^{۲۹۶}.

بدین معنی که بازرگانان و دریانوردان حمیری و چینی اینگونه کالاهای را از چین و جاوه به سیلان و بنادر هندوستان می‌آوردند، و تجارت اینگونه کالاهای در انحصار ایشان بود. اما با تصرف یمن بدست ساسانیان بازرگانان ایرانی توانستند که انحصار بازرگانی حمیری‌ها را بشکنند، و خود تجارت ابریشم و ادویه را بدست گیرند. بدین سبب سفر بجاوه و چین را خود بعهده گرفتند.

انحصار بازرگانی کالاهای چین و هند بویژه ابریشم از این زمان بدست بازرگانان ایرانی افتاد. تنها چینی‌ها بودند که در این زمان در دریای هند کشتی‌رانی میکردند، و کار آنها هرگز قابل مقایسه یا رقابت با ایرانیان نبود.

رومیها در زمان ژوستینین (۵۶۵ - ۵۲۷ م) بسیار کوشیدند که توسط بازرگانان حبشی از هندیها ابریشم خریداری کنند. این دادوستد هم بسود رومیها بود و هم بسود حبشی‌ها بدین سان رومیها دیگر مجبور نمیشدند که ابریشم را از ایرانیان بخرند که در حقیقت دشمن مشترك آنها و حبشی‌ها بودند.

اما بازرگانان و دریانوردان ایرانی در بنادر هند آنچنان نیرومند بودند، که هندیها راضی نشدند ابریشم را جز بایرانیها بفروشند.

گفتیم که مهمترین کالاهائی که از چین بسیراف وارد میکردند، دستبافتهای ابریشمی و کارهای دستی و مشک و کافور و کاغذ و ظرفهای چینی از جاوه و سوماترا و هند ادویه، عطر، دارو، چوبهای پربهای صندل، آبنوس، عود و کافور و همچنین چوبهای صنعتی خیزران و ساج بسیراف وارد میشد. واردات هند را «بربهار» میگفتند. در مقابل از سیراف انواع پارچه - های کتان، پنبه‌ای، لنگ، دستمال، حوله، پارچه‌های پشمی، فرش، مروارید، ساخته‌های فلزی، طلا و نقره، عطر، گلاب بسیار خوب جوهر و سفره‌های بسیار خوش‌نقش صادر میگردد. گلاب از اقلام مهم صادراتی فارس از پندر سیراف بود استخری می‌نویسد «گلاب پارس از جورخیزد و به دریا بارو حجاز، و یمن و شام و مصر و مغرب و خراسان ببرند ۲۹۷».

یکی از صادرات مهم سیراف. نوعی خاک سرخ بود که آنرا به عربی «الطین السیرافی» یا «طین الختمه» می‌نامند. این گل از لوازم التحریر بوده و بجای لاک مهری که امروزه بکار میبرند بمصرف میرسید. ابن خلدون مینویسد:

«وشیوه دولتهای قدیم مشرق نیز چنین بود که بر محل الصاق نامه مهری میزدند و بر آن نشانه‌های حک میکردند و آنرا در گل سرخ محلولی که برای همین منظور آماده میساختند فرو میبردند و آنگاه که مهر را برنامه میزدند نشانه‌های مزبور بر روی آن پدید می‌آمد.

و این گل در دولت عباسی به (طین ختم) معروف بود و آنرا از سیراف می‌آوردند و چنین بنظر میرسد که مخصوص مهر کردن بوده است ۲۹۸».

۲۹۷ - مسالك و ممالك استخری ص ۱۳۳.

۲۹۸ - مقدمه ابن خلدون ترجمه پروین گنابادی ص ۵۲۶ ج ۱ و رسوم

دارالخلافه ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی ص ۴۸ و واژه‌های فارسی در عربی امام شوشتری انجمن آثار ملی ص ۵۲۶.

ظرفی که این گل را در آن نگاهداری میکردند به «مطینه» مشهور بود، این گل را بفارسی جرجست خوانند و در عربی بصورت جرجس و قرقس درآمده است.

کشتی‌های بزرگ اقیانوس‌پیما، کلیه بارهای خود را در سیراف تخلیه میکردند. آنگاه کالای موجود در سیراف، و کالاهائی که بوسیله کشتی‌های کوچکتر از بصره و دیگر بنادر خلیج فارس بسیراف آورده شده بود بارگیری میکردند.

کالاهای وارده بسیراف سپس بوسیله کشتی‌های کوچکتر بسایر بنادر حمل میشد.

در سیراف سکه‌های چینی رایج بود این سکه‌ها را از مس میساختند و حروف چینی بر آن نقش شده بود.

سکه‌های چینی مدور بود و در آن سوراخی وجود داشت. بنا بنوشته ابوزید این سوراخ بدان جهت بود که بتوان تعداد زیادی از سکه‌ها را به بند کشید.

هر هزار سکه مسین چینی، برابر يك مثقال طلا ارزش داشت. این سکه‌ها را از نظر اندازه برابر درهم الباقلی بود ۲۹۹.

نمونه‌هائی از این سکه‌ها در کاوشهای باستانشناسی سیراف بدست آمده است.

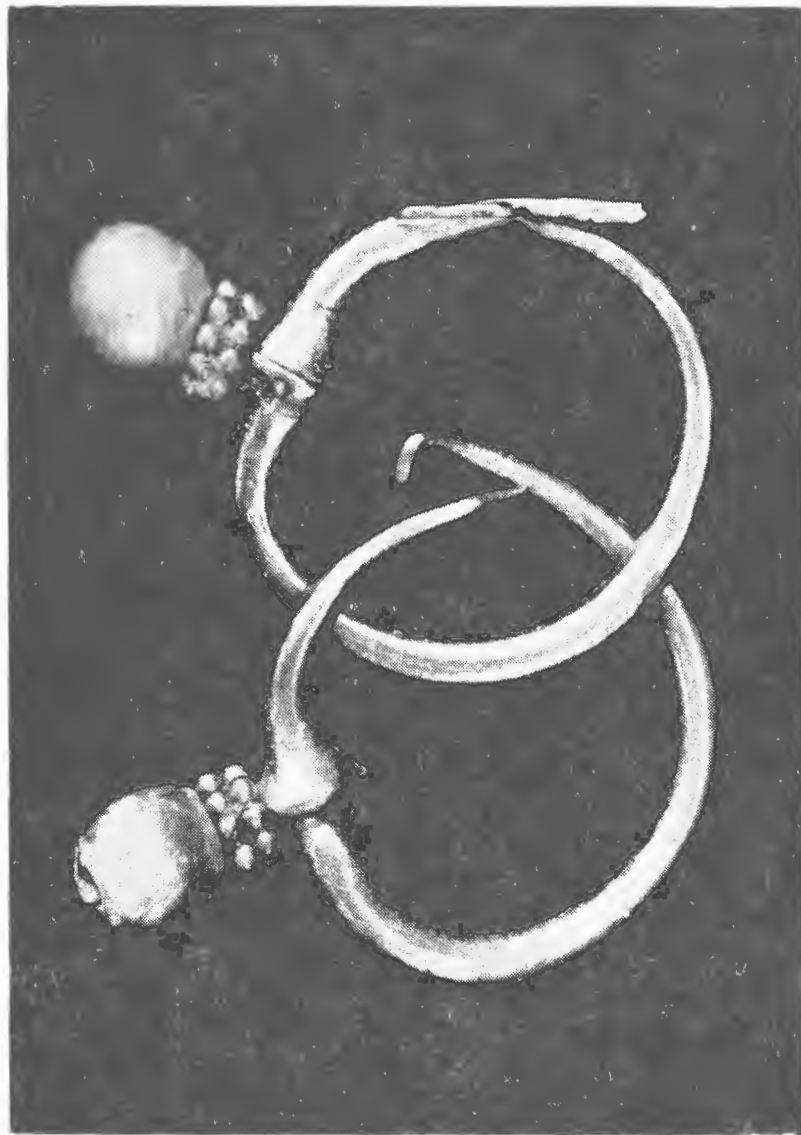
سیراف بسبب درآمد عظیمی که از راه تجارت و دریانوردی داشت، همه ساله مبالغ بسیاری بعنوان مالیات بدربار خلفای اموی و عباسی می‌پرداخت. میزان این مالیات را ابن بلخی در فارسنامه بشرح زیر یاد کرده است.

« واما قانون مال پارس، در تواریخ چنین آمده است که بعهد ملوک - فرس تا روزگار کسری انوشیروان مال ولایتهایر قسمت ثلث یا ربع، و یاخمس ستدندی بقدر موجود ارتفاع وسبیل پارس همان دیگر جایها بودی اما چون

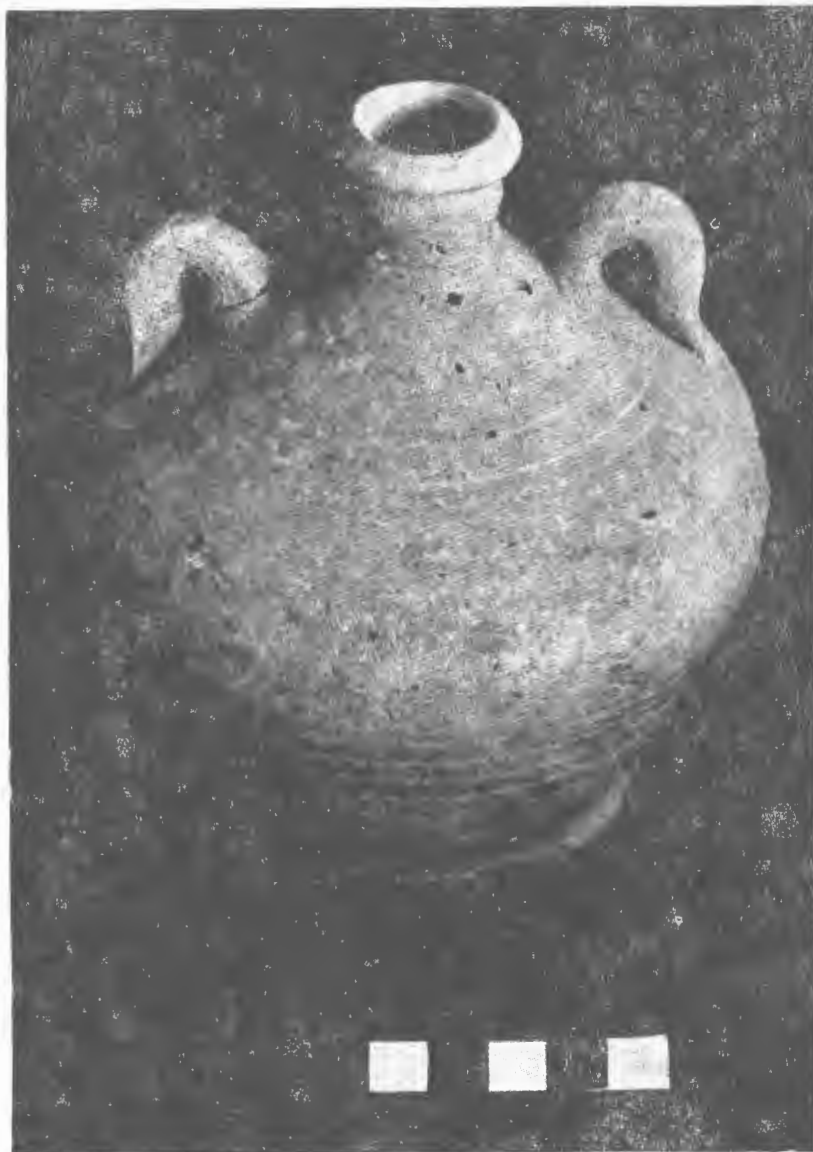
کسری انوشیروان قانون خراج همه جهان نهاد، خراج پارس سی و شش هزار هزار درهم برآمد چنانکه سه هزار هزار دینار باشد. بابتدای عهد اسلام چون پارس بگشادند خود مدتی قتل و غارت و گرفت و گیر بود تا آنگاه کی صافی شده خرابی و خلل کی راه یافته بود بروزگار تلافی افتاد. و بعهد عبدالملک بن مروان چون حجاج بن یوسف برادرش محمد بن یوسف را بر پارس والی گردانید، و شیراز را بنا کرد، و بسیار عمارتها در پارس بکرد، مجموع معاملات پارس کی بیست و با عشر کشتیهای دریاسی هزار هزار درهم و در کتاب کی خراج جعفر بن قدامة (قدامة ابن جعفر) کرده است میگوید، خراج پارس بعهد هرون الرشید رحمة الله دوهزار هزار دینار بوده است: و چون فتنه محمدالامین و قتل و فساد افتاد، جمله جراید در غارت بردند و بسوختند پس چون مأمون در خلافت متمکن گشت از نو قانونها ساخت و مجموع مال پارس و کرمان و عمان دوهزار هزار (و) ششصد هزار دینار گردید مجمل.

و این قانون در سنه مائین بستند، و بعد از آن علی بن عیسی، قانونی بر این جملت بیست و در عهد المقتدر بالله رضی الله عنه آن قدر کی پیارس و کرمان تعلق داشت اینست مجموع مال پارس و کرمان و عمان بر استیفا معامله سنه زرسرخ دوهزار هزار و سیصد و سی و یک هزار و هشتصد و هشتاد و هفت هزار و پانصد دینار. از آن جملت، پارس و اعمال آن بیرون از سیراف هزار هزار و سیصد و سی - و چهار هزار و پانصد دینار سیراف با عشر مرکبها دریا دو بیست و پنج و سه هزار دینار و چون نوبت بعضی الدوله رسید آن چندان عمارت کرد کی آنرا حد نبود، از بندها و نواحی. در عهد او مجموع مال پارس و کرمان و عمان با عشر مشرعه دریا، سیراف و مهربان سه هزار هزار سیصد و چهل و شش هزار دینار پارس با مرکبها کی سیراف آمد و مهربان دوهزار هزار و صد و پنج و سه هزار دینار. از این جملت شیراز و گردفنا خسرو سیصد هزار و شانزده هزار دینار ۳۰۰»

مقایسه بین میزان مالیاتهای یاد شده، میتواند نمودار خوبی برای پیشرفت



ش ۴۶ — گوشواره طلای مرصع بمر وارید، بدست آمده از کاوشهای سیراف (عکس از د کتر وایت هاوس)



ش ۴۷ - کوزه سفالی بدون لعاب بدست آمده از کاوشهای سیراف (عکس از دکتر وایت هاوس)

بازرگانی سیراف بویژه بروزگار شاهنشاهی عضدالدوله دیلمی باشد .
میزان مالیات پارس بروزگار عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶هـ) /۰۰۰/۰۰۰/۳۰
درم (/۰۰۰/۵۰۰/۲ دینار)

میزان مالیات پارس بروزگارهارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳هـ) /۰۰۰/۰۰۰/۲ دینار
میزان مالیات پارس و کرمان بروزگارمأمون (۱۹۸-۲۱۸هـ) /۰۰۰/۶۰۰/۲ دینار
میزان مالیات پارس و سیراف بروزگارالمقتدر (۲۹۵-۳۳۰هـ) /۰۰۰/۸۸۷۵/۱ دینار
میزان مالیات پارس سیراف و مهربان بروزگار عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲هـ)
/۰۰۰/۱۵۰/۲ دینار

میزان مالیاتی که از هرکشتی در سیراف گرفته میشد، برابر یکدهم
ارزش کالای کشتی بود .

تشریفات دریافت و میزان حقوقی گمرکی کالاهائی که از سیراف بچین
میرفت بوسیله ابوزید یاد شده است. وی مینویسد :

کالای کلیه کشتیهای بازرگانی پس از رسیدن به خانقو، توسط دولت
چین تحویل گرفته میشد، و در انبارهای مخصوص حفظ میگردد. تا آنکه
آخرین کشتی بازرگانی که با استفاده از بادهای موسمی بچین میآمدند از راه
برسد. تا آخرین کشتی به بندر نمیرسید، کالای بازرگانان از گمرک خارج
نمیگردید و اجازه خرید و فروش داده نمیشد .

ظاهراً این بدان سبب بود که همه بازرگانان فرصت عرضه و فروش
کالای خود را داشته باشند. و نرخ کالاهای بازرگانی ثابت و عادلانه باشد .
بدین ترتیب کم بود یا زیادی کالا سبب کاهش یا افزایش قیمت آنها نمیگردید.
از بابت گمرکی سی درصد کالا بسود دولت چین گرفته میشد. دولت چین خود
اگر یکالائی نیاز داشت، کالای مورد احتیاج را از بازرگانان بقیمت روز
خریداری و بهای آن را میپرداخت .

مسعودی در وصف شهر خانقو می نویسد که «شهریست بزرگ بر ساحل
رودی بزرگتر از دجله که بدریای چین میریزد . از این شهر تا دریا شش یا هفت

روز راه است، و کشتیهای بازرگانی حامل کالا و لوازم که از دریای بصره و سیراف و عمان و شهرهای هند و ممالک دیگر میرسید براین رود تا نزدیک خانقو می‌رود.

پس از ورود آخرین کشتی، از کلیه کالاهای سی در صد مالیات گرفته میشد، و بقیه کالا را بصاحبان آنها پس میدادند. سفر بچین همواره با مخاطرات بسیار همراه بود.

سلیمان مینوید: بیشتر اوقات پراثر آتش سوزیهای شدیدی که در خانقو رخ میداد، بانبار کالاهای و کشتیهای بازرگانی خسارات بسیار وارد میگردید. زیرا بنای گمرک خانههای چینی از چوب ساخته شده بود، و بزودی دستخوش آتش میشد. کشتیهای هم که پس از یارگیری بسوی سیراف حرکت میکردند در راه گرفتار طوفان و دزدان دریائی میشدند.

بنا بنوشته سلیمان در قرن سوم هجری، رابطه تجارتی بین بندر سیراف با هندوچین بطور مداوم ادامه داشت، و بازرگانان و ناخدایان ایرانی این راه پر مخاطره را طی میکردند.

دومین نفری که اطلاعات جالب درباره سیراف و کار تجارت این بندر میدهد، ابوزید الحسن سیرافی است. وی چنانکه از نامش پیداست از مردم سیراف بوده، و بکار بازرگانی اشتغال داشته است. او بر کتاب سلیمان ذیلی بسال ۳۰۲ نوشته است.

پیش از آنکه ابوزید حسن کتاب خود را بنویسد، در چنین انقلاب بزرگی رخ داده، و وضع تجارت و بازرگانی باچین بکلی دگرگون شده است. وی مینوید: «بعد از تألیف و تحریر کتاب نخست، اوضاع و احوال جهان مخصوصاً در چین سخت تغییر کرده است. حوادث و وقایع تازه‌ای اتفاق افتاده و بالنتیجه هرگونه رابطه باچین قطع شده است^{۳۰۱}» در این زمان درچین شخصی بنام خوانگ چائو علیه خاقان چین شورش نمود، و شهر خانقو را پس از

مدتی محاصره بسال ۲۶۴ هجری (۸۷۸م) تصرف کرد «مطلعین اظهار میدارند، که دراین حادثه هولناک صدویست هزار مسلمان، یهودی، مسیحی و زرتشتی که در این بلد مشغول تجارت و اقامت داشته قتل عام شدند^{۳۰۲}». این عده بجز کشته شدگان چین بودند.

ابوزید می نویسد: تعداد کشته شدگان بدین سبب معلوم است، که چینی ها دارای دفاتری هستند که نام اتباع بیگانه در آنها ثبت گردیده است. و بر مبنای آن دفاتر از بیگانگان مالیات دریافت میدارند. انقلاب خوانک چائو سبب ویرانی شهرها، شکست بازرگانی، و قتل عام بازرگانان گردید. بازرگانان خارجی. و ناخدایان کشتی های بازرگانی، مورد فشار قرار گرفته و اموال آنان ضبط گردید.

کار تجارت بکلی مختل، و از آن پس رابطه تجارتنی مستقیم بین سیراف و چین قطع گشت. این رویداد بنابنوشته ابوزید سبب گردید که بازرگانان سیرافی زیان بسیار ببینند.

ابوزید بخشی مهمی از دانستیهای خود را در پیرامون چین، از شخصی بنام ابن وهاب بدست آورده است. و ابن وهاب از فرزندان جابر بن الاسود از قبیله قریش بود، که بهنگام شورش صاحب الزنج در بصره بسال ۲۵۷ ه. به سیراف آمد و از آنجا بچین سفر کرد.

وی بشهر خمدان پایتخت چین رفت، و در آنجا نزد خاقان باریافت، و خاقان از وی پذیرائی کرد، و اطلاعاتی درباره سقوط شاهنشاهی ایران و کشورهای اسلامی از وی کسب نمود. وی نقل میکند که در خزانه خاقان طوماری دیده که در آن صورت همه پیامبران، از جمله پیامبر اسلام (ص) در آن نقش شده بود. وی میگوید خاقان دستور داد که آنها را بمن نشانند، و من این صورت ها را شناختم. ابوزید حسن سیرافی معاصر مسعودی بوده است.

مسعودی می نویسد «ابوزید حسن بن یزید سیرافی که بسال سیصدوسی

ام از سیراف بیرون شده، و به بصره اقامت گرفته بود در بصره بمن گفت، و این ابوزید عموزاده مزید بن محمد بن ابردین بستاشه فرمانروای سیراف بود، و اهل دقت و تحقیق بود، گفت که از همین ابن هبار قریشی درباره شهر خمدان مقرر پادشاهی که وصف کرده بود پرسیدم^{۳۰۳}»

بدین ترتیب پیداست که مسعودی آنچه را که درباره ابن وهاب در کتاب خود آورده بنقل از ابوزید است. گذشته از آن دیگر حکایات مربوط به چین را که مسعودی در مروج الذهب نقل کرده، باید از ابوزید گرفته باشد. از جمله اطلاعات مربوط به انقلاب چین.

وی مینویسد «تاسال دویست و شصت و چهار در امور چین بسنت شاهان سلف رسم عدالت برقرار و در این سال در کار ملك حادثه ای رخ داد که نظم آشفته شد و احکام و مقررات سستی گرفت تاکنون یعنی بسال سیصد و سی و دوم. تفصیل اینکه در یکی از شهرهای چین نابغه ای پا گرفت که از خاندان شاهی نبود و یا نشو نام داشت بتدریج کارش بالا گرفت و سپاهش بزرگ شد. . . . و در شهرها بتاخت و تاز و چپاول پرداخت تا بشهر خانفو رسید که شهر است بزرگ بر ساحل رودی بزرگتر از دجله که بدریای چین میریزد از این شهر تا دریاشش یا هفت روز راه است و کشتی های بازرگانی حامل کالا و لوازم از دیار بصره و سیراف و عمان و شهرهای هند و ممالک دیگر میرسد بر این رود تا نزدیک خانفو میرود در آنجا از مسلمانان و نصاری و یهودی و مجوس و جز آنان از مردم چین خلق بسیار هست این نابکار و بسوی این شهر نهاد و آنرا محاصره کرد و شهر را یغمائی شمرد و از مردم آنجا چندان بکشت که از فزونی بشمار نیاید. جمع مسلمانان و نصاری و یهود و مجوسی را که مقتول یا از بیم شمشیر غرق شده اند دویست هزار بشمار آورده اند^{۳۰۴}»

مسعودی مینویسد: او دستور داد تا درختهای توت را ریشه کن سازند.

۳۰۳ - مروج الذهب ص ۱۴۳

۳۰۴ - مروج الذهب ص ۱۳۵

بهمین سبب دیگر ابریشم چین بکشورهای دیگر نرسید. پس از انقلاب چین رابطه بازرگانی مستقیم بین سیراف و خانقو قطع گردید. و از آن پس کشتی‌های سیرافی بچین نمی‌رفتند. بلکه تا (کله) که نیمه راه چین است پیش می‌رفتند، و در آنجا کالای خود را با کشتی‌های چینی مبادله کرده و بسیراف باز می‌گشتند. این وضع پس از شکست یانشو و از بین رفتن شورشیان نیز ادامه یافت. زیرا پس از آن نیز خاقان چین نتوانست قدرت خود را بر سراسر چین استوار سازد، و ملوک الطوائفی ایجاد گردید، و خاقان نیز باطاعت ظاهری حکام محلی اکتفا کرد. تنها گاهی برخی از بازرگانان از (کله) با کشتی‌های چینی عازم چین شدند. از آن جمله است بازرگانی سمرقندی که مسعودی و ابوزید هردو داستان سفر او را نقل کرده‌اند^{۳۰۵}

مروارید یکی از اقلام مهم صادرات سیراف را تشکیل میداد. برای آنکه دریابیم که در بازرگانی مروارید چه سود سرشاری وجود داشت، آگاهی بر بهای مروارید بروزگار آبادانی سیراف لازم است. ابوالقاسم عبدالله کاشانی در کتاب عرایس الجواهر مینویسد:

هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ هـ) همسری عبده نام داشت، که بقدری فربه بود که بهنگام برخاستن چند کس باید او را یاری کنند. روزی هشام بهمسر خود گفت اگر بدون مدد کسی برخیزد، در تیمم را بدو خواهد بخشید. عبده را از آنچنان گرفت که بهنگام برخاستن بر زمین افتاد و خون از بینی او جاری شد. هشام در تیمم را باو بخشید و نوشته است وزن آن سه مثقال بود و هفتاد هزار دینار آنرا خریده بودند^{۳۰۶}

هم او نویسد که در تیمم پس از مروانیان بدست آل عباس افتاد و بروزگار مقتدر (۲۹۵ - ۳۳۰ هـ) آنرا صدویست هزار دینار قیمت گذاشتند، و اگر این مروارید جفت بود پانصد هزار دینار ارزش داشت^{۳۰۷}.

۳۰۵ - مروج الذهب ص ۱۳۷ و شگفتیها ص ۱۲۵ .

۳۰۶ - عرایس الجواهر ص ۱۲۵ .

۳۰۷ - عرایس الجواهر ص ۱۲۵ .

وباز او مینویسد :

« آورده‌اند که در خزانه سلطان محمود سبکتکین نورالله ضریحه‌داری بشکل فوفلی قاعده بوده است به‌غایت خوب و آبدار و باطراوت به‌وزن دومثقال و چهار دانگ کی آن را یتیمه می‌گفته‌اند، و یتیمه لقب لولویی باشد که آن را مثل و مانند نبود در بزرگی و نیکوئی جوهریان آن را به سی‌هزار دینار ملکی کی هفت هزار و پانصد دینار نیشابوری باشد قیمت کرده‌اند ۳۰۸.»

هم او نوشته است :

که ملکه خاتون سلطان‌شاه از خوارزم به نیشابور آمد در یتیمی داشت در نهایت طراوت و خوشابی وزن آن دومثقال و چهار دانگ و نیم چون خواست آنرا بفروشد در نیشابور برای آن مشتری نبود تا آنکه سرانجام آنرا به پانصد دینار خریدند و خریدار آنرا در قونیه به هفتصد و پنجاه دینار فروخت و سپس همان در در قسطنطنیه به ده هزار دینار بربره فروخته شد. ۳۰۹ یدیهی است که تجارت چنین کالای پربها می‌توانست سود و ثروت سرشاری برای بازرگانان سیرافی به‌مراه داشته باشد.

۳۰۸ - عرایس الجواهر ص ۱۲۴ .

۳۰۹ - عرایس الجواهر ص ۱۲۶ .

فصل دهم

راه‌های سیراف

بخش بزرگی از صادرات سیراف، شامل کالاهای بود که از نواحی مختلف فارس باین بندر بزرگ حمل میگردید. باتوجه باین اصل که راه خوب و نزدیک یکی از مهمترین وسایل افزایش بازرگانی است. بهمین سبب بین شیراز و سیراف يك جاده سنگ فرش با کوتاهترین فاصله ایجاد گردیده بود.

در هريك از منزل‌های این راه نیز کاروانسراهائی، برای باراندازی و آسایش کاروانهای حامل کالا بنا کرده بودند. این راه یکی از نشانه های ارزش بسیاری بود که بندر سیراف از دیدگاه بازرگانی داشت.

راه نامبرده تاسده چهارم هجری همواره مورد بهره‌برداری بود. در سال ۱۳۳۸ خورشیدی این راه بوسیله دکتر واندنبرگ مورد بررسی قرار گرفت. بازمانده کاروانسراها و آتشکده‌های ساسانی ساخته شده در کنار این راه، نشان میدهد که کاروانهای حامل کالای تجارتي بطور پیوسته در این راه رفت و آمد داشته‌اند^{۳۱۰}.

آقای واندنبرگ مینویسد :

« توانستیم جاده‌ای از عهد ساسانی را که مستقیماً از فیروزآباد بخلیج

فارس میرفت و از کنار سیاه و دهرام و میان دشت و ذکاه و جم بطرف بندر طاهری امتداد می یافت طی نمائیم .

این راه بطول / ۲۵۰ کیلومتر بود و فقط بوسیله قاطر میتوان یدان رسید. هنوز در برخی از محلهای آن سنگ فرش قدیمی که از صخره کوهستان تراشیده شده است وجود دارد و از وسط کوهستانها گذشته دره های کنار سیاه و دهرام و میان دشت و جم را قطع میکند (۳۱۱) (عکس شماره ۴۸)

« در جلگه کنار سیاه بمساحت قریب سی کیلومتر جنوب فیروز آباد، بقایای ابنیه ای وجود دارد که شامل مجموعه ی بزرگی از بناهای مربوط بآتشکده هاست. این بناها از سنگ لاشه با ملاط گچ بنا گردیده است. در سه کیلومتری جنوب آتشکده کاروانسرای بزرگی وجود دارد. آثار سه کاروانسرای دیگر نیز بر سر راه فیروز آباد به سیراف موجود است (۳۱۲) »

این همان شاهرائی است که جغرافیانویسان اسلامی، دانستی هائی پیرامون آن در کتابهای مسالك و ممالك داده اند. از جمله استخری نام شهرها و شهرکهای بین شیراز و سیراف و دوری آنها را بشرح زیر نوشته است. از شیراز تا کفره پنج فرسنگ و از کفره تا بحر پنج فرسنگ و از بحر تا بنجمن پنج فرسنگ و از بنجمن تا جور شش فرسنگ و از جور تا دشت شوراب پنج فرسنگ و از آنجا تا خان آزاد مرد شش فرسنگ و این خان صحرائی باشد سه فرسنگ و از خان تادیه گیرند شش فرسنگ و از آنجا تا دیه می شش فرسنگ و از می تا سرعقبه شش فرسنگ و از بادرکان تا برکاته خان چهار فرسنگ و از آنجا تا سیراف هفت فرسنگ باشد (۳۱۳) »

ابن حوقل در صورة الارض از همین راه یاد میکند و می نویسد :
از شیراز بسیراف چنان است که از شیراز بیرون می شود و به کفر قریه ای

۳۱۱ - اقلیم فارس ص ۱۰۴ .

۳۱۲ - اقلیم فارس ص ۱۰۵ .

۳۱۳ - مسالك و ممالك استخری ص ۱۱۴ - (جمع فاصله های داده شده ۶۱ فرسخ

میشود . بنظر میرسد که عدد ۶۷ بر اثر اشتباه در کتابت باشد .

در پنج فرسخی می‌رسی و از این ده تا قریه نخد نیز ۵ فرسخ است و از نخد تا شهر کواری مسافت يك تیر پرتاب و همین جا محل قسمت شدن آب شهر کواری است و از نخد تا قریه بیجان ۴ فرسخ و از بیجان تا جور ۶ فرسخ و از آنجا تا دشت شوراب ۵ فرسخ و از آنجا تا خان آزادمرد ۶ فرسخ است و از این محل در صحرائی به طول سه فرسخ پوشیده از نرگس مضعف (خودرو) قرار دارد. و از خان آزادمرد تا قریه گیرند ۶ فرسخ و از آنجا تا قریه می ۶ فرسخ و از می تا رأس‌العقبه ۶ فرسخ و در اینجا منزلی است بنام آذرکان، و از آذرکان تا خان برکاته ۴ فرسخ و از برکاته تا شهر سیراف در حدود ۷ فرسخ است و مجموعاً ۶۰ فرسخ می‌باشد^{۳۱۴}»

تنها اختلافی که بین این دو راه بچشم می‌خورد این است که استخری «دوری بین بخرتا بنجمن را پنج فرسنگ دانسته و ابن حوقل چهار فرسنگ در نتیجه فاصله بین شیراز تا سیراف بحساب استخری ۶۱ فرسنگ برابر نوشته این حوقل ۶۰ فرسنگ میشود. مقدسی در احسن التقاسیم مراحل راه سیراف و شیراز را چنین ذکر کرده است «و تاخذ من شیراز الی کفره مرحلة ثم الی کول ثم الی بومهان مرحلة الی جور مرحلة^{۳۱۵}» و سپس راه سیراف تا جور را نیز چنین یاد میکند. «و تاخذ من سیراف الی جم مرحلة ثم الی برزره مرحلة ثم الی الی کیرند مرحلة ثم الی مه مرحلة الی رایکان مرحلة ثم الی بیا بشوراب مرحلة ثم الی جور مرحلة^{۳۱۶}» راهی نیز از سیراف به نجیرم میرفت که بندر کم اهمیتی بود. سیراف بسبب اهمیت بازرگانی و موقعیت مهم دریانوردی از مراکز نظامی نیز بشمار می‌آمد. وجود فیلخانه عضدی دلیل روشنی است بر این امر. راه دیگری سیراف را به دارایگرد که یکی از دوشهر مهم فارس بود

۳۱۴ - صورة الارض ص ۵۲ .

۳۱۵ - احسن التقاسیم ص ۴۵۵ .

۳۱۶ - احسن التقاسیم ص ۴۵۴ .



ش ۴۸ - بخشی از راه سنگی فرش فیروز آباد به سیراف (عکس از ایرانیکا آنتیکا)

متصل میساخت. این راه بنا بنوشته مقدسی به ترتیب دارابگرد را به شهرک - های خسو، کرب، جویم ابی احمد، کاریان، بارآب، کران و سیراف متصل میساخت و فاصله هریک يك منزل بود ۳۱۷.

تأمین امنیت راههایی که سیراف را بداخل خاك ایران متصل میساخت سخت مورد توجه بود. بویژه بروزگار شاهنشاهی عضدالدوله دیلمی وجود راهزنان ققص و جبال یارز، وسخت کشی ها و غارتگری های آنان سبب شد که عضدالدوله سرانجام سال ۳۶۰ هـ. ازراه دریا و زمین بکرمان حمله برد و آن ناحیه را از وجود راهزنان پاک کند.

سیراف در این زمان مرکز نیروی دریائی عضدالدوله بود. بااین یورش عضدالدوله توانست از شر راهزنان ققص آسوده گردد. ۳۱۸ واز سیراف بود که سال ۳۵۵ هـ. نیروی عضدالدوله با کشتی های جنگی خود برای حمله به عمان و یاری معزالدوله بحرکت درآمد. ۳۱۹ فرماندهی این نیرو بعده ابالفرج محمدبن العباس بود. عضدالدوله برای آنکه راهزنان ققص و ایراهستان دیگر نتوانند بغارتگری و ایجاد ناامنی پردازند، راهزنان ایراهستان را بصورت سرباز بخدمت ارتش خود گرفت، وجمعی از راهزنان ققصی را نیز بگروگان نگاهداشت، وبدین صورت در راههای سواحل جنوب ایران امنیت وآسایش برقرار ساخت ۳۲۰.

(برای آگاهی بیشتر از توجه مخصوص و کوششی که عضدالدوله برای ایجاد امنیت در راههای میکرد، نگاه کنید به ذیل تجارب الامم، و کتاب شاهنشاهی عضدالدوله نوشته آقای علی اصغر فقیهی.)

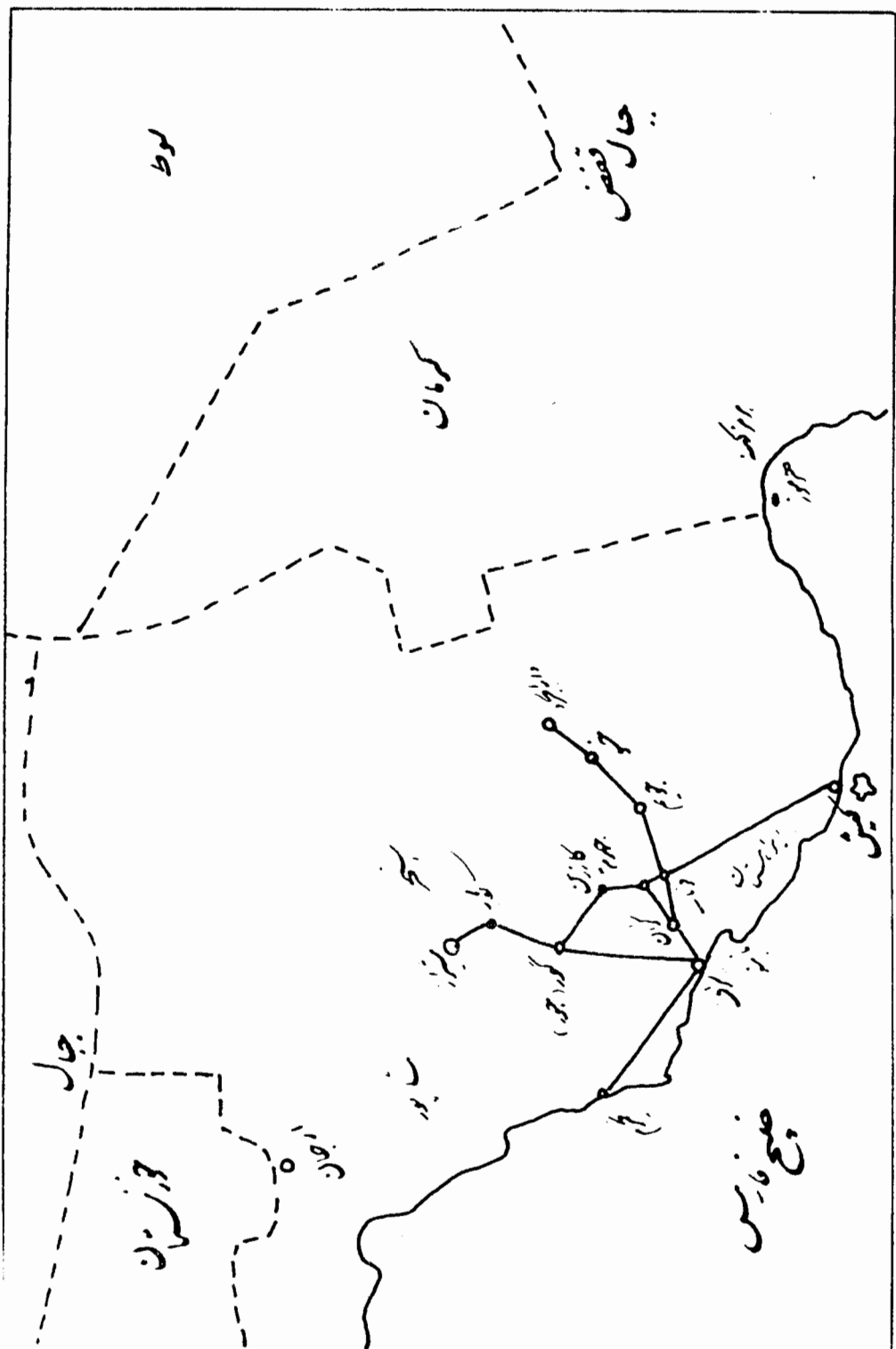
۳۱۷ - احسن التقاسیم ص ۴۵۴.

۳۱۸ - ذیل تجارب الامم وقایع سال ۳۶۰ هـ.

۳۱۹ - ذیل تجارب الامم وقایع سال ۳۵۵ هـ. تجارب الامم ج ۲ ص ۲۸۰.

۳۲۰ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۱۵ احسن التقاسیم ص ۴۸۸ ذیل تجارب الامم

ص ۵۴ - ۵۷ - ۵۸.



نقشه شماره ۷

فصل یازدهم

ثروت بازرگانی سیراف

آنچه پیرامون ثروت، آبادانی، و فراوانی نعمت در بندر سیراف نوشته شده است گاهی شگفت‌انگیز است.

استخری مینویسد:

«در این شهر بازرگانان توانا باشند. و خداوند کتاب گوید من بازرگانان دیدم در این شهر هریک را شصت بار هزار هزار درم بود سرمایه (یعنی ۵/۰۰۰/۰۰۰ دینار) خداوند کتاب گوید من آنجا کسانی دیدم کی هریک را چهار بار هزار هزار دینار بود و بیشتر، و کس باشد کی بسیاری بیش از این دارد» (۳۲۱)

ابن حوقل مینویسد.

مردم سیراف از دریانوردی و کشتی‌رانی «بهره فراوان برده‌اند و به غربت شکیبای‌اند و در هر جا که باشند توانگرانند»

هم او مینویسد:

«ابوبکر احمد بن عمر سیرافی را دیدم بسال ۳۵۰، و نامه‌ای را که یکی از دوستان نزدیکش درباره مهمی به‌وی نوشته بود بدو دادم نامه را گرفت

بی آنکه به من نگاه کند آن را خواند و به کنار گذاشت، درحالی که در نامه چگونگی رتبت و مقام من نوشته شده بود. آن گاه به یکی از خادمان متوجه شد و از مراکب و وضع خود گفتگو کرد من به خشم از جای بلندشدم و بیرون آمدم چنانکه از شدت آن واقعه پیش پای خود را نمی دیدم. پس از بیرون رفتن من گویا به منزلتم پی برده و پرسیده بود، این مرد کجا رفت؟ گفتند او کیست؟ پاسخ داد فلانی.

گفتند آیا با چنین شخصی این چنین رفتار کردی. او از شدت خشم و اندوه برخاست و بیرون رفت. گفت او را پیش من آرید کاتبش پیش من آمد و جز او کسانی را هم در طلب من فرستاده بود.

وی گفت: شیخ از بی اجازه رفتن تو آزرده شده و ما آنچه درباره تو میدانستیم به وی گفتیم و ما را فرستاد تا ترا بازگردانیم.

گفتم بخدا سوگند پادشاهان بسیار یا خدم و حشم دیده ام اما مردی خودپسندتر و متکبرتر از این شخص ندیده ام.

کاتب گفت، وی شایسته آن است زیرا او مردی است که در سال چهل و هشت (۳۴۸ هـ) بیمار شد و در آستانه مرگ قرار و وصیت کرده، و ثلث مالش یا مقداری بیشتر به سبب نبودن وارث، به نهصد هزار دینار بالغ شد و این علاوه بر مرکب خاص بود. و او را وکیل است که وسایل و لوازم وی، و نیز صورت حسابهای روشن و قبضهائی که از حیث موعد و میزان معلوم بود و کالاهای گوهر و عطر که در انبارها و گنجینه هاست به دست اوست. و کمتر اتفاق می افتد که ستوری از آن وی به ناحیه ای از نواحی هند یا زنگبار یا چین حرکت کند و او را در آن شریکی یا مکاری باشد. مگر از باب ارزشمند بودن محصولات بی مزد و پاداشی. این سخنان مرا خاموش ساخت و برای عذرخواهی نزد او برگشتم و در مورد اینکه مرد درباره ثلث مال خود و مقدار بیشتر از آن وصیت کرده بود، فرض میکنیم که نصف مال بوده باشد با اینهمه من نشنیده ام که بازرگانی این مقدار ثروت داشته باشد و یا در تصرف او باشد و دیعه سلطانی نیز این اندازه

نیست و این داستان را اگر افسانه تلقی کنیم باز هم عجیب بنظر میرسد^{۳۳۲}». داستان دیگری در یکی از نسخه‌های کتاب صورۃ الارض نوشته شده که تاریخ سال ۵۳۹ هجری دارد و در حدود دو قرن پس از زمان ابن حوقل برشته تحریر درآمده است.

در این داستان نیز به بازرگانی اشاره رفته، که بهنگام مرگ بريك سوم اموال خود وصیت کرده که مبلغ آن يك ميليون دينار بوده است، «جز آنچه نزد شرکا و مضاریان» داشته است. «من آنگاه که موسی پسر را مشت را در عدن دیدم. و این بسال ۵۳۹ بود. گفتند که آلات نقره‌ی او را وزن کردند هزار و دو بیست من بود. این موسی کوچکترین فرزندان را مشت و کم مایه‌ترین آنان بود. و رامشت چهار خادم داشت که بگفته بعضی ثروت هريك از ایشان بیشتر از ثروت موسی بود. و کاتب رامشت بمن نقل کرد وی هنگام خروج از چین در بیست سال قبل پانصد هزار دينار سرمایه داشت. و او همان علی‌نیلی از سواد حله است چون کاتب وی این چنین توانگر باشد وضع خود او معلوم است. و همین رامشت بود که میزب کعبه را بلند کرد و آن را که نقره بود به طلا تبدیل نمود. کعبه را با استار چین که بهای آن بر کسی معلوم نیست پوشانید. باری من در زمان حاضر تاجری را نمی‌شناسم که در چگونگی حال و توانگری و جاه و جلال چون را مشت باشد^{۳۳۳}».

برای آگاهی از میزان ثروت بازرگانان سیرافی و سنجش آن با پول امروز باید یادآور شویم که ارزش يك دينار برابر است با يك مثقال طلای ۲۲ عیار و هر درهم در حدود ۱۳ دينار ارزش داشته است. (تقریباً نزدیک به يك مثقال نقره) در سنجش با قیمت امروز طلا (یعنی مثقالی در حدود ۱۵۰۰ ریال) ارزش يك دينار نیز بیول امروز تقریباً ۱۵۰۰ ریال میشود. و اگر بخاطر آوریم که بنا بنوشته استخری بازرگانی در سیراف می‌زیستند که در حدود ۶۰ میلیون

۳۳۲ - صورۃ الارض ص ۵۷ ترجمه دکتر شعار بنیاد فرهنگ ایران.

۳۳۳ - صورۃ الارض ص ۲۵۷.



ش ٤٩ - ٥٠ - دينار - لا اله الا الله وحده لا شريك له محمد رسول الله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله
الله احدا الله الحمد لم يلد ولم يولد بسم الله ضرب هذا الدين في سنة ثمان وسبعين (٨٧ هـ) (عكس از دكتر وايت هاوس)

درهم یعنی ۵ میلیون دینار ثروت داشته‌اند، بیول امروز میزان ثروت آنان به مبلغی بیش از ۷/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بالغ می‌گردد.

(برای شناخت ارزش دینار و درهم نگاه کنید بکتاب (تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی نوشته شادروان امام شوشتری - و چهل مقاله شادروان کسروی)

و دیدیم که بنا بنوشته استخری بوده‌اند بازرگانانی که بیش از این ثروت داشته‌اند.

گرد آوردن چنین ثروتی شگفت‌انگیز تنها از راه بازرگانی از راه دریا بدست می‌آید. و این میزان ثروت بخوبی میتواند رونق بازرگانی در سیراف را نشان دهد.

فصل دوازدهم

مردان نامور سیراف

سیراف همانگونه که از نظر بازرگانی و دریانوردی شهرت بسیار داشت، مردان دانشمند و دریانوردان مشهور و بازرگانان ناموری هم در دامان خود پرورش داده بود.

سیراف بخشی از شهرت خود را نیز مدیون این مردان نامور است. این سیرافیان مشهور در زمان خود از ارج و ارزش بسیار بهره‌مند بودند. نام جمعی از مردان نامور سیراف بشرح زیر است :

ابو سعید حسن بن عبدالله بن مرزبان :

ابو سعید از نامورترین مردان سیراف است. وی را باید یکی از نحویون بزرگ ایران دانست.

پدرش بهزاد از بهدینان سیراف بود که بدین اسلام گروید و عبدالله نامیده شد. ابو سعید بسال ۲۸۴ یا ۲۹۱ هجری در سیراف بدنیا آمد. وی در این شهر بتحصیل پرداخت. هنوز بیست سال نداشت که برای کسب دانش بعمان رفت و در فقه بدرجه اجتهاد رسید. سپس بسیراف بازآمد. وی از معتزلی مذهبیان مشهور بود.



ش - ۵۱ - درهم رکن الدوله دیلمی - لاله‌الله وحده لاشریک له رکن الدوله ابوعلی
بدست آمده از کاوشهای سیراف - (عکس از مرکز پژوهشها و کاوشهای باستان‌شناسی
و تاریخ هنر ایران)



۵۲ - درهم از رکن الدوله دیلمی - الله محمدرسو الله المطیع لله - ابوشجاع
بدست آمده از کاوشهای سیراف - (عکس از مرکز پژوهشها و کاوشهای باستان‌شناسی
و تاریخ هنر ایران)

ابوسعید پس از آن بعسکر رفت، ۳۲۴ و در آنجا با محمد بن عمر صمیری متکلم مشهور ملاقات کرد.

« ابو عبدالله محمد بن عمر صمیری از مردم صمیره و از معتزلیان بصره بود و ابوسعید سیرافی علم کلام را از او آموخته ۳۲۵ »

« ابوسعید فقیهی بر مذهب علماء عراق بود و جانشین قاضی ابو محمد بن معروف، که در نحو استادش بود ۳۲۶ »

ابو سعید بخش مهمی از عمر خود را بقضاوت بغداد گذراند و « کرخی فقید ویرا جلو میانداخت و بر همه برتری میداد و مجلس برایش ترتیب داد که در آن فتوی دهد ۳۲۷ »

ابو سعید در روز دوم ماه رجب ۳۶۸ هـ. در بغداد از جهان درگذشت. آثار بسیاری از وی باقی مانده که مشهورترین آنها شرح کتاب سیبویه است.

سیبویه در فارسی یعنی بوی سب است
استخری مینویسد :

« سیبویه النحوی الکاتب از اهل اصطخر بود و مقام در بصره داشت و به شیراز فرمان یافت و تربة او بشیراز است و کتابی تصنیف کرده است ۳۲۸ »

این ندیم درباره او می نویسد :

« و کتابی را تألیف کرد که نه پیش از وی کسی مانند آنرا تألیف نموده، و نه بعد از او کسی تألیف کرد » و هم او از قول مازنی گوید :

« شرمساری برای آنکسی میماند که پس از سیبویه بخواهد کتاب بزرگی در نحو تألیف کند ۳۲۹ »

۳۲۴ - عسکر مکرم از شهرهای خوزستان و از مراکز مهم معتزله بوده است .

۳۲۵ - الفهرست ترجمه تجدد ص سیزده .

۳۲۶ - الفهرست ترجمه تجدد ص سیزده .

۳۲۷ - الفهرست ترجمه تجدد ص سیزده .

۳۲۸ - المسالك و ممالك ص ۱۲۸ .

۳۲۹ - الفهرست ص ۸۹ .

سیبویه سی و دو ساله بود که در دوران هارون الرشید بعراق رفت. و
چهل و پنج ساله بود که بشیراز بازگشت و به سال ۲۷۷ ه. در شیراز درگذشت.
آرامگاه او هم اکنون در شیراز است و بسنگ سیاه مشهور.
ابوسعید بر کتاب سیبویه شرحی نوشته که در شهرت بکتاب خود
سیبویه رسیده است.

ابوسعید در نحو و کلام و فقه و ادب بروزگار خود شهره بود.
بجز شرح کتاب سیبویه کتابهای بسیاری از او برجای مانده که از آن
جمله است:

کتاب الغایت الوصل والقطع

کتاب اخبار النحویین (البصریین)

کتاب الوقف والابتداء

کتاب صنعتة الشعر و البلاغة

کتاب شرح مقصوده ابن درید

و کتابهای دیگر ۳۳۰.

ابوسعید شاعری توانا نیز بود. دوییت زیر از اوست:

اسکن الی مسکن تسربه

ذهب الزمان وانت منفرد

ترجو غدا و غدا کحاملته

فی الحی لایدرون ماتلد ۳۳۱»

مفهوم شعر چنین است.

آرام گیر در مسکنی که بدان سرور باشی
 زمان میگذرد و توتنهائی
 امیدورای بفردا، فردائی که حامله است
 و نمیدانند چه خواهد زائید.

باین مفهوم در اشعار پارسی بسیار برمیخوریم :

فریب جهان فتنه روشن است به بین تا چه زاید شب آبتن است.
 ترا خواسته گر ز بهر تن است ببخش و بدان کاین شب آبتن است.
 فردوسی

شنیدستم که شب آبتن آید نداند کس فردا را چه زاید .
 ویس و رامین

دل بخیره چه کنی تنگ چو آگاهی که جهان سایه ابر است و شب آبتن.
 ناصر خسرو

بگیتی هر شبی آبتن آید نداند کس که فردا را چه زاید.
 نظامی

سحر تاجه زاید شب آبتن است. *

امام سعید ناصرالدین سیرافی

وی از فضلالی نامور عصر سلجوقی و ساکن شیراز بود .
 در زمان سلطان مسعود بن محمد ملک شاه که اتابک بزابه (۵۳۲ - ۵۵۴ هـ.)
 حاکم فارس بود همسر وی زاهده خاتون مدرسه بزرگی بنام مدرسه زاهده در
 شیراز بنا کرد .
 این مدرسه بروزگار خود بزرگترین مدرسه فارس بحساب میآمد و املاک
 زیادی وقف آن گردیده بود .

* - نگاه کنید به امثال و حکم شادروان علامه دهخدا .

تولیت این مدرسه را زاهده خاتون به ناصرالدین سیرافی داد.
زرکوب در شیراز نامه می‌نویسد :

« تولیت مدرسه تفویض بعلماء حنفیه بود، بعد از مدتی تولیت را از حنفیه رجوع فرمود و بشفعویان داد، و امام سعید ناصرالدین سیرافی که از مشاهیر و فضلاء آن عصر بود و امامت و خطابت مسجد عتیق شیراز را قدیم الایام باجداد و پدران او مفوض بود بر آن مدرسه نصب فرمود^{۳۳۲} »
علمای فقه و حدیث و کلام دیگر سیراف :

ابو محمد یوسف سیرافی :

از مشاهیر علم نحو و پسر ابوسعید معروف. ^{۳۳۳} (۳۳۰ - ۳۸۵ هـ).

ابوالطیب حماد بن حسین الفقیه القاضی السیرافی :

از رواة حدیث، در گذشته بسال ۳۷۸ هجری .

مولانا صفی‌الدین ابوالخیر سیرافی :

از علما و فضلاء نامور سده هفتم هجری و مؤلف کتاب تهذیب .

جعفر بن محمد بن حسین السیرافی

ابوبکر احمد بن سالم السیرافی

ابو عبدالله جعفر بن حسن اصفهانی السیرافی

۳۳۲ - شیراز نامه زرکوب ص ۴۶ .

۳۳۳ - فارس نامه ناصری کتاب دوم ص ۲۲۴ .

ابوالحسن محمد بن احمد بن معروف بن مامون السیرافی

حسن ابن منصور سیرافی :

از مردان نامور سیاسی سیراف حسن ابن منصور سیرافی ملقب به «ذوالسعادتین» است که وزیر سلطان الدوله دیلمی (پسر عضدالدوله) بود و در سال ۴۰۹ هجری بوزارت سلطان الدوله رسید. ۳۳۴ .

عباس بن ماهان سیرافی :

عباس بن ماهان، هنرمند مسلمانان صیمور بود .
(هنرمند در میان مسلمانان ایرانی بمعنی قاضی مسلمین یکبار میرفت)
وصیمور بندر معروفی بود در ساحل غربی هندوستان .

علی بن عباس بن نوح

گذشته از این گروه، نام بازرگانان و ناخدایان و دریانوردان بسیار مشهوری که از مردم سیراف بوده‌اند در کتابهای مختلف باقیمانده است. چون: یونس بن مهران (بازرگان)

مردانشاه و پسرش مرزبان (ناخدا)

احمد بن علی بن منیر :

احمد بن علی از جمله ناخدایان مشهور بود که بر اثر مسافرتها دریائی خود شهرتی بسزا یافته بود ۳۳۵ .

۳۳۴ - فارسنامه ناصری ص ۲۱ .

۳۳۵ - عجایب هند ص ۹ .

ابوزهر برختی :

وی یکی از بزرگان سیراف بود که نزد هم‌کیشان خود یعنی زرتشتیان هند بامانت مشهور بود و سپس بدین اسلام گروید ۳۳۶ .

ابو عبدالله محمد بن یابشاد .

« ابو عبدالله محمد بن یابشاد اهل سیراف از جمله ناخدایانی بود که بکشور طلا ۳۳۷ مسافرت میکرد. این شخص در فن دریانوردی معروف و از مبرزترین دریانوردان بشمار بود . ۳۳۸

در کتاب عجایب الهند از دوناخدا و بازرگان نامور سیرافی دیگر بنامهای: ابو محمد بن عمر بن حمویه بن حرم بن حمویه بن نجیرمی که در سال ۲۸۸ ه. در بندر منصوره از بنادر غربی هند بوده، و ابو عبدالله بن یابشاد بن حرم بن حمویه سیرافی که از ناخدایان ناموری بوده که بجزایر طلا (سوماترا) مسافرت میکرده و بسال ۳۰۹ ه. میزیسته است نام برده شده .

ابو کاظم سیرافی :

« ایرانی دیگری که در کار سفر دریا بوده، و بمطالعه کشورهای مختلف تا حدود چین پرداخته، ابو کاظم سیرافی است ۳۳۹. »

ماهان بن بحر سیرافی :

« ایرانی دیگری که سفرهای فراوان می‌رفته و گابریل فران قسمتی از خاطرات او را نقل کرده، ماهان ابن بحر سیرافی است که انواع گل‌های جاوه

۳۳۶ - عجایب هند ص ۱۵ .

۳۳۷ - کشور طلا نام جزیره سوماترا است .

۳۳۸ - عجایب هند داستان ۳ ص ۴ .

۳۳۹ - دریانوردی ایرانیان اسمعیل رائین ج ۱ ص ۴۱۰

را بدقت یادداشت می‌کرده است.^{۳۴۰}»

در میان مردان نامداری که به سیراف نسبت داده شده‌اند، جمعی را می‌بایم که به «فالی سیرافی» مشهورند. چون: قاضی مجدالدین اسمعیل بن نیکروز بن الله بن الربیع السیرافی (فالی) و صفی‌الدین مسعود سیرافی (فالی) و قطب‌الدین محمد سیرافی (فالی). بنام فال تا سده ششم هجری در کتابهای جغرافیائی برنسی خوریم.

فال شامل شهر و ناحیه‌ایست در شرق سیراف که بفاصله دو روزه تا سیراف قرار داشت. این ناحیه بعد به «گله‌دار» مشهور شد.

آقای ژان او بن در مقاله مفصلی که در مجله ایران سال ۱۹۶۹ نوشته‌است، درباره فال و سوابق تاریخی آن به بحث پرداخته و می‌نویسد: پس از ویرانی سیراف فال جانشین این بندر شده و حتی تعداد زیادی از مردم سیراف باین شهر مهاجرت کردند.

باید یادآور شویم که فال در کنار دریا قرار ندارد، و منظور از جانشینی فال بجای سیراف از نظر مرکزیت ناحیه‌ای و سیاسی است نه بازرگانی و دریانوردی. یکی از خانواده‌های فالی که عنوان سیرافی بخود داده‌اند، و بحکومت هم در فال رسیده‌اند خانواده مجدالدین اسمعیل است که از او و دو نفر دیگر از افراد خانواده او نام برده‌یم.

مجدالدین اسمعیل فرزند صفی‌الدین مسعود سیرافی (در گذشته بسال ۶۶۶ هـ.) از علما و قضات نامور فارس بود. زندگی او از درآمد املاک وی در فال و نواحی سیراف تأمین میشد، و از وجوه اوقاف چیزی نیگرفت. نوشته‌اند که پنجاه سال بایک عبا و عمامه ساخت. ۴۱ وی بسال ۶۶۶ هـ. درگذشت.

در پایان سده پنجم هجری که سیراف فرو افتاد ساکنین آن بسه گروه تقسیم شدند. جمعی که کار دریانوردی و بازرگانی داشتند ید دیگر بنادر سواحل

۳۴۰ - دریانوردی ایرانیان ج ۱ ص ۴۱۱.

۳۴۱ - شدالازار ابوالقاسم جنید شیرازی ص ۴۲۰.

خلیج فارس رفتند و بکار خود ادامه دادند .

گروهی از ساکنین این بندر بسوی نواحی داخلی منطقه سیراف، چون نواحی آباد و حاصلخیز جم و کران و مناطق دیگر ایراهستان رفتند .

پاره‌ای از مردم نیز بنا بگفته یاقوت به سبب «حب وطن»، و یا بسبب داشتن پیشه‌ها و هنرهایی که هنوز در سیراف رونق داشت، چون امور مربوط به تجارت مروارید در سیراف باقیماندند .

گروهی که بنواحی دیگر ایراهستان مهاجرت کردند سبب ایجاد شهرها و مراکز جمعیت تازه شدند. از جمله شهر فال پدید آمد که بعد توسعه یافت. این ناحیه را اکنون بنام گله‌دار می‌شناسیم .

میرزا حسن فسائی در فارسنامه ناصری می‌نویسد:

«بلوک گله‌دار که در قدیم آنرا بلوک فال می‌گفتند از گرمسیرات فارس در جنوب شیراز است. درازای آن از ده شیخ تا قریه پس رودکسی و چهارفرسخ. پهنای آن از دوفرسخ و نیم نگذرد. محدود است از جانب مشرق و شمال بنواحی لارستان و بلوک علامردشت و بلوک اسیر و از طرف مغرب بنواحی دشتی و بلوک کنگان و از سمت جنوب بلوک مالکی^{۳۴۲}»

وی پس از شرح چگونگی کشاورزی و آبیاری و انواع شکارهای آن می‌افزاید که «در قدیم نام این نواحی فال بود که در اصل پال است و قصبه آنرا فال می‌گفتند و اکنون از آن قصبه دهی در میانه خرابه‌ها باقیست و آنرا نیز فال گویند و علماء و بزرگان ازین قصبه خاسته‌اند^{۳۴۳}». مانند علامه مولانا - مجدالدین اسمعیل فالی (در گذشته بسال ۶۶۶ هـ) که چهل سال قاضی القضاة فارس بود. و مولانا رکن‌الدین ابو محمد فالی که سالها قاضی القضاة شیراز بود و بسال ۶۸۲ هـ. در گذشته. و احمد بن غیسان فالی (در گذشته بسال ۶۹۸ هـ) و

۳۴۲ - فارسنامه ناصری ص ۲۵۸ ج ۲ .

۳۴۳ - فارسنامه ناصری ص ۲۵۸ ج ۲ .

معین‌الدین فالی که بسال ۱۰۱۱ هـ. در زمان شاه‌عباس بزرگ بحرین را متصرف شد.

تغییر نام فال بگله‌دار چنانکه میرزا حسن فسائی می‌نویسد بدان سبب بود که در حدود سال ۱۰۷۰ هـ. ملا فریدون‌لو از روسای ایلات کوه کیلویه یا هزار خانواده از ایلات آن ناحیه باطراف شهر فال مهاجرت کردند و بتدریج تمام ناحیه را متصرف شدند.

بسبب آنکه این تازه‌واردین بکار دامپروری و گله‌داری مشغول بودند، ملا فریدون را گله‌دار میخواندند.

این ایلات سپس در ناحیه فال ساکن شدند، و خود بساختن شهری بنام گله‌دار پرداختند که بزودی جانشین فال شد.

جم یکی از نواحی گله‌دار بشمار می‌آمد. «جم هشت فرسخ میانه شمال و مغرب گله‌دار است. در سابق ایام صحرای جم نزهتگاه وییلاق اهالی شهر سیراف که بندر طاهری از اوباقی مانده است بود، و چهار فرسخ شمال بندر طاهری است و آبهای جاری و چشمه‌های شیرین گوارا دارد. انواع فواکه در این صحرا بخوبی بعمل می‌آید، و چون برفراز کوه بلندی افتاده است هوائی قرین اعتدال دارد^{۳۴۴}»

فصل سیزدهم

ویرانی سیراف و علل آن

گفتیم که سیراف در نخستین سده‌های هجری، بسبب موقعیت بسیار مناسب جغرافیائی و تسهیلات بازرگانی، بزرگترین بندر خلیج فارس بود. سیراف بخش بزرگی از رونق بازرگانی خود را مدیون استان پر ثروت و نیرومند فارس بود، که خود یکی از شهرهای آن بشمار میرفت. فارس همچنانکه پیش از اسلام در میان استانهای شاهنشاهی ایران ارزش ویژه‌ای داشت، و گهواره شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی بحساب می‌آمد. پس از اسلام نیز از این ارج و ارزش برخوردار بود. این ارج را میتوان از احادیثی که از زبان پیامبر اسلام (ص) نقل کرده‌اند دریافت.

این بلخی در فارسنامه می‌نویسد :

« پیغمبر علیه السلام گفتست ان الله خیرتین من خلقه من العرب قریش ومن العجم فارس. یعنی کی خدای را دو گروه گزین‌اند از جمله خلق او از عرب قریش و از عجم پارس. و پارسیانرا قریش العجم گویند. یعنی در عجم شرف ایشان همچنانست کی شرف قریش در میان عرب. و علی بن الحسین را کرم الله وجهه کی معروفست بزین العابدین ابی الخیرتین گویند یعنی پسر دو گزیده بحکم آنکه پدرش حسین بن علی رضوان الله علیها بود مادرش شهربانو بنت یزدجرد الفارسی

و فخر حسینیان بر حسینیان ازینست کی جده ایشان شهر بانو بودست و کریم الطرفین اند ۳۴۵»

وباز این حدیث روایت شده از پیامبر اکرم راقل میکنند که «لوکان- هذا العلم معلقا بالثریالنه رجال من فارس یعنی اگر این علم از ثریا آویخته بودی مردانی از پارس میافتندی ۳۴۶»

شواهدی چون آنچه گذشت در متون تاریخی بسیار است. بدین ترتیب فارس همواره از ارزشی ویژه در ایران پس از اسلام برخوردار بوده است. این وضع تا روزگار شاهنشاهی عضدالدوله دیلمی (در گذشته بسال ۳۷۲ هـ) برقرار بود.

بویره بروزگار این شاهنشاه آبادانی فارس بحد کمال رسید.

آزاد منشی، بری بودن از تعصب مذهبی، علاقه بآبادانی، تشویق دانشمندان و هنرمندان، وامنیت و آرامش بی نظیری که بروزگار عضدالدوله پدید آمد شاید در کمتر دوره ای در فارس دیده شده بود. این خود عامل بزرگ رونق بازرگانی و اقتصادی بود.

فارس و سیراف در سده چهارم از چنین پشتوانه پر ارزشی برخوردار بود.

درگذشت عضدالدوله بسال ۳۷۲ هجری، فارس و بندر بزرگ بازرگانی آن یعنی سیراف را از این پشتوانه محروم ساخت. درگذشت عضدالدوله را باید آغاز انحطاط و ناتوانی سلسله آل بویه دانست.

مرگ عضدالدوله آغاز يك سلسله کشمکش بین بازماندگان او گردید. دیری نیاید که حکومت يك پارچه آل بویه، که از شرق تا سند و از غرب تا عربستان و یمن گسترش یافته بود، بواحدهای کوچک تقسیم گردید.

۳۴۵ - فارسنامه ابن بلخی ص ۴

۳۴۶ - فارسنامه ابن بلخی ص ۷

در فارس و کرمان و اصفهان و عراق وری و خوزستان حکومت های مستقل تشکیل گردید، و هریک از این حکومت ها طمعه حکومت های نیرومندتری چون غزنویان و سلجوقیان شد.

در فاصله مرگ عضدالدوله بسال ۳۷۲ هـ، تا ورود طغرل سلجوقی بیغداد و سقوط ملک رحیم واپسین پادشاه آل بویه بسال ۴۴۷ هـ، یعنی در حدود ۷۵ سال جنگ خانگی بین بازماندگان آل بویه ادامه داشت. از جمله پس از مرگ شرفالدوله جانشین عضدالدوله بین فرزندان او و صمصامالدوله فرزند دیگر عضدالدوله که پس از کور شدن و فرار از قلعه پهن دز بسیراف بود جنگ در گرفت.

آغاز کشمکش بین دیالمه و ترکان در سپاه آل بویه، قتل صمصامالدوله، جنگ بین بهاءالدوله و فرزندان عزالدوله، و سرانجام خونریزی و جنگ بین پسران بهاءالدوله (سلطانالدوله و ابوالفوارس) بر سر تصرف شیراز و فارس، ضربات پی در پی و بی امانی بود که فارس را رو بویرانی برد.

سرانجام ابوکالیجار پسر سلطانالدوله بسال ۴۷۱ هـ. در شیراز بسلطنت نشست. او جوان و بی تجربه بود و حکومت او با شورش سپاه بسبب نرسیدن جیره و حقوق همراه گشت. از طرفی ابوالفوارس نیز که خود از مدعیان حکومت فارس بود و مدتی نیز بر شیراز حکومت کرده بود مجدداً بشیراز آمد.

بین این دو سرانجام صلح برقرار شده حکومت فارس به ابوالفوارس رسید.

ابوالفوارس پس از رسیدن به حکومت در فارس بی عدالتی پیشه کرد، و با بیداد و اخذ مالیاتهای سنگین مردم را بشورش کشاند. تا سرانجام مردم به ابوکالیجار متوسل شدند و دوباره جنگ بین آن دو آغاز گردید، و بشکست ابوالفوارس انجامید.

(ابوالفوارس بسال ۴۱۹ هـ. درگذشت.)

ابوکالیجار مرزبان بن سلطانالدوله بن بهاءالدوله بن عضدالدوله نیز بسال

۴۴۰ هـ . در کرمان درگذشت .

با مرگ او بین ترکان و دیلمیان سپاه وی جنگی شدید در گرفت و ترکان خزاین او را تاراج کردند. کار این جنگ داخلی و برادرکشی بدانجا انجامید که پس از مرگ ابوکالیجار هرپنج پسر او مدعی سلطنت شدند.

اما ابو منصور فولادستون توانست بکمک دیلمیان، ترکان را درهم بشکند. ابو منصور بحکومت فارس رسید اما خسرو فیروز ملقب به ملک الرحیم که در زمان پدر در بغداد حکومت میکرد برادر خود ابوسعید فرمان داد تا بفارس حمله برد. ابوسعید نیز بفارس آمد و فولادستون را در قلعه استخر محبوس ساخت .

ملک الرحیم نیز عازم شیراز شد .

فولادستون دوستی سران ترک و دیلمی سپاه از زندان خلاصی یافت و آماده مقابله با ملک الرحیم شد.

ملک الرحیم بیخبر از آنچه در شیراز می گذشت باین شهر رسید. اما پیش از ورود بشهر با مقاومت شدید یاران فولادستون روبرو گردید و ناچار بازگشت. فولادستون او را رها نساخت و در خوزستان با او بجنگ پرداخت. جنگ بین این دو شاهزاده دیلمی چندبار تکرار شد. ملک الرحیم در سال ۴۴۷ هـ. با سپاهی بزرگ عازم فارس گردید. فولادستون نیز با طغرل سلجوقی متحدشد. این اتحاد اثری نداشت و ملک الرحیم فارس را متصرف گردید. اما پس از رفتن طغرل ببغداد و حوادثی که سبب غارت و کشتار در بغداد شد، ملک الرحیم نیز بفرمان طغرل زندانی گردید و در زندان درگذشت .

فولادستون مجدداً در فارس بحکومت رسید. اما روزگار حکومت او نیز بدراز نکشید، و پس از مدتی کوتاه گرفتار شورش سردار خود فضل بن حسن شبانگاره (فضلیه) گردید (۴۴۸ هـ.) و فرمان او محبوس شد و سرانجام در زندان جان سپرد .

چگونگی گرفتاری ابو منصور را میرزا حسن حسینی فسائی در فارسنامه

ناصری چنین یاد کرده است .

« در سال چهارصد و چهل و هشت ابومنصور فولادستون باغواى مادر خود صاحب عادل ابومنصور بهرام شیرازی را که وزیرى خیرخواه بود بى گناه بکشت، و فضلویه رئیس شبانکاره ها که با صاحب عادل دوست یکجهد بود بخون خواهى صاحب با اعیان فارس هم عهد گشته، ابومنصور فولادستون را گرفته در قلعه محبوس داشتند تا وفات یافت ۳۴۷ »

بدین سان حکومت آخرین فرد خاندان آل بویه پایان پذیرفت و فضلویه شبانکاره بر فارس حاکم گردید .

ابن بلخی درباره شبانکاره و فضلویه مى نویسد :

« احوال شبانکاره و کرد پارس، بروزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکرى نبودى کى ایشان قومى بودند کى پیشه ایشان شبانى و هیزم کشى و مزدورى بودى و با آخر روزگار دیلم ایشانرا شوکتى پدید آمد و بروزگار زیارت مى گشت تا همگان سپاهى و سلاح ور و اقطاع خوار شدند و از جمله ایشان اسمعیلیان اصیل اند .

و این فضلویه بکار خویش و شبانى مشغول بودى . پس فضلویه بخدمت صاحب عادل رفت و این صاحب وزیرى بود سخت قوی و متمکن بارای و تدبیر و صرامت و سپاه سالارى بودى جابى نام کى صاحب را با اورای نیکو نبود . پس فضلویه را بلجاج او محبوس کرد و مادر ملك ابومنصور زنى مطربه بود خراسویه نام و همانا پراکنده مى زیست و سبب زوال ملك دیلم نابکسارى آن زن بود و فضلویه این خراسویه مادر ملك ابومنصور بگرفت و در گرماوه گرم کرد بى آب تا در آنجا هلاک شد و ملك ابومنصور را در آن قلعه هلاک کرد و پارس بدست گرفت و شبانکارگانرا برکشید و نان پاره و قلاع داد و از آن وقت باز مستولى گشتند . »

« پس ملك قاورد رحمت الله پارس آمد و میان او و فضلویه جنگ قایم

شد و از آن سال باز پارس خراب شد. پس فضلویه بدرگاه سلطان شهید البارسلان قدس الله روحه رفت و رایات منصور را بسوی پارس کشید و پارس بضمآن بفضلویه دادند و باز عاصی شد و بر دزخ رفته و نظام الملک رحمت الله حصار داد او را تا او بزیر آمد و گرفتار شد و او را بقلعه اصطخر باز داشتند و آن قلعه را



ش ۵۳ - دوات شیشه‌ای - بدست آمده از کاوشهای سیراف - (عکس از مرکز پژوهشها و کاوشهای باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران)

بدست گرفت تا بدانستند واو را بگرفتند و پوستش پرگاه کردند^{۳۴۸}».

دیدیم که باروی کارآمدن فضلویه نیز فارس روی آرامش ندید. زیرا قاورد پادشاه سلجوقی کرمان بفارس لشکر کشید و به سال ۴۵۵ ه. این استان را متصرف شد.

فضلویه بناچار دست بدامن البارسلان زد، و با دادن تحف و هدایای بسیار و تعهد دادن مالیات و خراج، البارسلان را راضی کرد که بفارس آید و حکومت را بدو سپارد.

حکومت فضلویه نیز دیری نپائید، زیرا پس از مدتی از دادن مالیات خود داری کرد و بفرمان البارسلان، خواجه نظام الملك مأمور سرکوبی او شد و بسال ۴۶۴ ه. در جنگ با نظام الملك اسیر و کشته شد. ابن بلخی می نویسد:

« چون بین میان قاورد و فضلویه با آخر دولت دیلم خصومت قائم گشت، غارتها متواتر بر شیراز و اعمال همی رفت تا خراب شد^{۳۴۹}»

زرکوب نوشته است :

«و مملکت با آخر عهد یا کاليجار برقرار خود بود. بعد از زمان او چون نوبت بابومنصور پسر او رسید بابتداء خرابی مملکت فارس در عهد او پدید آمد^{۳۵۰}».

تسلط شبانکاره پرفارس با آشفته گی های بسیار همراه بود. زدوخوردهای حکام سلجوقی چون خمارتکین و اتابك چاولی باشبانکاره ویرانیهای بسیار در فارس بیار آورد.

در داراب گرد، فسا، کازرون و نوبنجان حکام شبانکاره دست تعدی گشادند.

ابوالعباس زرکوب می نویسد :

۳۴۸ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۴ - ۱۶۶.

۳۴۹ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۲.

۳۵۰ - شیرازنامه زرکوب ص ۲۶.

«شهر فسا که از آثار بهمن بن دارا در فارس مانده بود از ظلم شبانکاره چنان مستأصل گشته که دودام در آنجا مقام کرده بودند.^{۳۵۱}»

در ناحیه ایراهستان نیز کار آشفته‌گی سخت بالا گرفت. مردم این ناحیه که خود بسبب تنگی معیشت همیشه در پی سرکشی بودند، و تنها توانائی شاهنشاهی دیلمی آنها را سرکوب کرده بود دوباره بگردنکشی پرداختند.

ابن بلخی ناحیه ایراهستان را چنین وصف میکند:

«کران و اعمال ایراهستان - این اعمال ایراهستان همه در بیابان است و کران از اعمال سیراف است و گرمسیر بغایت چنانک بتابستان جز مردم آن ولایت آنجا مقام نتوانند کردن از صعبی گرما هیچ آب روان نباشد و نه کاریزو همه غله ایشان بخص است و جز درخت خرما هیچ میوه ندارد درختان خرما ایشان بر روی زمین نباشد کی آب نیابد و خشک شود پس باندازه درختان خرما گوی (گودی) عظیم هرجا بزمین فرو برده باشند و خرما در آن گوهانشانده چنانک جز سر درخت پدید نباشد تا زمستان گوها از آب باران پر شود و همه ساله درختان خرما سیرآب باشند و این از نوادرست کی گویند کجاست کی درختان خرما در چاه کارند و این ایراهستان است.»

وی سپس مردم این ناحیه را وصف میکند و میگوید:

«و بهر دیهی حصاری محکم است در میان بیابان و مردم پیاده رو سلاح ورزو دزد خون خواره باشند. مردی از ایشان کی بره زدن و نابکاری رود، دومن آرد با نان خشک فتیت کرده در انبانی کند و در شبانروزی بیست فرسنگ برود و همواره عاصی بودندی از آنچه هیچ لشکر آنجا مقام نتواند کردن الاسه ماه ربیع، دیگر بزمرستان از بارندگی و بی‌علفی نتواند بودن و بتابستان از گرما بروزگار دیلم ایشانرا قهر کردند و بطاعت آوردند و ده هزار مرد از ایشان بعهد عضدالدوله در خدمت او بودند بر سبیل سپاهی و مقدم ایشان یکی بود جابی نام. و بعد از آن عهد دیگر باره عاصی شدند و هیچ کس ایشانرا مالش

توانست داد مگر اتابك چاولی کی آن جمله اعمال را مستخلص گردانید
بقهر ۳۵۲»

ابوالعباس زرکوب می نویسد :

«نقل است و در تواریخ مسطور که در فارس قدیماً هفتاد و سه قلعه بود که ملوك فرس و سلاطین بهم مصالح شهریاری معمور و معتبر میداشتند بعد از زمان عضد مایه افساد متمردان و سبب فتنه انگیزی ظلمه گشته بود اتابك چاولی به نيك خواهی مسلمانان جمله قلاع و حصنها را خراب کرد و از مردینداخت ۳۵۳» این رویدادها بخوبی آشفتگی فارس را پس از فروافتادن شاهنشاهی دیلمیان میرساند.

کشمکشها و جنگلهای داخلی فارس نزدیک بیک قرن دوام داشت .

در چنین گیروداری پیداست که بر سراسر شاهنشاهی دیلمیان، بویژه در فارس که مرکز اصلی آنان بشمار میرفت چه میگذشت . در چنین شرایطی طبیعی است که کار بازرگانی نمیتوانست رواجی داشته باشد. چه بازرگانی پیش از هر چه دیگر به ثبات و امنیت نیازمند است.

سیراف که زندگی خود را از راه بازرگانی اداره میکرد، دیگر نمیتوانست در چنین آشفته بازاری بحیات خود ادامه دهد. سیراف برای ادامه زندگی باید کالاهای فارس و دیگر نواحی شاهنشاهی دیلمی را صادر میکرد، و کالاهای شرق دور را وارد. اما در فارس کالائی برای صدور وجود داشت، و نه کسی را توان آن بود که کالای چین و هند را خریداری کند . آشفتگی اوضاع سیاسی و اجتماعی، عدم ثبات حکومت، جنگ، قتل و غارت و برادرکشی، ناامنی شهرها و راهها، همه شاهنشاهی دیلمی بویژه فارس را روبویرانی برد، و سیراف نیز بیش از دیگر شهرها زیان دید. و چون زندگی این بندر به بازرگانی وابسته بود زودتر از دیگر نقاط ایران ویران گردید .

۳۵۲ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۰ .

۳۵۳ - شیرازنامه ص ۲۶ .

عوامل دیگری جز آنچه در پیرامون اوضاع داخلی فارس گفتیم، باین فرو افتادن کمک کرد.

نخست روی کارآمدن حکومت نیرومند و پایدار سلاجقه کرمان دیدیم که قاورد میکوشید که فارس را نیز ضمیمه کرمان کند. هدف او از اینکار یکی توسعه حوزه حکومت، و مهمتر از آن جذب منافع اقتصادی فارس بود.

فارس با درآمد بسیار زیاد بنادر خود که سیراف از همه آنها مهمتر بود، نظر قاورد را بخود جلب کرده بود.

اما چون باین هدف نرسید او و جانشینان او بویژه توران شاه (۴۹۰ - ۴۷۷ هـ) کوشیدند تا کیش را جانشین بندر سیراف سازند. و از این راه سود سرشار بازرگانی و دریانوردی سیراف را بخود اختصاص دهند.

جانشین ساختن کیش بجای سیراف هرچند برای حکومت کرمان آنچنان که باید و شاید مفید واقع نشد. اما سبب فرو افتادن سیراف گردید. چه در همین هنگام عامل تازه‌ای بر عوامل گذشته افزوده گشت که اثر قاطع و سریع داشت. آنهم روی کارآمدن حکومت محلی جدیدی بنام بنی‌قیصر در کیش بود.

وی درباره جزیره کیش و بندر سیراف و چگونگی آغاز کار بنی‌قیصر چنین مینویسد:

« جزیره کیش که امروز از معظمات جزایر فارس است، و در بسیط‌افاق ذکر آن بر هر زبان سایر و در هر مکان دایره، مجلوبات بلاد سند و هند واقصیء چین و ترکستان در معرض فرض آن عرض میکنند در عهد ملك - تورانشاه بن عمادالدوله و قاورد بن جقربیک که ممالك کرمان در تحت تصرف او قائم بود، آنرا فرضه سواحل ساخت. چه در مبادی دولت آل بویه معظم‌ترین فرض در جزایر معموره سیراف بود.

شهری با فسحت رقع و وسعت بقعه، اصناف خلایق از ائمه محقق و علماء... و بلغاء و فضلا..... و اغنیاء صاحب مروت، و تجار بسیار ثروت، در آن

تمدن کرده، و مدینه فاصله شده و ترتیب ابنیه و امکنة و اسواق از کثرت ازدحام چنان بود که دکانین و حجرات و رباع. مصفف، و مطبق مشی، و ثلاث و رباع بنا کرده اند.

عضدالدوله فنا خسرو شهنشاه، سیراف را مخیم عزواقبال، و مرکز رایت سلطنت و جلال خود ساختی و از نتایج همت آسمان فرسای آن پادشاه بنائی فسیح ارکان منیع بنیان فرمود، و آنرا فیل خانه عضد گویند.

در آن تاریخ از اماجد سیراف ناخدائی بود قیصر نام، اندک بضاعت بسیار قناعت بوقتی که قیصر وجود را از میزان روح پیرداخت از وی سه پسر ماند. مهتر را نام قیس بود، و در اطلاق و تپذیر نصیحت ناپذیر، تمامت اندوخته پدر را در اندک مدتی برانداختند و بضرورت جلاء و وداع اهل و سکن بایست کرد و مولد و منشاء را بمادری پیر که داشتند باز گذاشتند و بجزیره قیس نقل کردند.»

پسران قیصر در جزیره قیس بماهگیری روزگار میگذرانند. در آن وقت در سیراف شیوه بازرگانان و ناخدایان این بود که چون عازم سفر دریا میشدند، برای آنکه دعای خیر بینوایان بدرقه راه آنان باشد، از ایشان متاع مختصری میگرفتند و باخود شهرهای دور می بردند تا بافروش آنها سودی عاید آن بینوایان گردد.

در زمانی که پسران قیصر در قیس بسختی زندگی میکردند. ناخدائی از سیراف عازم سفر شد «واز مادر قیصر بضاعتی خواست عجز حاضر شد و ایمانی مغلظه یاد کرد که از مال جهان جز گربه ای ندارد.

ناخدا از غایت کرم تا بر صفحه حال او آثار خجالتی پیدا نشود، گفت آنرا با خود در جهاز بریم تا حالی دفع حشرات و موزیات می کند چون سلامت مراجعت افتد، در مقابله آن تفقدی کرده آید عجز گربه بفرستاد، و کشتی بادبان برکشید تا بر ساحلی از اقضاء بلاد هند انجر (لنگر) انداخت.

ناخدا انواع ظرایفی که شایستگی حضرت ملوک داشت برگرفت و

متوجه آن سواد شد و طرف بعرض رسانید ساعتی برگوشه بساط بنشست ناخدا دید که پادشاه و درباریان، گیسووریش‌های خود را در لوله‌های زرین مخفی کرده‌اند در شگفت ماند. و باطراف نگریست. گله‌های بزرگ موش دید که در قصر میگردید، و چون سفره بگستردند، دید که بر سر هر کس که بر سفره نشسته، مردی چوب بدست ایستاده تا موش‌انرا براند. ناخدا باخود اندیشید که «همانا طائر دعاء آن عجز برنشینم اجابت طیران خواهد کرد و بدین وسیلت بقیه عمر خود و فرزندان از بیچارگی به آسودگی رسید....»

ناخدا بکشتی بازگشت و روز دیگر گربه را در قفسی کرده، باخود بقصر شاه آورد و در میان موشان رها ساخت. گربه در اندک مدتی موش‌انرا تارومار کرد. «پادشاه و حاضران تا نیمه روز تفرج آن گربه پلنگ صولت شیردل میکردند، و در غایت بشاشت از بازرگانان سؤال فرمودند که این چه نوع حیوانست؟ و در کدام زمین باشد؟.... گفت که این حیوان عدوموش است، و نام او پیارسی گربه است.»

ناخدا سپس داستان پیرزن بازگفت و کالای خود بفروخت و کالای تازه خریداری کرد. آنگاه «بخدمت پادشاه شتافت تا دستبوسی و وداع کند ناخدا پرسید: آیا خود او پیرزن را برای گربه‌اش کمکی کند یا پادشاه در حق او مرحمتی می‌نماید؟ پادشاه فرمود که باز گردد، که او را چیزی تعیین فرموده‌ایم و در ساحل آماده...»

ناخدا بساحل آمد، کشتی بزرگی پر از نفایس، باغلامان قوی هیکل دید. سپس بسوی سیراف بادبان کشید چون خبر ورود ناخدا به پیرزن رسید نزد ناخدا آمد و پرسید «بضاعت مزجاة او هیچ منتج فایده شده؟»

ناخدا گفت که در برابر گربه «جهازی مشحوی بانواع نعمت نامعدود... آورده‌ام و در سواحل پداشته عجز شکسته‌تر گفت، افسوس کردن برعجزه از عادت مرضیه شما معهود نبود.» ناخدا پیرزن را بساحل برد و کشتی بدو نشان داد. او نیز پسران خود را از جزیره قیس بخواست و بنی قیصر از برکت

وجود گربه‌ای بتوانائی رسیدند^{۳۵۴}.

وصاف سپس میافزاید که بنی قبصر با مادر خود از سیراف به جزیره کیش مهاجرت کردند، و در آنجا بتدریج صاحب قدرت شدند. تا بدانجا که «آنچنان قدرتی یافتند که کس را یارای مقاومت با آنان نبود. ساکنان سواحل و جزایر برای برانداختن آنان از هر صاحب شوکتی استمداد کردند ولی سودی نبردند تا دست یاری به‌سوی امیر بودلف‌جاتی سرورامراء ایران دراز کردند و عریضه بدو نوشتند.

امیر بودلف مردی بزرگوار بود و خود را از نژاد ساسانیان میدانست و حکومت او بر تمام گرمسیرات و ایراهستان وفال و کران و جم سیراف نافذ بود گروهی از خطبا و شعرا در خدمت او بودند و او را می‌ستودند. و نسخه مجموعه آن اشعار امروز موجود است. بنی قیصر بنائی رفیع بساختند و آنرا (آفریدو) نامیدند.

امام سعدالدین ارشد که امامت قیس هنوز در خاندان او است تاریخ بنی قیصر را به تفصیل نوشته است.^{۳۵۵} با آشنائی کمی که پیرامون اوضاع سیاسی و اجتماعی فارس پیدا کردیم، اکنون میتوانم به بررسی علل و اسباب فرو افتادن سیراف بپردازیم.

بنا بنوشته مورخین و جغرافیانویسان سال ۳۶۶ هجری بندر سیراف دستخوش زلزله شدیدی شد که مدت يك هفته ادامه داشت.

این زلزله اگر چه خسارت زیادی بشهر وارد آورد، اما برخلاف تصور جمعی از جغرافیانویسان و پژوهندگان قدیم و جدید سبب سقوط سیراف نگردید. سیراف پس از این زلزله بار دیگر آبادان گشت، و همچنان بزرگترین و آبادترین بندر خلیج فارس بود.

مقدسی مینویسد:

۳۵۴ - تاریخ و صاف چاپ بمبئی.

۳۵۵ - تحریر تاریخ و صاف ص ۱۰۳.

« پس خبر یافتیم که دوباره شروع ساختن شهر کردند و رسید بآنچه که بود. » چون زلزله سیراف در زمان زندگی مقدسی رخ داده و وی در همان حال کتاب خود را می‌نوشته است، در درستی نوشته وی نمیتوان تردید کرد. یاقوت در کتاب خود می‌نویسد که در زمان او، سیراف بندرگاهی برای نزدیک شدن کشتی‌ها بساحل نداشته است.

این نوشته یاقوت و بررسی‌های باستانشناسی جدید نشان میدهد، که بهنگام بازدید یاقوت از سیراف در آغاز سده هفتم هجری قسمتی از بندر سیراف بزیر آب فرو رفته است.

این فرورفتگی کرانه‌های سیراف بداخل دریا نمیتواند مربوط بزلزله سال ۳۶۶ یا ۳۶۷ ه. باشد. زیرا چنانکه دیدیم نه مقدسی و نه هیچیک از دیگر جغرافیایان بعد از او از این رویداد سخنی بمیان نیاورده‌اند.

در حالیکه این موضوع امری نیست که جغرافیایان از آن یاد نکنند. زیرا اگر کرانه‌های سیراف پس از زلزله در آب فرو رفته بود، در همان زمان سیراف بکلی متروک میشد. در حالیکه چنانکه گفتیم و خواهیم گفت سیراف ویران نگردید.

پس ویرانی سیراف در چه زمانی، چرا، و چگونه اتفاق افتاد؟ گفتیم که سبب رشد و پیشرفت حیرت‌انگیز سیراف موقعیت بسیار مناسب آن از نظر دریانوردی و رونق بازرگانی بود.

سیراف تا زمانی که موقعیت خود را از نظر دریانوردی و بازرگانی توانست حفظ کند، بصورت یک بندر مهم و پر رونق بزندگی ادامه داد، و هنگامیکه این دو رشته حیات آن گسسته شد روبرو ویرانی نهاد. سیراف تا روزگار شاهنشاهی عضدالدوله دیلمی در اوج آبادانی و ثروت بود. آنچنانکه زلزله یادشده، با همه ویرانگری نتوانست سیراف را از رونق اندازد.

با مرگ عضدالدوله و ایجاد کشمکش بین جانشینان او که سبب آغاز ضعف و ناتوانی دیالمه گردید، سیراف نیز در سراشیبی سقوط قرار گرفت.

چون آبادانی و بازرگانی همیشه در سایه امن و آرامش امکان پذیر است. بناچار پس از آغاز این کشمکش‌ها سیراف که مهمترین بندر خلیج فارس بود از خسارات و صدمات ناشی از آن بی‌بهره نماند.

آشفته‌گی اوضاع و ناامنی راهها در فارس بحدی بود که بسال ۴۴۳ هـ. که ناصر خسرو قبادیانی پس از بازگشت از مکه به مهربان در کنار دریای فارس میرسد، بسبب ناامنی راهها نمیتواند بسفر خود در فارس ادامه دهد، و بناچار از مهربان بارجان و از آنجا باصفهان میرود. «و در این تاریخ (۴۴۳ هـ.) که من بآنجا (مهربان) رسیدم این شهر بدست پسران باکالیجار بود که ملک پارس بود و من در این شهر مهربان بماندم بسبب آنکه گفتند راهمانا اینم است از آنکه پسران باکالیجار را باهم جنگ و خصومت بود و هریک سری میکشیدند و ملک مشوش کشته بود. گفتند به ارجان مردی بزرگست و فاضل او را شیخ سدید محمد بن عبدالملک گویند چون این سخن شنیدم از بسکه از مقام در آن شهر ملول شده بودم رقعۀئی نوشتم بدو واحوال خود اعلام نمودم و التماس کردم که مرا از این شهر بموضعی رساند که ایمن باشد. چون رقعۀ بفرستادم روز سوم سی‌مرد پیاده دیدم همه با سلاح بنزدیک من آمدند و گفتند ما را شیخ فرستاده است تا در خدمت تو بارجان رویم و ما را بدشواری بارجان بردند» *.

قدرت یافتن حکومت‌های محلی فارس، چون حکام شبانگاه که بجنگ با بازماندگان دیالمه پرداختند و سبب از میان رفتن آنها گردیدند نیز ضربه‌های شدیدی بر بازرگانی سیراف وارد آمد.

بررسی نوشته مورخین و جغرافیایانویسان این موضوع را ثابت میکند. چنانکه در جنگ بین ابوعلی فرزند شرف‌الدوله، و صمصام‌الدوله بر سر حکومت فارس، ابوعلی بفسا رفت و بنا بنوشته میرزا حسن فسائی «آنچه

توانست از مال رعیت برگرفت^{۳۵۶}»

همین گونه رفتار حکام آل بویه بود که سبب شد مقدسی بنویسد :

«ویرانی سیراف بر اثر ظلم مامورین آل بویه بوده است^{۳۵۷}»

از طرفی کشمکش های داخلی و جنگ خانگی بین آل بویه سبب دخالت سلاجقه در فارس شد. چنانکه در سال ۴۴۲ هـ. البارسلا بن برادر طغرل از راه مرو وارد خراسان شد، و سپس بکرمان آمد، و در فارس شهر فسا را غارت کرد و کشتاری بزرگ براه انداخت و بازگشت .

میرزا حسن فسائی مینویسد :

«نزدیک بهزار نفر از دیالمه و مردمان بسیار از شهر فسا بکشت . و سه هزار نفر را اسیر نمود و معادل هزار هزار دینار (یک میلیون) از آن شهر بغارت گرفته بشتاب عود بخراسان نمود^{۳۵۸}»

ابن بلخی در بخش مربوط بمالیاتهای فارس مینویسد :

«و پارس و این اعمال تا آخر عهد باکاليجار بر حال عمارت بود و چون گذشته شد فرزندان او پنج پسر بودند اما ابونصر کی مهترین فرزندان او بود بزودی گذشته شد بعد از پدر و ملك ابومنصور رسید و وزیرى بود معروف بصاحب عادل و نظام آن مملکت نگاه میداشت پس مفسدان ملك ابومنصور را بر آن داشتند کی این صاحب را و پسرش را ناگاه بکشت از سر جهالت و کودکی کار آن مملکت زیر بالا شدوبی مدیرماند. پس فضلویه خروج کرد و ابومنصور را و مادرش را بگرفت و هلاک کرد چنان کی شرح داده آمدست^{۳۵۹}»

سیراف که قسمت مهمی از صادرات خود را از طریق شیراز و دیگر نواحی

۳۵۶ - فارسنامه ناصری ص ۳۰ .

۳۵۷ - احسن التقاسیم ص ۴۲۲ .

۳۵۸ - فارسنامه ناصری ص ۲۲ .

۳۵۹ - فارسنامه ابن بلخی .

فارس دریافت میکرد، دیگر نمیتوانست با چنین وضعی بندرتجارتی مهمی باشد. بعلاوه قاورد پس از تصرف کرمان کوشید جزیره کیش را بصورت مرکز بازرگانی خلیج فارس در آورد.

قاورد این هدف را با از دست دادن فارس بیشتر دنبال کرد. جانشینان او نیز اینکارا جدی گرفتند. بویژه تورانشاه پادشاه سلجوقی کرمان کیش را برای جانشینی سیراف بخوبی مهیا ساخت.

وصاف مینویسد: در همین زمان بنی قیصر در کیش به حکومت رسیدند. ابن بلخی می نویسد:

« بعد از آن پدران امیرکیش مستولی شدند و جزیره قیس و دیگر جزایر بدست گرفتند، و آن دخل کی سیراف را می بود بریده گشت و بدست ایشان افتاد ۳۶۰.»

بدین سان می بینیم که واپسین ضربه را بنی قیصر یا ملوک کیش بر پیکر سیراف وارد آوردند.

همزمان با آشفتهگیهای نیمه قرن پنجم هجری در فارس، در جزیره کیش بنی قیصر که حکام محلی جزیره بودند قدرت می یافتند، و پایه های حکومت خود را از راه دریا زنی استحکام می بخشیدند.

بنی قیصر که بندر سیراف را رقیب نیرومندی برای کیش که محل حکمرانی آنها بود می دیدند، از این آشفتهگی استفاده کرده و کوشیدند که سیراف را از صورت يك بندر مهم تجارتي خارج کرده و کیش را جانشین آن سازند.

بنی قیصر که از ثروت سرشاری که نصیب بازرگانان سیرافی میشد آگاه بودند، از هیچ کوششی در راه انجام نظر خود کوتاهی نمیکردند. و چون در آن آشفتهگی و هرج و مرج نیروئی در برابر آنها وجود نداشت بزودی توانستند بمقصود برسند.

برتری کیش بر سیراف در این زمان بعلل گوناگون بود. نخست آنکه در کیش يك حکومت نیرومند تشکیل شده بود. درحالیکه در این هنگام در فارس و سراف هرج و مرج و آشفتگی حکم فرما بود.



ش ۵۴ - عطردان شیشه‌ای بدست آمده از کاوشهای سیراف - (عکس از مرکز پژوهشها و کاوشهای باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران)

دیگر آنکه کیش از نظر جغرافیائی مقدم بر سیراف و بدهانه خلیج فارس نزدیکتر بود و امرای کیش کشتی‌ها را مجبور می‌کردند که در آنجا لنگر انداخته و باراندازی کنند.

سوم آنکه حکومت کیش از نیروی دریائی نیرومندی بهره‌مند بود. پس از آنکه بنی‌قیصر در کیش قدرتی بهم رساند «در یکی از برخوردها دوازده کشتی مملو از متاع را که از هندو عمان به سواحل مکران می‌رفت تصرف کردند و امتعه آنها را به کیش بردند پس از آن چنان قدرتی یافتند که کس را یارای مقاومت با آنان نبود»^{۳۶۱}

باین ترتیب هیچ‌کس قادر نبود که از کیش بگذرد و بسیراف آید. بنی‌قیصر گذشته از تقویت روز افزون کیش، کوشیدند که بر دیگر بنادر و سواحل فارس نیز مسلط شوند. ابن بلخی می‌نویسد:

«سیراف در قدیم شهری بزرگ بودست و آبادان و مال بسیار از آنجا خاستی و تا آخر روزگار دیلم برین جهت بود بعد از آن پدران امیر کیش مستوفی شدند و جزیره قیس و دیگر جزایر بدست گرفتند و آن‌دخل کی بسیراف را می‌بود بریده گشت و بدست ایشان افتاد و رکن الدوله خمارتکین قوت و رای و تدبیر آن نداشت کی تلافی این حال کند و باین همه یک‌دوبار به سیراف رفت تا کشتیها جنگی سازد و جزیره قیس و دیگر جزایر بگیرد و هر بار امیر کیش او را تحفه فرستادی و کسان او را رشوتهادادی تا او را باز گردانندی»^{۳۶۲}.

زرکوب در شیرازنامه مینویسد:

«... از انشاء دولت سلجوقی سلطان محمد بن ملکشاه بن آلب ارسلان او (خمارتکین) را بشیراز فرستاد و بواسطه ضعف رأی و قصور تدبیری که داشت امور مملکت تنسق نمیتوانست داد و اعمال فارس باینواسطه استقامت

۳۶۱ - تحریر تاریخ و صاف ص ۱۰۲.

۳۶۲ - فارسنامه ابن‌بلخی ص ۱۳۶.

نی‌یافت. سیراف که بقديم شهری معمور بود، وجه‌خاص آل‌بویه از آنجا مرتب میکردند، بواسطه ملوک قیس که جزایر بدست فرو گرفتند و آنرا خراب گردانیدند خمارتکین دونوبت لشکر تمام ترتیب کرد و بر سیراف کشید و از تلافی آن عاجز ماند هر نوبتی بتحفه چند محقر از مال خشنود می‌گشت و باز میگردد ۳۶۳».

این نوشته‌ها بخوبی ناتوانی حکومت فارس را برای حمایت از بزرگترین بندر بازرگانی خود نشان میدهد.

گفتیم که در آشفته بازار سیاسی پایان سده پنجم در فارس، بنی‌قیصر توانستند کیش را بسرعت وبدون دردسر جانشن سیراف سازند. پس از کشته شدن فضلوویه شبانکاره در سال ۴۶۴ ه. مدتی فارس بدون حاکم ماند تا سرانجام به سال ۴۶۶. رکن‌الدوله خمار تکن از طرف ملک‌شاه بحکومت فارس رسید.

«وبعهد کریم جلالی سقاۃ‌الله رکن‌الدوله داشت و تدبیر کارهاندانستی کردن اما با اینهمه امنی بود و عمارتی میکردند باز بروزگار فتور در سال دوبار تاختن شبانکاره بودی از یک‌جانب و تاختن ترک و ترکمان از دیگر جانب و آنچه یافتندی بغارت بردندی و بر سری مردم را مصار کردند تا یکبارگی مستأصل شدند ۳۶۳».

وی مردی شایسته و کاردان نبود و بگفته ابن بلخی «قدرت رأی و تدبیر آن نداشت که تلافی این حال کند.» باین‌همه کوشید تا بایجاد نیروی دریائی جزیره کیش را بگیرد، و راه بازرگانی سیراف را باز نگاهدارد. اما امیران کیش از ناتوانی او بهره بردند و او را در مقابل دادن رشوه خریدند.

سرانجام بنی‌قیصر نه‌تنها راه بازرگانی سیراف را بستند، بلکه بر سیراف نیز مسلط شدند.

۳۶۳ - شیرازنامه زرکوب ص ۴۲.

۳۶۴ - فارسنامه ابن‌بلخی ۱۳۳.

و «بعاقبت چنان شد که یکی از خانان او ابوالقاسم و سیراف نیز بدست گرفت و بهردوسه سال کی لشگری را آنجا فرستادی ورنجها کشیدندی ازوی چیزی نتوانستندی ستدن ۳۶۵».

بدین ترتیب یازرگانان دیگر کالاهای خود را بسیراف نمی بردند، و برای خرید کالا نیز کمتر بسیراف میرفتند. بدین سان بازرگانی سیراف تنها به ورود پاره ای از کالاهای مورد نیاز فارس محدود گردید. «و چون حال آنجا برین گونه بود و هیچ بازرگانی بسیراف کشتی نیارست آورد، از بهر ایمنی راه یکرمان یا مهربان یا دروق و بصره او کردند و بر راه سیراف جز چرم زرافه * واسبابی که پارسیانرا بکار آید نیاوردند و از این سبب خراب شد ۳۶۶».

پایان سده پنجم هجری، پایان زندگی افسانه آمیز بندر سیراف، و آغاز شکوه و رونق کیش بود. نه تنها راه های دریائی به کیش پایان میگرفت و یا آغاز میگردد، بلکه راه بزرگ بازرگانی شیراز بسیراف نیز بسوی کیش تغییر سو داد. راه تازه متوجه هزو گردید که بندری در برابر جزیره کیش بود. این راه را ابن بلخی چنین شرح داده است :

واز شیراز تا سیراف بر راه فیروز آباد هشتادوشش فرسنگ .

منزل اول کفره پنج فرسنگ .

منزل دوم کوار پنج فرسنگ .

منزل سوم خنیققان پنج فرسنگ .

منزل چهارم فیروز آباد هفت فرسنگ

منزل پنجم صمکان هشت فرسنگ .

منزل ششم هبرك هفت فرسنگ .

۳۶۵ - فارسنامه ابن بلخی ۱۳۶ .

۳۶۶ - فارسنامه ابن بلخی .

* - « پوست وی سخت بود ، از آن جوشنها سازند ، آهن بوی کار نکند »

ص ۵۶۹ عجایب المخلوقات و

منزل هفتم کارزین پنج فرسنگ .

منزل هشتم لاغر هشت فرسنگ .

منزل نهم کران هشت فرسنگ .

منزل دهم چهار منزل از کران تا سیراف سی فرسنگ ^{۳۶۷}»

ابن بلخی در جای دیگر در شرح راه شیراز به سیراف می نویسد .

«خنیفقان دیهی بزرگ است و بر سر راه فیروزآباد است و آنرا پیاری
خفافگان خوانند و از آنجا تا فیروزآباد سخت راه دشوار است. تنگها و کوهستان
درشت و لگام گیرها است و آن راه مخوف باشد از پیاده دزد و هواء آن سردسیر
است معتدل و منبع رود برازه کی رود فیروزآباد است از آنجا است و مردم آنجا
کوهی طبع باشد اما در این ایام همایون خلدها الله آن راه و غیر آن ایمن است و
کس رازهره نیست کی فسادی کند ^{۳۶۸}»

مسیر این راه تا شهر فیروزآباد همان مسیر پیشین بود، اما از فیروزآباد
بسوی جنوب غرب متوجه میشد .

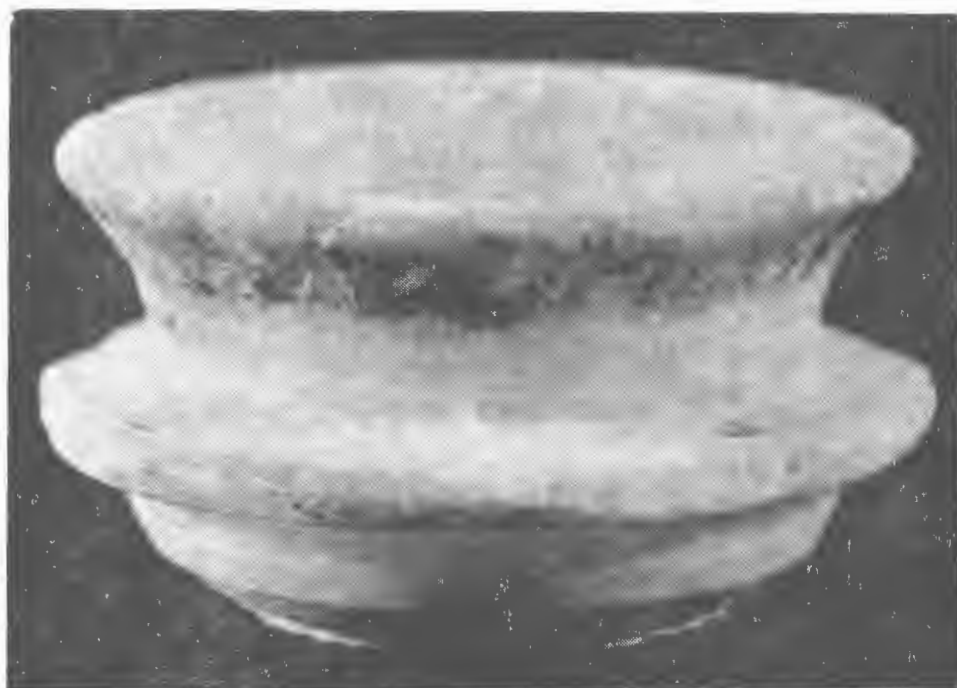
از فیروزآباد راه تازه به کارزین و لاغر میرفت. در لاغر راه بدو شاخه
تقسیم میشد. شاخه ای بطرف هزو و شاخه دیگر متوجه کران و سیراف میگردد.
بدین سان راه شیراز بسیراف نزدیک به یک برابر و نیم افزایش یافت .

بدین ترتیب ملوک کیش (بنی قیصر) بباستن راه کشتی ها و جلوگیری از
ورود آنها بسیراف، در حقیقت راه تنفس و زندگی سیراف را بستند. و چون
سیراف بجزاز راه تجارت درآمد دیگری نداشت روبرویرانی نهاد .

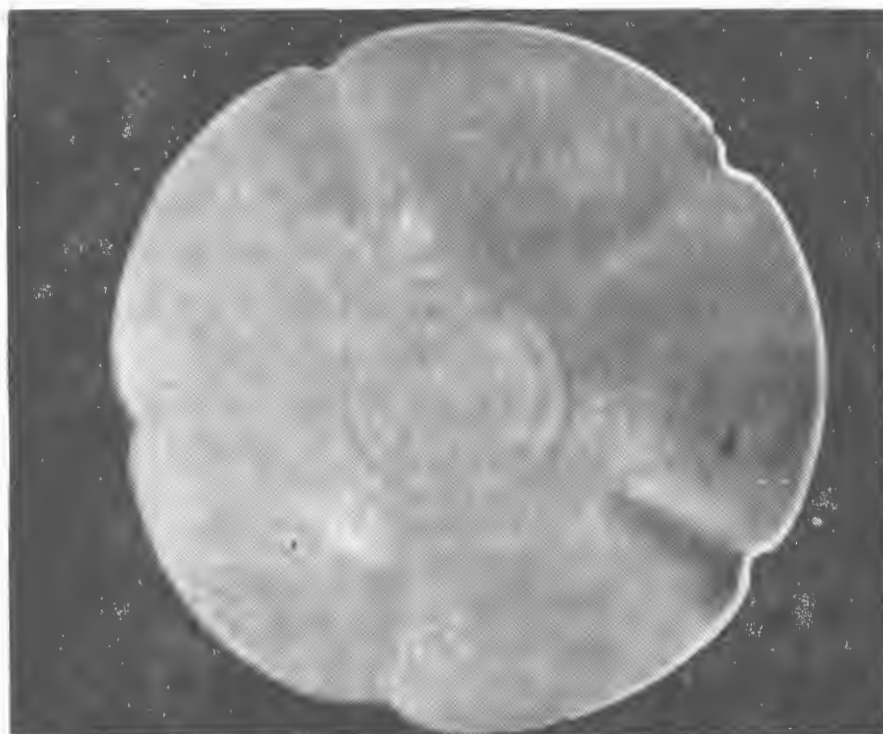
در فاصله سالهای نگارش فارسنامه ابن بلخی، یعنی دهه اول سده ششم
تا سفر یاقوت بسیراف یعنی آغاز سده هفتم ه . دانستنی های ما در باره سیراف
بسیار نارساست. بنظر میرسد بهمان نسبت که کیش روباآبادانی و پیشرفت میرفت،
سیراف روبرویرانی می نهاد .

۳۶۷ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۳ .

۳۶۸ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۴ .



ش ۵۵ - ظرف سنگی - بدست آمده از کاوشهای سیراف (عکس از مرکز پژوهشها و کاوشهای باستان‌شناسی و تاریخ‌هنر ایران)



ش ۵۶ - کاسه سفالی لعابدار بدست آمده از کاوشهای سیراف - (عکس از مرکز پژوهشها و کاوشهای باستان‌شناسی و تاریخ‌هنر ایران)

حکومت بنی‌قصر نیز روز بروز نیرومندتر میشد .
حمایت خلفای بغداد بویژه الناصرالدین الله (۵۷۵ - ۶۲۲ هـ) در
نیرومندی سیاسی بنی‌قیصر بسیار مؤثر بود . نام عده‌ای از پادشاهان بنی‌قیصر
را و صاف در کتاب خود آورده است. که عبارتند از:

ملك جمشيد

ملك شاه

ملك تاج‌الدین

ملك قوام‌الدین

ملك سلطان

یکی دیگر از پادشاهان کیش ملك غیاث‌الدین است که توانست در سال
۶۰۶ هـ . امیر عیونی بحرین را بامضای قراردادی مجبور سازد که حق سیادت
پادشاه را بر بحرین مسلم میساخت ^{۳۶۹} .»

حکومت یکصد و بیست ساله ملوک‌کیش که تا سال ۶۲۵ هـ . دوام یافت ،
پایه‌های خود را چنان استوار کرد که از استقلال کامل برخوردار شد .
درآمد اقتصادی بسیار و نیروی نظامی بویژه ناوگان نیرومند دریائی از
اسباب قدرت این حکومت محلی بود .

تا آنکه سرانجام در سال ۶۲۵ هجری اتابك ابوبکر بن سعد حکومت
ملك سلطان پادشاه کیش را واژگون کرد. و صاف می‌نویسد که بنی‌قیصر بخشی
از بنادر فارس را بادادن هدایا و تحف از حکومت فارس گرفته بودند. بنی‌قیصر
در برابر بحکومت فارس مالیات این بنادر را می‌پرداختند . در زمان اتابك
سنقر بن مودود (۵۴۳ - ۵۵۷ هـ) بنی‌قیصر کوشیدند که بقیه بنادر را بدست
آورند و دراینکار نیز موفق شدند. اما پس از مدتی بنی‌قیصر از دادن مالیات
خود داری کردند. اتابك ابوبکر بن سعد (۶۵۸ - ۵۶۲۳) از این سرکشی
بنی‌قیصر خشمگین شد، و در سال ۶۲۵ هـ . بر آن شد که حکومت ملك سلطان

و افسین پادشاه کیش را سرنگون سازد. اما اتابک خود از نیروی دریائی بی بهره بود. ابونصر علی بن کیقباد حاکم هرمز در رسیدن به این هدف اتابک را یاری کرد. سرانجام در سال ۶۲۶ هـ. بکیش حمله کرد و ملک سلطان بقتل رسید و حکومت یکصد و بیست ساله بنی قیصر واژگون گردید (۳۷۰).

گفتیم که آگاهی ما در پیرامون سیراف در سده ششم بسیار نارساست از نوشته های یاقوت مبنی بر نبودن لنگرگاه، و کمی فاصله بین دریا و کوه چنین برمی آید که قسمت بزرگی از شهر سیراف در زمان یاقوت بزرآب رفته بود.

اما اینکه این حادثه چه زمانی رخ داده است روشن نیست. زیرا هیچیک از جغرافیایان و نویسان از آن یاد نکرده اند.

سبب آنهم روشن است زیرا از آغاز قرن ششم هجری، سیراف ارزش و اهمیت خود را بعنوان بندر بازرگانی خلیج فارس از دست داده بود. و حوادثی که در آن میگذشت از نظر مورخین و جغرافیایان دور بود.

پیشرفت دریاب داخل سیراف و فرو رفتن قسمتی از شهر، از جمله بندرگاههای آن پداخل آب دریا، بایستی بعد از نوشته شدن فارسنامه ابن بلخی (۵۰۲-۵۱۰ هـ) روی داده باشد، نه بهنگام زلزله سال ۳۶۷ هجری.

شاید سبب این فرو رفتگی در آب زلزله دیگری بوده که در سده ی ششم هجری (یعنی زمانی بین نگارش فارسنامه ابن بلخی و دیدار یاقوت از سیراف) رخ داده است. بدین سان سیراف که قرن ها چون مروارید درخشانی در کنار خلیج فارس میدرخشید ویران گردید، و جزیره کیش جانشین آن شد.

بنابرین در آغاز سده هفتم، کشتی ها نمی توانستند در سیراف پهلو بگیرند، و بنا بنوشته یاقوت درنابند که خلیجی بسیار مناسب از نظر پهلو گرفتن کشتی ها بود متوقف میشدند. بنابرین رفت و آمد از راه دریا بوسیله قایق های کوچک انجام میشده است.

راه زمینی شیراز بسیراف نیز چنانکه گذشت تغییر یافته بود. اما باوجود این سیراف هنوز خالی از مردم نبود.

یاقوت می‌نویسد ساکنین سیراف در زمان او جمعی مردم فقیر بودند، که تنها عشق بوطن آنها را در سیراف نگاهداشته بود. فقری که یاقوت وصف کرده مورد تردید پژوهندگان معاصر، چون دکتر وایت هاوس و آقای ژان اوبن قرار گرفته است. این تردید برپایه کاوشهای باستانشناسی و آثار بدست آمده، چون سقف آویزها و ظروف سده ششم و ظرفهای سفالی سده هفتم هجری که از شمال ایران یا سوریه بسیراف وارد میشده قرار دارد.

باید یاد آورد شد که اظهار نظر یاقوت در مورد خرابی شهر، و یا وجود مردم فقیر در سیراف امری نسبی بوده است.

یاقوت که نوشته جغرافیایان پیش از خود، چون استخری و مقدسی را درباره ثروت و بزرگی و زیبایی سیراف را خوانده بود، انتظار داشت که با آنچه در ذهن خود از این شهر مجسم میکرد روبرو شود اما چنین نشد.

و این برای یاقوت شگفت‌انگیز بود. تاجائی که در باره نوشته استخری در مورد وسعت شهر سیراف شك کرده است.

فقری را که او توصیف میکند باید با ثروتی که استخری یاد میکند مقایسه کرد.

بروزگار یاقوت حتی پس از او در آغاز سده هشتم ه. هنوز سیراف کاملاً متروک نشده بود. کار دادوستد مروارید در سیراف هنوز رایج بود. و مروارید را از بحرین و کیش به سیراف می‌آوردند و در آنجا سوراخ و منظم کرده به رشته کشیده و خرید و فروش میکردند، و بدورترین نقاط دنیا میبردند. این موضوع را نویسنده کتاب عرایس الجواهر در داستان در یتیم در فصل مروارید یاد میکند^{۳۶۸}.

کاوشهای باستانشناسی اخیر نشان میدهد، که بر ویرانه‌های مسجد بزرگ

سیراف که بایستی در فاصله سده سوم و چهارم هجری بنا شده باشد، مسجد كوچك دیگری ساخته‌اند که بنا بنوشته دکتر وایت‌هاوس بایستی مربوط بسده هفتم هجری باشد. گذشته از آن در این بررسی‌ها و کاوشها آثار بناهای سده پانزدهم میلادی (نهم هجری) همراه با سکه‌های این دوره بدست آمده است. این نشان‌دهنده مسكون بودن سیراف تا سده نهم هجری است. آقای ژان او بن می‌نویسد :

« در سال ۱۵۲۸ م. (که برابر است با سال ۹۳۵ هـ.) تن‌ریرو در باره شیلاو چنین می‌گوید: قصبه‌ایست بزرگ و عالی که در آنجا رؤسای فالی مقداری زیادی خدمه و توپخانه دارند و از آن خوب محافظت مینمایند و همه چیز بحد وفور در آنجا یافت میشود^{۳۶۹}. »

آقای ژان او بن می‌نویسد که در سال ۱۵۹۰ م. که برابر با ۹۹۹ هجری است گاسپار و بالبی از شیلاو نام می‌برد. آقای او بن بدون آنکه توضیحی درباره آن بدهد، نتیجه‌می‌گیرد که آغاز زوال شیلاو برابر، اواخر سده ۱۶ میلادی است. آقای او بن سپس در مقاله خود چند اظهار نظر کرده که سیراف در سده چهاردهم تا شانزدهم میلادی (برابر با سده هشتم تا دهم هجری) بویژ پس از فرو افتادن کیش، مجدداً مقام و منزلت خود را باز یافته است. این دانشمندان ارجمند هیچگونه مدرک یا سند تاریخی و یا باستانشناسی ارائه نکرده است، که نشان‌دهنده این بازگشت رونق باشد. بعلاوه او می‌نویسد که لشکریان صفوی که در آغاز قرن ۱۷، برهبری یکی از رؤسای فال بقصد حمله به بحرین در حرکت بودند، در بند عسلو بجای بندر شیلاو سوار کشتی شدند .

(منظور از این رئیس فالی معین‌الدین فالی است که در سال ۱۰۱۱ هجری بحرین را متصرف شد.)

۳۶۹ - مقاله بقایای شیلاو و جاده خلیج فارس آقای ژان او بن مجله ایران سال ۱۹۶۹ . از آقای دکتر فیروز باقرزاده مدیر محترم مرکز کاوشها و پژوهشهای باستانشناسی و تاریخ هنر ایران برای دریافت ترجمه این مقاله سپاسگزارم .

در این باره باید یادآور شویم که پس از آنکه پرتقالیها در سال ۹۲۷هـ. بحرین را متصرف شدند، در زمان حکومت الله وردیخان در فارس، رکن الدین مسعود فالی که برادر وزیر فیروزشاه حاکم بحرین بود، از طریق معین الدین فالی از بیگریگی فارس درخواست کرد که پرتقالیها را از بحرین براند. الله وردیخان نیز این امر را به معین الدین فالی وا گذاشت. او باجمعی از لشکریان فال واسیر و دیگر نواحی گرمسیر جنوب فارس بر بحرین حمله برد، و در سال ۱۰۱۱ هجری بحرین را متصرف شد. و در همن جنگ بود که مجروح گردید و درگذشت. اما اینکه چرا معین الدین فالی سپاه خود را در بندر عسلویه بکشتی نشاند بدان سبب بود که سیراف لنگرگاهی نداشت که کشتی های بزرگ و کوچک در آن پهلو بگیرند.

عسلویه در شرق طاهری است و لنگرگاه آن در رأس نابند قرار دارد، که روبروی بحرین است که این همان بندری است که یاقوت از آن یاد میکند. بنابراین شگفتی آقای ژان اوین در این مورد درست نیست. نه تنها در آغاز سده یازدهم هجری سیراف دارای لنگرگاه مناسب برای پهلو گرفتن کشتی نبود، بلکه از آغاز سده هفتم هجری این وضع در سیراف وجود داشت. چنانکه یاقوت صریحاً این موضوع را یادآور شده است.

یکی از علل سقوط سیراف همانگونه که گفتیم پیشروی دریا بسوی این بندر، و شکستن دیوارهای ساحلی بسبب زلزله در سده ششم هجری بوده است. چه اگر سیراف از نظر طبیعی قادر بود دوباره بندری مناسب برای پهلو گرفتن کشتی ها باشد. پس از قدرت یافتن امرای فالی و فرو افتادن کیش مجدداً تجدید حیات میکرد.

و اینکه فالی ها با همه قدرتی که در کیش و هرمز و بحرین داشتند نتوانستند دوباره سیراف را زنده کنند بهمین سبب بود.

چنین بود داستان سقوط سیراف بندری که روزگاری چشم و چراغ خلیج فارس بود.

فهرست منابع و مآخذ

۱ - کتابهای فارسی و عربی :

آ

آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان - احمد اقتداری - انجمن آثار ملی - ۱۳۴۸ .
آثار العجم - فرصت الدوله شیرازی - چاپ بمبئی - ۱۳۱۴ .
آریامهر - دکتر صادق کیا - وزارت فرهنگ و هنر - ۱۳۴۷ .

الف

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم - مقدسی - لندن - ۱۹۰۹ - م .
اسلام در ایران - ای . پ .
پطروشفسکی: ترجمه کریم کشاورز . ۱۳۵۰ .
اقلیم پارس - سید محمد تقی مططفوی - انجمن آثار ملی - ۱۳۴۳ .
ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن - ترجمه دکتر محمد معین - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۳۶ .
ایران در زمان ساسانیان - کریستنسن

ترجمه رشید یاسمی ۱۳۱۷ .
ایران کنونی و خلیج فارس - نورزاده بوشهری .

ب

البلدان - احمد بن یعقوب (یعقوبی) -
دکتر محمد ابراهیم آیتی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۷ .

ت

تاریخ اجتماع ایران در عهد باستان - دکتر محمد جواد مشکور -
دانشرای عالی - ۱۳۴۷ .
تاریخ اکتشافات جغرافیائی - اوریان اولسن - ترجمه مهندس - رضا مشایخی - ۱۳۳۵ .
تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم - چند ایران شناس شوروی - ترجمه کریم کشاورز - مؤسسه تحقیقات اجتماعی ۱۳۴۹ .
تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی - اشپولر - ترجمه دکتر جواد فلاطوری - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۹ .

ابن سینا - ۱۳۴۲ .

ح

حبیب‌السیر - خواندمیر - خیام
۱۳۳۳ .
حدود العالم من المشرق الى المغرب -
بکوشش دکتر منوچهر ستوده -
دانشگاه تهران - ۱۳۴۰ .

خ

خاندان نوبختی - عباس اقبال -
طهوری - ۱۳۴۵ .
خطوط برجسته داستانهای ایران قدیم
حسن پیرنیا - ۱۳۰۷ .
خلیج فارس - ویلسن - ترجمه
محمد سعیدی .

د

دریانوردی ایرانیان - اسماعیل‌رئین
۱۳۵۰ .
دریانوردی عرب - جرج - ف -
حورانی - ترجمه دکتر محمد -
مقدم ۱۳۳۸ .
دیوان فرخی - فرخی سیستانی -
بکوشش دبیرسیاقی - اقبال ۱۳۳۵ .

ذ

ذیل تجارب‌الامم - ابی شجاع محمدبن -
الحسین (ظهیرالدین الروذراوری)
لندن ۱۹۲۱ .
ذیل سلسله‌التواریخ - ابوزید سیرافی -
محمد لوی عباسی - گوتمبرگ
۱۳۳۵ .

ر

رسوم دارالخلافه - بتصحیح و حواشی

تاریخ بخارا - ابوبکر محمدبن جعفر
نرشخی - تصحیح مدرس‌رضوی -
۱۳۱۷ .

تاریخ بیهقی - ابوالفضل بیهقی -
بکوشش سعید نفیسی - سنائی
تاریخ پیامبران و شاهان - حمزه‌بن -
حسن اصفهانی - ترجمه دکتر جعفر
شعار - بنیاد فرهنگ ایران -
۱۳۴۶ .

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی -
دکتر ذبیح‌الله ضفا - دانشگاه
تهران ۱۳۳۶ .

تاریخ گزیره - حمدالله مستوفی -
بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی
امیرکبیر - ۱۳۳۹ .

تاریخ طبری - بنگاه ترجمه و نشر
کتاب - ۱۳۴۵ .

تاریخ و صاف - شرف‌الدین عبداللہ بن
فضل‌الله شیرازی - بمبئی .

تاریخ یعقوبی - احمدبن یعقوب -
دکتر ابراهیم آیتی - ۱۳۴۷ .

تاریخ یهود - حبیب‌لوی .
تبدیل تاریخ‌سالهای میلادی به هجری
و یابکس - بانضمام رساله تطبیقیه
مرحوم استاد عبدالغفار نجم‌الدوله -
تألیف محمد مشیری .

تجارب‌الامم - ابن مسکویه - تصحیح
ه . ف . آمد روز - لندن ۱۹۲۱ .

تجارب السلف هندوشاه نخبجوانی -
بکوشش عباس اقبال .

تحریر تاریخ و صاف - عبدالحمید -
آیتی - بنیاد فرهنگ ایران -
۱۳۴۶ .

ج

جهان‌نامه - محمدبن نجیب بکران -
بکوشش دکتر امین ریاحی -

شداالازار فی حطالاوزار عن زوارالمزار
معین الدین ابوالقاسم شیرازی -
بکوشش محمد قزوینی - عباس -
اقبال ۱۳۲۸ .
شگفتیهای جهان باستان - سلیمان -
ترجمه محمدلوی عباسی - گوتمبرگ
۱۳۳۵ .
شیرازنامه - ابوالعباس احمد بن الخیر
زرکوب شیرازی - بکوشش دکتر
بهمن کریمی ۱۳۱۰ .

ع

عایشه - کورت فریشر - ذبیح الله -
منصوری - خواندنیها .
عرایس الجواهر و نفایس الاطایب
ابوالقاسم عبدالله کاشانی -
بکوشش ایرج افشار - انجمن
آثار ملی - ۱۳۴۵ .
عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات
محمد بن محمود بن احمد طوسی
سالماتی - بکوشش دکتر منوچهر -
ستوده - ۱۳۴۵ .
عجایب النهد - ناخدا بزرگ شهریار
رامهریزی - ترجمه محمد ملک زاده
۱۳۴۸ .

ف

فارسنامه ابن بلخی - بکوشش
لسترنج - نیکلسون - لندن ۱۹۲۱ .
فارسنامه ناصری - میرزا حسن حسینی
فسائی - سنائی - ۱۳۱۳ .
فتوح البلدان - احمد بن یحیی -
بلاذری - ترجمه دکتر آذرنوش
۱۳۴۶ .
فردوس المرشدیه فی السرار الصمدیه -
محمود بن عثمان - بکوشش ایرج -
افشار - طهوری ۱۳۳۲ .

میخائیل عواد - ترجمه محمد -
رضا شفیعی کدکنی - ۱۳۴۶ .
روضه الصفا - خاوند شاه - خیام
۱۳۳۹ .
راهنمای مذهب شافعی - حاج سید
محمد شیخ الاسلام - کردستان -
دانشگاه تهران ۱۳۳۷ .
ری باستان - دکتر حسین کریمان -
انجمن آثار ملی - ۱۳۴۵ .

س

السامی فی الاسامی - ابوالفتح احمد بن -
محمد میدانی - بنیاد فرهنگ ایران
۱۳۴۵ .
سرزمینهای خلافت شرقی - لسترنج -
ترجمه محمود عرفان - بنگاه ترجمه
و نشر کتاب - ۱۳۳۷ .
سفرنامه ابن بطوطه - ترجمه محمد -
علی موحد - ۱۳۳۷ .
سفرنامه ابودلف - در ایران - ترجمه
ابوالفضل طباطبائی - ۱۳۴۲ .
سفرنامه ناصر خسرو - بکوشش محمد -
دبیر سیاقی - زوار ۱۳۳۵ .
سلسله التواریخ - سلیمان - محمد -
لوی عباسی - گوتمبرگ ۱۳۳۵ .
سمینار خلیج فارس - اداره کل
انتشارات و رادیو .
سیرالملوک - خواجه نظام الملک -
بکوشش هیوبرت دارک - بنگاه
ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۷ .
سیرالملوک - خواجه نظام الملک -
باحواشی علامه قزوینی - بکوشش
مدرس چهاردهی - زوار ۱۳۴۴ .
ش
شاهنامه فردوسی - چاپ بروخیم -
۱۳۱۴ .

معجم البلدان - یاقوت حموی -
بیروت ۱۹۶۰ .
مقدمه ابن خلدون - پروین گنابادی -
بنگاه ترجمه و نشر کتاب .
الملل والنحل - شهرستانی - ترجمه
ابوالفضل صدر ترکه اصفهانی -
بتصحیح محمدرضا جلالی نائینی
(ج ۲) ۱۳۳۵ .

ن

تزهرت القلوب - حمدالله مستوفی -
بکوشش محمد دبیرسیاقی - طهوری
۱۳۳۶ .
نظام التواریخ - بتصحیح دکتر بهمن
کریمی .

و

الوسیله الی نیل الفضیله - ابن حمزه .
وندیداد ترجمه سید محمدعلی حسنی
(داعی الاسلام) حیدرآباد - ۱۳۲۷ .

ه

هزارمزار - معین الدین ابوالقاسم -
جنید بن محمود شیرازی - ترجمه
عیسی بن جنید - احمدی شیرازی
۱۳۲۰ .

۲ - مجلات و نشریات فارسی :

بررسی های تاریخی (مجله) شماره
۶ سال ۱۳۴۶ - فرمان نویسی
در دوره صفویه - از نویسنده .
بررسی های تاریخی (مجله) شماره
۱ سال ۱۳۴۸ - راهنما - از
نویسنده .

الفرق بین الفرق - عبدالقاهر بغدادی -
ترجمه دکتر محمد جواد مشکور -
امیر کبیر ۱۳۴۴ .
فرهنگ پهلوی - دکتر بهرام فره وشی
بنیاد فرهنگ ایران - ۱۳۴۶ .
فرهنگ جغرافیائی ایران - ستاد ارتش .
فرهنگ واژه های فارسی در زبان
عربی - محمدعلی امام شوشتری -
انجمن آثار ملی - ۱۳۴۷ .
الفهرست - محمد بن اسحاق ندیم وراق
ترجمه م. رضا تجدد - ۱۳۴۶ .

ز

کامل ابن اثیر - ترجمه عباس
خلیلی - علمی .
کیانیان - آرتور کریتسنسن - ترجمه
دکتر ذبیح الله صفا - بنگاه ترجمه
و نشر کتاب - ۱۳۴۳ .

م

مجمل التواریخ والقصص - بکوشش
ملك الشعراء بهار - کلاله خاور -
۱۳۱۸ .
مختصر البلدان - ابوبکر احمد بن -
اسحاق همدانی - (ابن فقیه) ترجمه
ح - مسعود - بنیاد فرهنگ -
۱۳۴۹ .

مروج الذهب و معادن الجواهر -
ابوالحسن علی بن حسین مسعودی -
ترجمه ابوالقاسم پاینده - بنگاه
ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۴ .
مسالك و ممالك - ابواسحق ابراهیم
استخری - بکوشش ایرج افشار -
بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۰ .
مطالعاتی درباره بحرین و خلیج فارس
عباس اقبال - چاپخانه مجلس -
۱۳۲۸ .

۳ - کتابهای خارجی :

Archaeological Reconnaissances .
 Sir Aurel Stein 1937
 Persian Navigation Hadi Hasan
 London 1928

۴ - مجلات و نشریات خارجی :

Artibus Asia Vo. 11 1948
 Iran Vo. 6.7.8. 9-10
 Iranica Antiqua Vo. I 1967

گزارشهای باستانشناسی ج - سال ۱۳۳۴
 بنای تاریخی بقعه بی‌بی شهربانو در
 ری - سید محمد تقی مصطفوی
 یادگار (مجله) - شماره ۴ سال دوم -
 سیراف - عبال اقبال .
 آثار ایرن ج ۱ - ابرکوه مسجد
 جامع - اندره گذار - ترجمه
 رشید یاسمی .
 نوبهار (مجله) سال ۱۳۰۱ .
 نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان -
 آثار و سنن پیش از اسلام در اماکن
 متبرک اسلامی - سید محمد تقی -
 مصطفوی شهریور ۱۳۴۷ .
 گزارش کاوشهای باستانشناسی سیراف
 سال ۱۳۵۱ - حسین بختیاری .

فهرست نام گمان

- آذرتاش : ۱۰۶ .
 آلب ارسلان : ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۶۱ .
 آزاده : ۱۳۰ .
 آندولوزی : ۱۶۹ .
 آن فاهین : ۱۸۸ ، ۲۰۰ .
 آی تسینگ : ۱۸۸ ، ۲۰۰ .
 آیتی : ۱۷ ، ۱۸۷ .
- الف
- ابراهه : ۲۳ .
 ابراهیم بن سیار النظام : ۹۹ .
 ابن اثیر : ۳۷ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۹ .
 ابن بابویه : ۱۴۸ ، ۱۵۷ .
 ابن بطوطه : ۱۵۶ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ .
 ابن بلخی : ۱۴ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۳۷ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۴۶ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲ .
 ۲۵۳ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ .
 ۲۶۷ ، ۲۷۰ .
 ابن حمزه : ۱۴۸ .
 ابن حوقل : ۱۲ ، ۱۸۵ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ .
 ۲۳۰ ، ۲۳۲ .
- ابن خابط : ۷۶ ، ۸۳ ، ۸۹ .
 ابن خردادبه : ۱۱ .
 ابن خلدون : ۲۱۲ .
 ابن دیصان : ۶۹ ، ۷۰ .
 ابن رشد : ۱۴۸ .
 ابن سینا : ۱۰۴ ، ۱۷۸ .
 ابن سیره : ۲۰۳ .
 ابن فقیه : ۱۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۱۳۰ .
 ابن القاسم : ۹۷ .
 ابن قدامه : ۱۴۸ .
 ابن هبار : ۲۲۰ .
 ابن ماموم سیرافی : ۲۴۱ .
 ابن مسکویه : ۱۱۵ .
 ابن مقفع : ۶۶ ، ۷۰ .
 ابن ندیم : ۸۱ ، ۸۳ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۲۳۷ .
 ابن وهاب : ۲۱۹ ، ۲۲۰ .
 ابواسحاق (شیخ) : ۱۳۱ ، ۱۵۴ .
 ابواسحاق سیار (نظام) : ۷۵ ، ۷۶ .
 ابوالبشر ثمامه بن اشرس : ۸۱ .
 ابوبکر : ۱۵۴ ، ۱۹۵ .
 ابوبکر احمد بن عدر سیرافی : ۲۳۰ .
 ابوبکر محمد بن جعفر : ۱۲۵ .

- ابوبکر محمد بن عبدالکریم : ۱۳۲، ۱۵۴.
 ابوحنیفه (واحد بن عطا) : ۵۸، ۷۴.
 ابوالحسن (خیاط) : ۸۳، ۸۴.
 ابوالحسن اشعری : ۹۱، ۹۲.
 ابوالحسن علی بن شادان : ۵۱.
 ابوالحسن نیشابوری : ۱۶۸.
 ابودلف خزرچی : ۱۲۹.
 ابودلف جانی : ۲۵۸.
 ابوزهر برختی : ۵۰، ۲۴۲.
 ابوزید : ۱۱، ۴۶، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱.
 ابوسعید : ۲۴۹.
 ابوسعید سیرافی : ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰.
 ابوسهل الهلال : ۸۰.
 ابوالعباس : ۹۴.
 ابو عبدالله کرام : ۱۲۹.
 ابوعلی : ۲۶۰.
 ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی : ۹۱، ۸۵.
 ابو الفرج محمد بن العباس : ۲۲۸.
 ابو الفرج جوزی : ۱۰۳، ۱۷۸.
 ابو الفرج بن عباس : ۱۸۳.
 ابو الفدا : ۱۷.
 ابو الفوارس : ۲۴۸.
 ابو القاسم : ۹۷، ۲۲۶.
 ابو القاسم عبدالله بن احمد بلخی : ۸۵.
 ابو القاسم عبدالله بن احمد کعبی : ۹۱.
 ابو القاسم عبدالله کاشانی : ۲۹، ۲۲۱.
 ابو کاظم سیرافی : ۲۴۲.
 ابو کالیجار : ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۱.
 ابولیت سمرقندی : ۱۶۶.
 ابو محمد بن معروف : ۲۳۷.
 ابو مسلم : ۷۰.
 ابو منصور (فولادستون) : ۲۴۹، ۲۶۱.
 ابو منصور (مردار) : ۸۰.
 ابو منصور بهرام شیرازی : ۲۵۰.
 ابو موسی اشعری : ۱۱۷.
 ابو نصر : ۲۶۱.
 ابوهاشم جبائی : ۷۲، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۳.
 ابو الهذیل علاف : ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۹۹.
 ابو یعقوب یوسف بن الشحام : ۸۵.
 ابو یوسف : ۹۶.
 ابو یونس اسواری : ۵۸، ۷۸.
 اتابک ابوبکر بن سعد : ۲۶۹.
 اتابک بزایه : ۲۳۹.
 اتابک چاولی : ۲۵۲، ۲۵۴.
 اتابک سنقر بن مودود : ۲۶۹.
 احمد : ۲۰۳.
 احمد (رهبان) : ۲۸، ۲۰۹.
 احمد بن ابی دواد : ۹۰.
 احمد بن خابط : ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۱۷۷.
 احمد بن سالم سیرافی : ۲۴.
 احمد بن غیسان فالی : ۲۲۴.
 احمد بن علی بن منیر : ۲۴۱.
 احمد بن محمد : ۱۳۹.
 احمد بن محمد بن نصر : ۱۵۲.
 احمد حنبل : ۹۰.
 احمدخان بهادر : ۹۱.
 احمد عالم : ۱۵۴.
 اردشیر : ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۱۰۵، ۱۸۰.
 ارسطو : ۹۹.
 استاسیس : ۷۰، ۹۹.

- استخری : ۶ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۷ ، ۳۳ ، ۴۴ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۷ ، ۱۰۹ ، ۱۳۱ ، ۱۳۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۵ ، ۲۱۲ ، ۲۲۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ، ۲۷۱ .
- اسحق ترك : ۷۰ .
- اسرائیل بن موسی : ۱۱۶ .
- اسواری : ۶۶ ، ۷۶ ، ۷۸ .
- اشپولر : ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۶۳ .
- اشتین : ۳۸ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۳۹ ، ۱۴۲ .
- اشهب : ۹۷ .
- اصمعی : ۴۴ ، ۲۱۰ .
- افسر : ۴۸ .
- افشار : ۶ ، ۲۹ .
- اقبال : ۴ ، ۲۹ ، ۵۸ ، ۶۶ ، ۱۸۲ .
- اقتداری : ۱۰۷ .
- الله وردیخان : ۱۷۳ .
- امام شوشتری : ۵۷ ، ۲۱۲ ، ۲۳۴ .
- امیرعلی (سید) : ۹۱ .
- امین : ۲۱۴ .
- انوشیروان : ۲۱۳ ، ۲۱۴ .
- ایل ارسلان : ۱۱۴ .
- اوین : ۲۴۳ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ .
- پ
- پاینده : ۲۰۳ .
- پروین گنابادی : ۲۱۲ .
- بطروشفسکی : ۵۸ .
- پلوتارك : ۱۷۷ .
- پیرنیا (حسن) : ۲۶ .
- پیرنیا (محمد کریم) : ۱۵۳ .
- ت
- تجدد : ۵۸ .
- تن ریرو : ۲۷۲ .
- توران شاه : ۲۵۵ ، ۲۶۲ .
- ث
- ثمامه بن اشرس : ۸۰ ، ۸۱ .
- بابك خرم دین : ۷۱ .
- باخراسان : ۱۳۱ .
- باقرزاده : ۲۷۲ .
- بخارخدا ت : ۴۱ ، ۱۲۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ .
- بختیاری : ۱۳۹ ، ۱۴۳ .
- براء بن معرور : ۱۴۹ .

ج

جایی : ۲۵۰ ، ۲۵۳ .

جاحظ : ۷۶ ، ۸۲ .

جارالله ابوالقاسم زمخشری : ۹۱ .

جبائی : ۸۴ .

جبرئیل : ۱۵۶ .

جعبدین درهم : ۶۶ ، ۸۳ .

جعفر بن احمد : ۲۰۳ .

جعفر بن حرب : ۷۹ ، ۸۰ ، ۹۰ .

جعفر بن حسن سیرافی : ۲۴۰ .

جعفر بن مبشر : ۷۹ ، ۸۰ .

جعفر بن محمد سیرافی : ۲۴۰ .

جعفر طیار : ۱۶۲ .

جعفریك : ۲۵۵ .

جلالی نائینی : ۷۱ .

جنید : ۱۵۶ .

جهنی : ۶۰ ، ۶۶ .

ح

حارث بن اسد محاسبی : ۹۶ .

حارث بن مسکین : ۹۷ .

حابری : ۱۵۶ .

حبار بن اسود : ۲۱۹ .

حجاج : ۵۸ ، ۲۱۳ .

حذیفه : ۱۹۲ ، ۱۹۳ .

حسن ابن منصور سیرافی : ۲۴۱ .

حسن بصری : ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ .

حلی : ۱۶۶ .

حماد بن حسین سیرافی : ۲۴۰ .

حمدالله مستوفی : ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۱۱۵ .

حمزه اصفهانی : ۲۶ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۱۲۸ .

حمویه : ۹۲ .

حنبل : ۹۰ ، ۹۲ ، ۱۶۶ .

حورانی : ۴ ، ۱۹۱ ، ۱۹۵ ، ۲۰۰ .

خ

خاتون : ۱۵۰ ، ۲۲۲ .

خاقان : ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۱ .

خراسویه : ۲۵۰ .

خسرو انوشیروان : ۴ .

خسرو فیروز : ۲۴۹ .

خطیب ابوالقاسم : ۱۵۴ .

خلیلی : ۱۹۲ .

خمارتکین : ۲۵۲ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ .

خوانگ چائو : ۲۱۸ ، ۲۱۹ .

خورشید : ۱۳۱ .

خیاط : ۸۳ .

د

دادبه : ۶۶ .

داد جشنس : ۶۶ .

دارابزین : ۵۱ .

دارك : ۱۱۷ .

داعی الاسلام : ۱۱۹ ، ۱۲۲ .

دبیرسیاقی : ۱۸ ، ۱۰۲ .

دمیانی : ۹۲ .

دهخدا : ۲۳۹ .

دیلیم گبر : ۱۳۲ .

ر

رائین : ۱۹۱ ، ۲۰۰ ، ۲۴۲ .

رامشت : ۲۳۲ .

ربی بنیامین : ۱۱۲ ، ۱۱۴ .

رحیم (ملك) : ۲۴۸ .

رستم : ۲۳ .

رسول خدا : ۵۱ ، ۵۲ ، ۶۳ ، ۷۶ ، ۱۰۳ ،

۱۴۹ ، ۱۵۲ .

رشید (هارون) : ۷۹ ، ۸۰ ، ۱۷۲ .

رشید یاسمی : ۱۵۷ .

رکن الدوله فالی : ۲۴۴ ، ۲۷۳ .

روزبه : ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ .

روز راوری : ۱۱۵ .

ز

زاهده خاتون : ۲۳۹ ، ۲۴۰ .

زرتشت : ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ،

۱۲۴ ، ۱۳۱ ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ .

زرکوب : ۱۸۳ ، ۲۴۰ ، ۲۵۲ ، ۲۵۴ ،

۲۶۴ .

زین العابدین : ۲۴۶ .

ژ

ژوستینین : ۲۱۱ .

س

ساسان : ۴۲ .

ستوده : ۱۱ .

سعدالدین ارشد : ۲۵۸ .

سعدبن وقاص : ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ .

سعیدبن عثمان : ۱۵۰ .

سعیدی : ۱۰۷ .

سلطان الدوله : ۲۴۱ ، ۲۴۸ .

سلمان : ۱۹۳ .

سلمان پارسی : ۵۷ .

سلیمان سیرافی : ۱۱ ، ۲۳ ، ۴۶ ، ۱۸۶ ،

۱۸۷ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۷ ،

۲۱۸ .

سلیمان (شاه) : ۳۳ .

سلیمان بن عبدالملک : ۵۸ .

سمعانی : ۱۰۱ .

سنباد : ۷۰ .

سنویه : ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۶ ، ۷۸ .

سوسن : ۵۷ .

سیاوش : ۲۳ ، ۲۸ .

سیویه : ۲۳۷ ، ۲۳۸ .

سید محمد : ۱۵۳ ، ۱۶۰ .

ش

شاپور ذوالاکتاف : ۴ .

شاپور : ۴۱ .

شافعی : ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۶۶ .

شرف الدوله : ۱۱۵ ، ۲۴۸ ، ۲۶۰ .

شریعت سنگلجی : ۹۱ .

شعار : ۳۶ ، ۲۳۲ .

شهربانو : ۲۴۶ ، ۲۴۷ .

شهریار رامهرمزی : ۵۰ .

شهریاری : ۵۰ .

شوشتری : ۱۸۰ .

شیبانی : ۱۶۶ .

شیخ ابواسحاق : ۱۳۱ .

ص

صاحب بن عباد : ۸۵ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۱۳۰ ،

۱۶۷ .

صاحب الزنج : ۱۷۱ ، ۱۸۲ ، ۲۱۹ .

صاحب عادل : ۲۵۰ ، ۲۶۱ .

صادق (امام) : ۱۴۹ .

صالح قبه : ۸۴ .

- عبدالکریم ابن ابی العوجا : ٨٦ .
 عبده : ٢٢١ .
 عبدالملک بن مروان : ٥٥ ، ٥٨ ، ٢١٤ ،
 ٢١٧ .
 عتقه : ١٥٥ .
 عثمان : ٥٢ ، ٥٤ .
 عزالدوله : ٤٤٨ .
 عضدالدوله : ١١٥ ، ١١٦ ، ١٨٣ ، ٢١٤ .
 ٢١٧ ، ٢٢٨ ، ٢٤١ ، ٢٤٧ ، ٢٤٨ .
 ٢٥٣ ، ٢٥٦ ، ٢٥٩ .
 علاء : ١٩٣ ، ١٩٤ ، ١٩٥ .
 علی بن ابوطالب (ع) : ٥٢ ، ٥٤ ، ٧٠ ،
 ١٧٦ .
 علی بن بویه : ١٢٨ .
 علی بن عباس : ٢٤١ .
 علی بن عیسی : ٢١٤ .
 علی بن محمد : ١٧١ ، ١٨٢ .
 علی نیلی : ٢٣٢ .
 عمر : ١١٧ ، ١١٨ ، ١٩٢ ، ١٩٤ ، ١٩٥ .
 ١٩٨ ، ١٩٩ .
 عمر بن حصویه : ٢٤٢ .
 عمرو بن بحر جاحظ : ٨٢ .
 عمرو بن عاص : ١٩٩ .
 عمرو بن عبید : ٦٠ ، ٧٤ .
 عمرو لیث : ١٥٥ ، ١٥٦ .
 عناصری (جابر) : ١٦٥ .
 عیسی بن جنید : ١٥٦ .
 عیسی بن صبیح : ٧٩ ، ٨٠ .
 عیسی بن مریم : ٨٣ .
 غ
 غیلان دمشقی : ٦٦ .

- صفا : ٢٤ .
 صفی الدین ابی الخیر : ٢٤٠ .
 صفی الدین مسعود : ٢٤٣ .
 صمصام الدوله : ١١٥ ، ١١٦ ، ٢٤٨ ، ٢٦٠ .

ط

- طباطبائی : ١٢٩ .
 طبری : ١٨٠ ، ١٩٩ .
 طغرل : ٢٤٨ ، ٢٤٩ ، ٢٦١ .
 طغشاده : ١٢٨ ، ١٥٠ .
 طلوسی (شیخ) : ١٤٨ .
 طلوسی (عمادالدین ابوجعفر) : ١٤٦ .

ع

- عایشه : ١٠٣ .
 عباس : ٢٤٥ .
 عباس بن ماهان سیرافی : ٥٠ ، ٢٤١ .
 عباس بن نوح : ٢٤١ .
 عباسی : ١١ ، ١٨٦ .
 عبدالله اسکافی : ٧٩ .
 عبدالله : ٢٣٥ .
 عبدالله (امامزاده) : ١٥٧ .
 عبدالله بن المقفع : ٦٩ ، ٧٠ .
 عبدالله بن زیار : ١٥٠ .
 عبدالله پسر جنید : ٢٠٨ .
 عبدالله حمدان : ١٧١ .
 عبدالله بن طاهر : ١٢٩ .
 عبدالجسیم : ١٣٠ .
 عبدالحمید بن ابی الحدید : ٩١ .
 عبدالصمد اصفهانی : ١٥٧ ، ٢٠٣ .
 عبدالقاهر بغدادی : ٧٢ ، ٨٣ ، ٨٤ ، ٩٦ .
 ١٧٢ ، ١٧٧ ، ١٧٨ .

ف

- فخرالدوله : ۱۳۰ ، ۱۳۱ .
فران (گابریل) : ۲۰۰ ، ۲۴۲ .
فرخی سیستانی : ۱۰۱ ، ۱۰۲ .
فردوسی : ۲۹ ، ۷۲ .
فروه‌وشی : ۱۱۸ .
فریشلر : ۱۹۸ .
فریدون‌لو : ۲۴۵ .
فضل‌حدثی : ۸۳ ، ۷۶ .
فضلولیه : ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ،
۲۶۱ ، ۲۶۵ .
فلاطوری : ۱۱۵ ، ۱۶۳ .
فلوطرخوس : ۱۷۷ .
فتیهی : ۲۲۸ .
فولادستون : ۲۴۹ ، ۲۵۰ .

ق

- قابوس : ۱۸۳ .
القادر بالله : ۱۰۱ ، ۱۷۷ .
قاسم‌بن سلام : ۱۰۶ .
قاورد : ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۵ ، ۲۶۲ .
قتیبه‌بن مسلم : ۱۵۱ .
قدامة‌بن جعفر : ۱۱ ، ۲۱۴ .
قریحه طبیب : ۱۲۸ .
قطب‌الدین محمد سیرافی : ۲۴۳ .
قطری‌بن الفجاءة : ۵۹ .
قیس : ۲۵۶ .
قیصر : ۲۵۶ .

ک

- کرام : ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۵۰ .
کریستنن : ۴ ، ۲۴ .

- کریمان : ۱۳۷ .
کریمی : ۱۸۳ .
کسری : ۴۱ .
کسروی : ۲۳۴ .
کشاورز : ۵۸ .
کعبی : ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۱۴۹ .
کلبی : ۲۳ .
کیا : ۵۷ .
کیخسرو : ۲۶ .
کیکاوس : ۲۳ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ،
۱۰۶ .
کی‌گوان : ۲۶ .

گ

- گاسپارو بالبی : ۲۷۲ .
گرجی : ۱۴۶ .
گشتاسپ : ۱۷۳ .
گیرشمن : ۱۶۳ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ .

ل

- لوی : ۱۱۴ .

م

- ماخ : ۱۶۸ .
مازنی : ۲۳۷ .
مالك : ۹۷ .
مالك‌بن انس : ۴۸ .
مامون : ۸۰ ، ۸۱ ، ۹۹ ، ۲۱۴ ، ۲۱۷ .
مانی : ۷۰ .
ماهان‌بن بحر سیرافی : ۲۴۲ .
متوکل : ۹۰ ، ۹۱ .
مجدالدین سیرافی : ۲۴۳ ، ۲۴۴ .

- مجدل‌الدین فراش : ۱۱۵ .
 مجدل‌الدوله : ۱۰۳ .
 محمد (رسول‌الله) : ۱۵۰ .
 محمد رشید رضا : ۱۴۸ .
 محمد فراش : ۱۱۵ .
 محمد بن ابی البرکات : ۲۹ .
 محمد بن احمد سیرافی : ۲۴۱ .
 محمد بن بابشاد : ۵۱ .
 محمد بن جعفر : ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۸ .
 محمد بن حسن : ۹۶ .
 محمد بن زید بود : ۲۰۳ .
 محمد بن سلیمان : ۸۶ .
 محمد بن علی شیرازی : ۱۳۲ .
 محمد بن عبدالملک : ۲۶۰ .
 محمد بن عبدالله اسکافی : ۷۹ .
 محمد بن عمر صمیری : ۲۳۷ .
 محمد بن ملک‌شاه : ۲۶۴ .
 محمد بن محمود بن احمد طوسی : ۲۳ ، ۲۴ ، ۳۴ .
 محمد بن نجیب بکران : ۱۴ .
 محمد بن یوسف : ۲۱۴ .
 محمود بن عثمان : ۱۵۴ .
 محمود غزنوی : ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۲۲۲ .
 محیط طباطبائی : ۲۶۹ .
 مراجل : ۹۹ .
 مردار : ۷۲ ، ۸۰ .
 مردانشاه : ۲۴۱ .
 مرداویج : ۱۶۷ .
 مرزبان : ۲۴۱ .
 مزید بن محمد : ۲۳۰ .
 مرقیون : ۶۹ ، ۷۰ .
 مروان بن حمار : ۸۳ .
 مسعود : ۴۴ ، ۱۳۰ .
 مسعود بن محمد ملک‌شاه : ۲۳۹ .
 مسعودی : ۱۱ ، ۱۸۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۷ ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ .
 مشایخی : ۱۱۲ .
 مشکور : ۹۶ ، ۱۸۸ .
 مصطفی (محمد) : ۱۵۴ .
 مصطفوی : ۱۳۴ ، ۱۳۷ ، ۱۷۳ .
 معاویه : ۵۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۹ .
 معاویه بن یزید : ۵۸ ، ۱۹۸ .
 معبد بن عبدالله : ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۶ .
 معتصم : ۷۹ ، ۸۰ ، ۹۰ .
 معتمر : ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ .
 معتمد : ۱۸۲ .
 معزالدوله : ۱۱۶ ، ۱۸۳ ، ۲۲۸ .
 معین‌الدین فالی : ۲۴۵ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ .
 المقتدر : ۲۱۴ ، ۲۱۷ ، ۲۲۱ .
 المقتدی : ۱۱۵ .
 مقدسی : ۶ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۲۶ ، ۴۴ ، ۴۶ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۵۳ ، ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۱۸۰ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸ .
 ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۷۱ .
 مقدم : ۴ ، ۱۹۱ .
 المقنع : ۱۷۱ .
 ملک‌زاده : ۵۰ .
 ملک تاج‌الدین : ۲۶۹ .
 ملک جمشید : ۲۶۹ .
 ملک سلطان : ۲۶۹ ، ۲۷۰ .
 ملک شاه : ۲۶۹ .
 ملک شاه (سلجوقی) : ۲۶۵ .
 ملک غیاث‌الدین : ۲۶۹ .

- واصل بن عمر : ۱۲۸ .
 واجرا بدهی : ۱۹۰ ، ۲۰۱ .
 و صاف : ۲۵۸ ، ۲۶۹ .
 واندنبرگ : ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۳۴ ، ۲۲۳ .
 وهرز دیلمی : ۴ ، ۱۹۲ .
 وایت هاوس : ۱۰۵ ، ۱۳۹ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ .

ه

- هادی حسن : ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۱۱ .
 هارون : ۸۴ ، ۹۰ ، ۹۹ ، ۲۱۴ ، ۲۱۷ ، ۲۳۸ .
 هاشم بن حکم : ۷۶ .
 هرودت : ۴ .
 هشام بن عبدالله : ۹۶ .
 هشام بن عبدالملک : ۱۲۵ ، ۲۲۱ .
 هشام بن عمر فوطی : ۸۱ ، ۸۲ .
 هندوشاه نخجوانی : ۱۸۲ .
 هیوبرت دارک : ۱۰۳ .

ی

- یاقوت حموی : ۱۶ ، ۲۴ ، ۲۹ ، ۳۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۳۹ ، ۲۴۴ ، ۲۵۹ .
 ۲۶۷ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ .
 یاسمی (رشید) : ۴ .
 یانشو : ۲۲۰ ، ۲۲۱ .
 یحیی بن اکثم : ۹۶ .
 یزدگرد : ۱۹۳ ، ۲۴۶ .
 یزید بن ولید : ۵۸ ، ۶۵ :
 یعتوبی : ۱۱ ، ۱۸۷ .
 یوسف سیرافی : ۲۴۰ .
 یونس اسواری : ۵۷ .
 یونس بن مهران : ۵۱ ، ۲۴۱ .

- ملك قوام الدين : ۲۶۹ .
 منصور : ۸۷ .
 منصور دیلمی : ۱۷۱ .
 منصورى : ۱۹۸ .
 موسى : ۲۳۲ .
 مهدی : ۷۰ .
 مهرین وردان : ۳۹ .
 میرزا حسن فسائی : ۲۱ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ .
 مینورسکی : ۱۲۹ .

ن

- الناصرالدين الله : ۲۶۹ .
 ناصرالدين سیرافی : ۲۳۹ ، ۲۴۰ .
 ناصر خسرو : ۲۰ ، ۱۸۰ ، ۲۶۰ .
 نافع بن ازرق : ۵۹ .
 نحریر خادم : ۱۱۵ .
 نرشخی : ۴۱ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۱ .
 نصر بن سیار : ۱۲۵ ، ۱۲۸ .
 نصر بن هارون : ۱۱۶ .
 نظام : ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۶ ، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۷۷ .
 نظام الملك : ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۳۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ .
 نفیسی (سعید) : ۱۳۰ .
 نفیسی (نوشین دخت) : ۱۷۰ .
 نمرود : ۱۰۶ .
 نورزاده بوشهری : ۲۰۲ .

و

- واثق : ۸۰ ، ۸۴ ، ۹۰ .
 واصل بن عطا : ۵۸ ، ۶۰ ، ۷۴ ، ۹۰ .

فهرست نام مکانها

اصفهان : ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۷ ،
 ۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۲۴۸ .
 افریقا : ۴۳ ، ۱۱۴ ، ۱۹۲ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ،
 ۲۰۷ .
 افغانستان : ۱۱۴ .
 اکره : ۱۹۸ .
 اقیانوس هند : ۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ .
 البرز کوه : ۲۶ .
 انبار : ۱۱۷ .
 انشاء اردشیر : ۳۶ .
 انطاکیه : ۱۹۸ .
 انگلستان : ۱۹۵ .
 ایران : ۴ ، ۱۹ ، ۲۶ ، ۳۸ ، ۶۹ ، ۷۱ ،
 ۹۳ ، ۹۸ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸ ، ۱۱۲ ،
 ۱۱۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۶ ،
 ۱۳۷ ، ۱۴۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ،
 ۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ،
 ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ،
 ۲۱۹ ، ۲۲۸ ، ۲۳۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ،
 ۲۷۱ .
 ایراهستان : ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۲۸ ، ۲۴۴ ،
 ۲۵۳ ، ۲۵۸ .

آ

آب سکون : ۱۳۰ .
 آبادان : ۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ .
 آذرگان : ۲۲۵ .
 آسمانگرد : ۱۳۳ .
 آمل : ۲۳ ، ۲۶ ، ۲۸ .

الف

ابر شهر : ۹۴ .
 ابرقو : ۱۵۶ .
 ابله : ۴۴ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۲۱۰ .
 ابیورد : ۱۶۴ .
 اردشیر آب : ۳۷ ، ۳۸ .
 اردشیر خره : ۱۳ ، ۳۶ ، ۴۱ ، ۱۲۸ .
 اردشیرگان : ۲۷ ، ۳۹ .
 ارغان : ۱۲ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۱۸۰ ، ۲۶۰ .
 ارمنستان : ۲۱۱ .
 استخر : ۱۸۳ ، ۱۹۴ ، ۲۳۷ ، ۲۴۹ .
 اسفراین : ۹۶ .
 اسیر : ۲۴۴ ، ۲۷۳ .
 اشترگان : ۱۷۰ .
 اصطخر : ۲۵۱ .

بطایح : ۷۰ .
 بعلبك : ۱۹۸ .
 بغداد : ۷۵ ، ۸۴ ، ۹۳ ، ۹۶ ، ۱۱۲ ،
 ۱۱۷ ، ۱۸۲ ، ۲۳۷ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ .
 ۲۶۹ .
 بلخ : ۲۶ .
 بنجمان : ۲۲۴ ، ۲۲۵ .
 بندرعباس : ۹ .
 بنگك : ۱۴۳ .
 بنگسار : ۲۱ .
 بوبهان : ۲۲۵ .
 بوداردشير : ۳۶ ، ۳۷ .
 بوشهر : ۹ ، ۲۱ ، ۳۳ ، ۱۲۲ ، ۱۶۹ .
 بهاردشير : ۳۷ .
 بهمن اردشير : ۳۴ ، ۳۶ ، ۳۷ .
 بهمشير : ۳۶ .
 بهرسير : ۱۹۳ .
 بياشوران : ۲۲۵ .
 بيت المقدس : ۵۲ ، ۱۴۹ .
 بيروت : ۱۷ ، ۴۴ ، ۱۴۶ .
 بيزانس : ۱۹۸ .
 بيشاپور : ۱۲۲ .
 بين النهرين : ۱۱۴ ، ۱۹۴ .

پ

پارس : ۶ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۴۹ ، ۱۰۹ ،
 ۱۹۴ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ،
 ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۶۱ .
 پالمبك : ۱۹۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ .
 پسا : ۱۲ ، ۴۳ .
 پس رودك : ۲۴۴ .

ايتاليا : ۶۹ .
 اينده : ۱۷ .
 ايرلند : ۱۹۱ ، ۱۹۵ .
 اورشليم : ۱۰۹ .
 اورفه : ۶۹ .
 اهواز : ۳۶ ، ۵۹ ، ۱۱۴ .

ب

بادرکان : ۲۲۴ .
 بارآب : ۲۲۸ .
 بارسلون : ۱۱۲ .
 باغان : ۱۳۴ .
 بتانه : ۱۳۸ .
 بتن اردشير : ۳۶ ، ۳۷ .
 بحرين : ۴ ، ۳۰ ، ۳۷ ، ۱۷۱ ، ۱۹۴ ،
 ۲۴۵ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ .
 بخارا : ۴۱ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ،
 ۱۶۷ ، ۱۶۸ .
 بخر : ۲۲۴ ، ۲۲۵ .
 برداردشير : ۳۷ .
 بختياري : ۱۷۰ .
 بردسير : ۳۴ ، ۳۶ ، ۳۷ .
 بردستان : ۱۳۸ .
 برزه : ۲۲۵ .
 برمه : ۲۰۷ .
 برکانه : ۲۲۴ .
 بصره : ۷ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۴۳ ، ۵۰ ، ۵۱ ،
 ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۷۵ ، ۹۲ ، ۹۳ ،
 ۱۱۷ ، ۱۵۳ ، ۱۷۱ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ،
 ۱۸۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۱۳ ،
 ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۳۷ ، ۲۶۶ .
 بصنا : ۱۵۳ .

۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۶،
۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷،
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۱،
۲۳۲، ۲۵۴، ۲۵۵ .

ح

حبشه : ۱۹۲ .
حجاز : ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۱۲ .
حرمك : ۱۹ .
حلب : ۴۳ :
حله : ۲۳۲ .
حمص : ۱۹۸ .
حورشی : ۲۰ .

خ

خارك : ۱۸۱ .
خان آزادمرد : ۲۲۴، ۲۲۵ .
خان برکاته : ۲۲۵ .
خانقو : ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰ .
خاورمیانه : ۱۱ .
خاور نزدیک : ۱۱ .
خراسان : ۱۳، ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۹۶،
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۴، ۱۶۹، ۲۱۱ .
خرشید : ۱۸ .
خزر : ۲۹ .
خسو : ۲۲۸ .
خلیج بنگال : ۱۸۷ .
خلیج فارس : ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۱،
۳۹، ۴۹، ۵۰، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۹،
۱۳۳، ۱۳۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
۱۹۴، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۴۴ .

ت

تانه : ۲۰ .
تبت : ۱۱۴ .
تخت جمشید : ۱۳۴ .
ترکستان : ۲۵۵ .
تلکوت : ۱۳۴ .
تهران : ۱۱۸ .
تیز : ۷ .
تیس : ۱۳۸ .
تلپاکون : ۱۳۴ .
تییوما : ۱۸۷، ۲۰۰ .

ج

جابلسا : ۱۹۱، ۱۹۵ .
جاوه : ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۲ :
جبال بارز : ۲۲۸ .
جده : ۶، ۷، ۲۰۶ .
جزیره العرب : ۱۵۲، ۱۶۰ .
جلفار : ۱۸۴ .
جم : ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵،
۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۴ .
۲۴۵، ۲۵۸ .
جور : ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۲۵ .
جویم ابی احمد : ۲۲۸ .
جهرم : ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۵۱ .
جینکو : ۱۳۴ .

چ

چامپا : ۱۸۷ .
چوندری و فولات : ۱۸۷ .
چین : ۴، ۶، ۱۱، ۱۳، ۴۳، ۵۰،
۵۱، ۷۰، ۱۱۴، ۱۸۶، ۱۸۷ .

- ۲۴۶ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ،
 ۲۷۳ .
 خمدان : ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ .
 خنج : ۱۳۴ .
 خنیققان : ۲۶۶ ، ۲۶۷ .
 خوارزم : ۱۴۳ ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ ، ۲۲۲ .
 خوزستان : ۵۹ ، ۸۵ ، ۱۱۷ ، ۱۵۳ ،
 ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۲۳۷ .
 د
 دارابگرد : ۲۲۵ ، ۲۲۸ ، ۲۵۲ .
 دجله : ۳۶ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۹۳ ، ۲۱۷ ،
 ۲۲۰ .
 دجیل : ۳۶ .
 دریای آبسکون : ۱۳۰ .
 دریای احمر : ۲۰۶ .
 دریای بصره : ۲۱۸ .
 دریای پارس : ۳ ، ۶ ، ۷ ، ۲۱ ، ۳۸ ،
 ۱۸۷ ، ۲۰۷ ، ۲۶۰ .
 دریای چین : ۱۸۱ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ،
 ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۱۷ ، ۲۲۰ .
 دریای حبشی : ۲۰۶ .
 دریای خزر : ۲۰۳ .
 دریای روم : ۲۰۳ .
 دریای زنگ : ۲۰۲ ، ۲۰۳ .
 دریای سرخ : ۶ ، ۷ ، ۱۸۶ ، ۲۰۶ .
 دریای عمان : ۶ ، ۷ ، ۱۰۷ .
 دریای قلزم : ۲۰۶ .
 دریای لاروی : ۲۰۶ .
 دریای محیط : ۶ ، ۱۳۰ .
 دریای هر قند : ۱۸۷ ، ۲۰۶ .
 دریای هند : ۴۳ ، ۱۹۲ ، ۲۱۱ .
 دره لیل : ۳۸ .
 دزخرشه : ۲۵۱ .
 دشت شوراب : ۲۲۴ .
 دشتی : ۲۴۴ .
 دشیلو : ۳۸ .
 دورق : ۲۶۶ .
 دمشق : ۴۴ .
 دهرام : ۲۲۴ .
 ده شیخ : ۲۴۴ .
 دیده سپهسالاران : ۱۳۱ .
 دیلم : ۱۴ ، ۱۷۱ .
 ر
 راس الخیمه : ۱۸۴ .
 راس العقبه : ۲۲۵ .
 رام اردشیر : ۳۶ .
 رام هرمز اردشیر : ۳۶ .
 رایکان : ۲۲۵ .
 رود برازه : ۲۶۷ .
 رود شاپورکام : ۴۱ .
 رود کارون : ۵۹ .
 رود کر مینه : ۴۱ .
 رها : ۶۹ .
 ریو اردشیر : ۳۷ .
 روم : ۱۰۶ ، ۱۹۵ ، ۱۹۹ ، ۲۱۱ .
 روی : ۹۴ .
 ری : ۴۴ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۱۶ ، ۱۲۹ ،
 ۱۳۰ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۶۷ ، ۱۷۰ ،
 ۱۷۳ ، ۱۸۲ ، ۲۱۰ .
 ریشهر : ۳۶ ، ۳۷ .

ز

- زنج : ۱۷ ، ۲۰۳ .
زنگبار : ۱۲ ، ۴۳ ، ۱۹۲ ، ۲۳ ، ۲۳۱ .

س

- ساری : ۲۹ .
ساندروفولات : ۲۰۱ .
ساوه : ۱۵۳ .
سبا : ۲۰۸ .
سرعقبه : ۲۲۴ .
سروستان : ۱۵۵ .
سفاله : ۲۰۲ .
سفیدرود : ۱۶۹ .
سغد : ۱۶۹ .
سمیران : ۱۸۰ .
سمرقند : ۷۹ ، ۱۱۴ ، ۱۲۸ .
سند : ۲۴۷ ، ۲۵۵ .
سندان : ۲۰۹ .
سوماترا : ۶ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۲۰۰ ، ۲۱۲ .
سوریانچ : ۱۰۶ .
سوریه : ۲۷۱ .
سیراف : بیشتر صفحات .
سیراو : ۲۴ .
سیرجان : ۳۴ ، ۳۷ .
سیف زهیر : ۱۹ .
سیف عماره : ۱۹ .
سیلان : ۶ ، ۴۶ ، ۱۸۶ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ،
۲۰۱ ، ۲۱۱ .

ش

- شام : ۶۹ ، ۱۹۵ ، ۲۱۲ .
شاهماخ : ۱۳۴ .

شمیران : ۱۸۰ .

شهریاج : ۱۰۶ .

شیرآب : ۲۴ .

شیراز : ۱۲ ، ۲۱ ، ۴۳ ، ۱۱۴ ، ۱۳۱ ،

۱۵۵ ، ۱۸۳ ، ۲۱۴ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ،

۲۲۵ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۴ ،

۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۷ .

شیلاف : ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۸ .

شیلاو : ۲۹ ، ۳۸ ، ۲۷۲ .

شیلو : ۳۳ .

ص

- صحار : ۶ .
صفا : ۱۰۲ .
صمکان : ۲۶۶ .
صور : ۱۹۸ .
صیمور : ۵۰ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۴۱ .
صیمره : ۲۳۷ .

ط

- طاهری : ۹ ، ۲۱ ، ۲۹ ، ۱۳۴ ، ۲۲۴ ،
۲۴۵ ، ۲۷۳ .
طبرستان : ۲۳ ، ۱۷۱ .
طبرک : ۱۲۹ ، ۱۳۰ .
طوس : ۱۴ .

ع

- عدن : ۲۳۲ .
عربستان : ۵۵ ، ۱۹۲ ، ۲۴۷ .
عراق : ۶ ، ۳۶ ، ۵۷ ، ۷۰ ، ۱۰۳ .
۱۵۳ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ .
عزآباد : ۱۵۳ .

قاهره : ۱۴۸ .
 قبرس : ۱۹۵ ، ۱۹۹ .
 قبله : ۹۴ .
 قسطنطنیه : ۱۱۲ ، ۲۲۲ .
 قفص : ۲۲۸ .
 قفقاز : ۱۶۹ .
 قلزم : ۲۰۳ ، ۲۰۶ .
 قنبلو : ۲۰۲ ، ۲۰۳ .
 قونیه : ۲۲۲ .
 قیر : ۱۳۴ .
 قیس : ۱۷ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ،
 ۲۶۵ .

ک

کابل : ۷۴ .
 کارزین : ۲۶۷ .
 کاریان : ۲۲۸ .
 کازرون : ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۲۵۲ .
 کالابار : ۱۸۷ .
 کانتون : ۱۸۸ ، ۱۹۱ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ .
 کام اردشیر : ۳۷ .
 کامسیر : ۳۷ .
 کران : ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۲۸ ، ۲۴۴ ، ۲۵۳ ،
 ۲۶۷ ، ۲۵۸ .
 کرب : ۲۲۸ .
 کرخ میسان : ۳۶ .
 کرمان : ۶ ، ۷ ، ۱۷ ، ۳۶ ، ۵۱ ، ۱۰۲ ،
 ۲۱۴ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵ ،
 ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۶ .
 کره : ۱۹۱ .
 کشور طلا : ۲۴۲ .
 کفر : ۲۲۴ .

عسکر مکرم : ۸۳ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ .
 عسلو : ۲۷۲ ، ۲۷۳ .
 عمان : ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۱۱ ، ۴۴ ، ۱۸۱ ،
 ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۲۰۳ ، ۲۱۰ ، ۲۱۴ ،
 ۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۲۸ ، ۲۳۵ ، ۲۶۴ .

ش

شوطه دمشق : ۴۴ ، ۲۱۰ .

ف

فارس : ۷ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۳۶ ، ۴۲ ، ۴۴ ،
 ۴۶ ، ۱۰۶ ، ۱۲۸ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ،
 ۱۳۴ ، ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۱۸۰ ، ۱۸۴ ،
 ۲۱۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ ، ۲۳۵ ، ۲۴۳ ،
 ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ،
 ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۸ ،
 ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ،
 ۲۶۶ ، ۲۶۹ ، ۲۷۳ .
 فال : ۲۱ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۵۸ ،
 ۲۷۳ .
 فرات : ۷۰ .
 فرات میسان : ۳۶ .
 فرغانه : ۱۲۸ .
 فسا : ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ .
 فنیقیه : ۱۹۵ .
 فهرج : ۱۵۳ .
 فیروزآباد : ۳۶ ، ۱۰۳ ، ۱۲۸ ، ۱۳۴ ،
 ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ .
 فیروزان : ۱۷۰ .

ق

قاف : ۲۶ .

لیل : ۳۹ .

م

- ماچین : ۱۹۱ .
 ماداگاسکار : ۲۰۲ .
 مالابار : ۱۹۲ .
 مالایا : ۱۹۱ .
 مالکی : ۲۴۴ .
 ماوراءالنهر : ۱۲۸ .
 ماهی‌رویان : ۵۰ ، ۵۱ .
 مداین : ۳۶ ، ۳۷ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ .
 مدیترانه : ۱۹۸ .
 مدینه : ۵۲ ، ۵۷ ، ۱۱۷ ، ۱۴۹ ، ۱۵۳ .
 مرو : ۲۶۱ .
 مسقط : ۱۸۷ ، ۲۰۷ .
 مسیله : ۳۳ .
 مسیله بهمنی : ۳۳ .
 مسیله عبدی : ۳۴ .
 مسیله فخری : ۳۴ .
 مصر : ۷ ، ۱۲ ، ۳۱ ، ۶۹ ، ۱۶۰ .
 ۲۰۶ ، ۲۱۲ .
 مغرب : ۲۱۲ .
 مکران : ۷ ، ۲۶۴ .
 مکو : ۱۳۴ .
 مکه : ۷ ، ۵۲ ، ۱۴۹ ، ۱۷۱ ، ۲۶۰ .
 منا : ۱۰۲ .
 موزامبیک : ۲۰۲ .
 موصل : ۳۷ .
 مهر و بان : ۲۱۴ ، ۲۶۰ ، ۲۶۶ .
 می : ۲۲۴ ، ۲۲۵ .
 میان‌دشت : ۲۲۴ .
 میسان : ۳۶ .

کفره : ۲۲۵ ، ۲۶۶ .

کنار سیاه : ۲۲۴ .

کنگان : ۲۱ ، ۲۴۴ .

کوار : ۲۲۵ .

کوانتونگ : ۱۸۸ .

کوره اردشیر : ۱۹ .

کوفه : ۸۶ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ .

کول : ۲۲۵ .

کولام ملی : ۱۸۷ ، ۲۰۱ .

کونه رانگ : ۱۸۷ .

کوه گیلویه : ۲۴۵ .

کیرند : ۲۲۴ ، ۲۲۵ .

کیش : ۳۰ ، ۱۱۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲ ،

۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ،

۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ .

کیوسان : ۱۱۵ .

گ

گرد فناخسرو : ۲۱۴ .

گرمیش : ۱۳۴ .

گنابا : ۱۳۸ .

گنبد عضدی : ۱۸۳ .

گله‌دار : ۲۱ ، ۱۳۴ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ .

گو اردشیر : ۳۷ .

گواشیر : ۳۴ ، ۳۷ .

گور : ۳۶ ، ۴۳ ، ۱۲۸ .

ل

لارستان : ۲۴۴ .

لاغر : ۲۶۷ .

لانگابالوس : ۱۸۷ .

لیدن : ۴۴ .

میمند : ۱۳۴ .

ن

- نابند : ۱۶ ، ۱۹ ، ۱۸۳ ، ۲۷۰ ، ۲۷۳ .
 ناوار : ۱۱۲ .
 نوبنجان : ۲۵۲ .
 نجف : ۱۴۶ .
 نجیرم : ۱۸ ، ۲۲۵ .
 نخد : ۲۲۵ .
 نخل تقی : ۲۱ .
 نرم اردشیر : ۳۷ .
 نرماشیر : ۳۴ ، ۳۷ .
 نشابور : ۲۲ .
 نطنز : ۱۵۷ .
 نقش رجب : ۱۲۲ .
 نقش رستم : ۱۲۲ .
 نهاوند : ۱۱۴ ، ۲۱۰ .
 نهر ابله : ۴۴ ، ۲۱۰ .
 نهر بلخ : ۴۴ ، ۲۱۰ .
 نهر مشرقان : ۳۹ .
 نیویورک : ۱۲۲ .

و

واسط : ۱۱۷ .

واقواق : ۶ .

وهشت اردشیر : ۳۶ ، ۳۷ .

ه

- هانیان : ۱۹۱ .
 هبرک : ۲۶۶ .
 هجر : ۷ .
 هرقد : ۱۸۷ .
 هرمز : ۲۷۰ ، ۲۷۳ .
 هرمز اردشیر : ۳۶ .
 هزو : ۲۶۶ .
 همدان : ۱۳۰ .
 هند : ۶ ، ۱۲ ، ۴۳ ، ۵۰ ، ۷۶ ، ۸۶ ،
 ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۴ ، ۱۱۸ ، ۱۲۵ ،
 ۱۳۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ،
 ۱۹۲ ، ۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۷ ،
 ۲۲۰ ، ۲۳۱ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۵۴ ،
 ۲۵۵ ، ۲۶۴ .

ی

- یزد : ۱۵۳ ، ۱۵۶ .
 یمن : ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۱۹۲ ، ۲۰۳ ، ۲۱۱ ،
 ۲۴۷ ، ۲۱۲ .
 یونان : ۸۶ .

فهرست ادیان، مذاهب، اقوام و سلسله‌ها

آ

- آریائی : ۱۲۳ .
 آل‌بویه : ۸۵ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۱۱۶ ،
 ۱۳۲ ، ۱۳۷ ، ۱۸۳ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ،
 ۲۵۰ ، ۲۵۵ ، ۲۶۱ ، ۲۶۵ .
 آل عباس : ۲۲۱ .

الف

- اباضیه : ۵۹ ، ۱۷۱ .
 ازارقه : ۵۹ .
 ازدی : ۴ .
 اساوره : ۵۷ ، ۵۸ .
 اسکافیه : ۷۲ ، ۷۹ .
 اسلام : ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۶۵ ، ۷۰ ،
 ۹۳ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ،
 ۱۶۹ ، ۲۳۵ ، ۲۴۰ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ .

اسماعیلیه : ۲۵۰ .

اسواریه : ۷۲ ، ۷۸ .

اشکانیان : ۴ ، ۱۳۶ ، ۱۸۰ ، ۱۸۸ ، ۲۱۱ .

اصحاب تناسخ : ۱۷۷ .

اصحاب سنت : ۶۲ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ،

۹۹ ، ۱۴۶ .

ب

- باطنیه : ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۷ .
 برمکیان : ۱۷۲ .
 برهمنان : ۷۶ ، ۱۹۱ .
 بشریه : ۷۲ ، ۸۰ .
 بنی‌امیه : ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۵ ، ۱۴۹ .

د

- دهریه : ۸۱ .
 دیالمه (دیلمیان) : ۴۴ ، ۹۱ ، ۱۰۱ ،
 ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۱۶ ، ۱۳۶ ، ۱۷۲ ،
 ۱۷۷ ، ۱۸۴ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ،
 ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ .
 دیصانیه : ۷۰ .

ذ

- ذمیه : ۸۵ .

ر

- رافضی : ۷۶ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۱۷۷ .
 راوندیان : ۷۱ .
 رومیان : ۹۱ ، ۱۷۳ ، ۲۱۱ .

ز

- زرتشتیان (زرتشتی) : ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ،
 ۷۱ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۱۸ ، ۱۲۲ ،
 ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ،
 ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۶۹ ، ۲۴۲ .
 زندیقان : ۷۹ ، ۸۱ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۳ ،
 ۱۰۹ .

ج

- جاحظیه : ۷۲ ، ۸۲ .
 جارودییه : ۹۶ .
 جیائییه : ۷۲ ، ۸۵ ، ۸۶ .
 جبرییه : ۵۵ ، ۶۲ ، ۶۳ .
 جعفریه : ۷۲ ، ۷۹ .
 جهمییه : ۹۵ ، ۹۶ .
 جهودان : ۴۹ ، ۷۱ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ،
 ۱۱۷ ، ۱۱۸ .

- بنی تمیم : ۷۴ .

- بنی قیصر : ۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲ ،
 ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ .

- بنی نمیر : ۸۰ .

- بودائی : ۷۵ ، ۱۸۸ .

- به‌دینان : ۲۳۵ .

- بهشمیه : ۷۲ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۳ .

- بیزانس : ۱۹۸ .

پ

- پارتی : ۱۶۳ .

- پارسی (پارسیان) : ۴ ، ۶ ، ۴۹ ، ۵۱ ،
 ۱۳۰ ، ۱۹۸ ، ۲۶۶ .

- پرتقالیها : ۲۷۳ .

- پوسه : ۱۸۸ ، ۱۹۱ .

- پیروان صالح قبه : ۷۲ ، ۸۴ .

ت

- تازیان : ۴۹ ، ۵۲ ، ۵۵ ، ۷۱ ، ۷۸ ، ۹۸ ،
 ۱۰۶ ، ۱۵۹ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ،
 ۱۹۹ ، ۲۰۰ .

- تاشیه : ۱۹۱ .

- تانگ : ۱۹۱ .

- ترسایان : ۴۹ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۱۰۹ ،
 ۱۱۷ ، ۱۷۱ .

- ترکان : ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۶۵ .

- ترکمان : ۲۶۵ .

ث

- ثمانیه : ۷۲ ، ۸۰ .

- ثنویه : ۷۵ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۹۵ .

چ

چینی : ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ ،
۲۱۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۹ ، ۲۲۱ .

ح

حبشیان : ۴ ، ۲۱۱ .
حماریه : ۷۲ ، ۸۳ .
حمیری : ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۱۱ .
حنابله : ۱۴۸ .
حنفیان : ۱۶۶ ، ۲۴۰ .

خ

خابطیه : ۷۲ ، ۸۲ .
خطابیّه : ۹۷ .
خوارج : ۵۴ ، ۵۹ ، ۷۶ ، ۹۵ ، ۹۶ ،
۱۷۱ .
خیاطیه : ۷۲ ، ۸۳ .

س

ساسانیان (ساسانی) : ۴ ، ۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ،
۴۰ ، ۴۹ ، ۶۶ ، ۹۸ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ،
۱۰۸ ، ۱۲۲ ، ۱۲۵ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ،
۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۵۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ،
۱۸۸ ، ۱۹۱ ، ۱۹۹ ، ۲۱۱ ، ۲۲۳ ،
۲۴۶ .
سلجوقی (سلاجقه) : ۱۳۰ ، ۲۳۹ ، ۲۴۸ ،
۲۵۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۴ .
سمنیه : ۷۵ ، ۷۶ ، ۱۷۷ .

ش

شافعی : ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ .
شبانکاره : ۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۶۰ ، ۲۶۵ .

شحامیه : ۷۲ ، ۸۴ .

سفعیان : ۲۴۰ .

شیعه : ۷۶ ، ۹۸ ، ۱۴۶ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ .

ص

صحابه : ۱۵۲ .
صغریه : ۵۹ ، ۲۷۲ .
صفویه : ۳۳ .

ع

عباسی (عباسیان) : ۹۴ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ،
۱۸۲ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ .
عبدقیس : ۷۵ .
عثمانیه : ۵۲ .
عجم : ۲۴۶ .
عرب : ۵۵ ، ۷۸ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۵۱ ،
۱۷۳ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ .
۲۰۲ ، ۲۴۶ .
عمرویه : ۷۲ ، ۷۴ .
عیسویان : ۲۴ ، ۶۹ .

غ

غزنوی : ۱۰۱ ، ۲۴۸ .
غلاة : ۷۲ .

ف

فلاسفه : ۱۷۷ .
فنیقیان : ۳ .

ق

قدریه : ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۰ ،
۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۷۲ ، ۷۳ .

، ۱۳۳ ، ۱۳۲ ، ۱۱۶ ، ۱۰۹ ، ۷۹
 ، ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۶ ، ۱۴۲ ، ۱۳۷
 ، ۱۷۲ ، ۱۶۷ ، ۱۶۴ ، ۱۵۱ ، ۱۵۰
 . ۲۲۰ ، ۲۱۹ ، ۱۷۴

مسیحی : ۲۱۹ ، ۶۹ .

معتزله : ۶۲ ، ۶۰ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۱ ، ۵۰ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ .

معطله : ۹۵ .

معمریه : ۷۲ .

مغول : ۱۵۷ ، ۱۸۱ .

موالی : ۷۸ ، ۷۴ ، ۷۱ ، ۷۰ .

میمونیه : ۱۷۳ ، ۶۶ .

ن

نجاریه : ۷۶ ، ۹۶ .

نجدات : ۵۹ .

نصارا (نصرانی) : ۵۷ ، ۹۸ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۲۲۰ .

نظامیه : ۷۲ ، ۷۵ .

و

واصلیه : ۷۲ ، ۷۴ .

وعیدیه : ۹۵ .

ه

هخامنشی : ۳ ، ۱۳۶ ، ۲۴۶ .

، ۸۳ ، ۸۲ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۶
 ، ۹۷ ، ۹۶ ، ۹۴ ، ۹۲ ، ۸۶ ، ۸۴
 . ۱۷۸ ، ۱۷۷

قرمطیان : ۱۷۱ ، ۱۰۲ .

قریش : ۲۴۶ ، ۲۱۹ .

ک

کرامیان : ۱۲۹ ، ۱۵۰ .

کردفارس : ۲۵۰ .

کعبیه : ۷۲ ، ۸۵ .

کوباجه : ۱۶۹ .

کیانیان : ۲۶ ، ۱۰۵ .

گ

گبران : ۴۹ ، ۷۹ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ .

م

مالکیه : ۱۴۸ .

مانویان : ۷۱ ، ۸۶ ، ۹۷ ، ۹۸ .

مرجئه : ۵۴ ، ۶۰ ، ۶۶ ، ۸۴ ، ۱۴۹ .

مجبره : ۵۵ .

مجسمه : ۱۵۰ .

مجوسان : ۵۰ ، ۵۸ ، ۶۳ ، ۸۳ ، ۹۴ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۳۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ .

. ۲۲۰

مرداریه : ۷۲ ، ۷۸ ، ۸۰ .

مرقونیه : ۶۹ .

مروانیان : ۲۲۱ .

مریسیه : ۷۲ ، ۸۴ .

مزدائی : ۴

مزدایرستان : ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ .

مسلمانان : ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۹ ، ۷۱ ، ۷۳ .

ی	هذلیه: ۷۲ .
یونانی: ۱۶۹، ۱۷۳ .	هشامیه: ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۹۶ .
یهودیان: ۲۴، ۹۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲،	هندوان: ۱۲۳، ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۱۲ .
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،	
۲۱۹، ۲۲۰ .	

فهرست انتشارات انجمن آثار ملی

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱-	فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲-	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳-	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴-	کشف دولوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد - ترجمه آقای مجتبی مینوی)	اسفندماه ۱۳۰۵
۵-	سه خطابه در باره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمدعلی فروغی و هرتسفلد و هانی بال)	مهرماه ۱۳۰۶
۶-	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (نوشته پرفسور هرتسفلد)	اسفندماه ۱۳۱۲
۷-	کنفرانس محمدعلی فروغی راجع بفردوسی	بهمنماه ۱۳۱۳
۸-	تحقیق مختصر در احوال وزندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹-	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاس یونسکو در فلورانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰-	رساله جودیة ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۱-	رساله نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۲-	منطق دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان سید محمد مشکوة و دکتر محمد معین استادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳-	طبیعیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة)	۱۳۳۱
۱۴-	ریاضیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی)	۱۳۳۱
۱۵-	الهیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین)	۱۳۳۱
۱۶-	رساله نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷-	رساله ای در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸-	ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۱۹-	معراج نامه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۰-	رساله تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۱-	رساله قراضه طبیعیات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۲۲-	ظفر نامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	۱۳۴۸
۲۳-	رساله کنوز المعزمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی)	۱۳۳۱
۲۴-	رساله معیار العقول - جرثقیل ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵-	رساله حی بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای هانری کرین)	۱۳۳۱
۲۶-	جشن نامه ابن سینا (مجلد اول - سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷-	ترجمه مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیله آقای سعید نفیسی)	۱۳۳۱
۲۸-	ترجمه اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر)	۱۳۳۲
۲۹-	پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰-	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	۱۳۳۳ بهمن ماه
۳۱-	جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره ابن سینا)	۱۳۳۴
۳۲-	جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهر جان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن سینا	۱۳۳۵
۳۳-	جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابه های اعضای کنگره ابن سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴-	نبردهای بزرگ نادر شاه (بقلم سر لشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵-	جبر و مقابله خیام (بتصحیح و تحشیه آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶-	شاهنامه نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحشیه آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷-	اشتر نامه شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیه آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸-	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹-	نادر شاه تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰-	دره نادره تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تحشیه آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳۴۰
۴۱-	شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف آقای	

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
	فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲-	خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰
۴۳-	نامه های طبیب نادرشاه ترجمه آقای دکتر علی اصغر حریری (با اهتمام آقای حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴-	دیوان غزلیات و قصائد عطار (با اهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی)	۱۳۴۱
۴۵-	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی (با تصحیح و تعلیقه آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶-	طریخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحشیه آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۴۲
۴۷-	نادره ایام، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی	۱۳۴۲
۴۸-	اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیه تاریخی فارس) تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۱۳۴۳
۴۹-	سفارش نامه انجمن آثار ملی	۱۳۴۴ اردیبهشت
۵۰-	یادنامه شادروان حسین علاء	۱۳۴۴
۵۱-	ذخیره خوارزمشاهی، تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسمعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری (به اهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین اعتمادی - دکتر محمد شهراد - دکتر جلال مصطفوی) (کتاب نخستین)	۱۳۴۴ ۲۵ شهریور
۵۲-	دیوان صائب، با حواشی و تصحیح بخط خود استاد - مقدمه و شرح حال بخط و خامه استاد امیری فیروزکوهی	۱۳۴۵
۵۳-	عراس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی	۱۳۴۵
۵۴-	رسال ۷۰۰ هجری به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۵-	ری باستان (مجلد اول) مباحث جغرافیائی شهرری به عهدآبادی تألیف دکتر حسین کریمان	۱۳۴۵
۵۵-	خیامی نامه (جلد اول) تألیف استاد جلال الدین همایی	۱۳۴۶ آبان
۵۶-	فردوسی و شعر او تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	۱۳۴۶ آبان
۵۷-	خردنامه تألیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی بکوشش	

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
	آقای عبدالعلی ادیب برومند	فروردین ۱۳۴۷
۵۸-	فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمدعلی امام شوشتری	تیرماه ۱۳۴۷
۵۹-	کتابشناسی فردوسی . فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه ، تدوین آقای ایرج افشار	امرداد ۱۳۴۷
۶۰-	روزبهار نامه بکوشش آقای محمدتقی دانش‌پژوه	اسفند ۱۳۴۷
۶۱-	کشف‌الایات فردوسی (جلد اول) بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲-	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمد علی اسلامی ندوشن	خرداد ۱۳۴۸
۶۳-	آثار باستانی کاشان و نظنر تألیف آقای حسن نراقی	مهر ۱۳۴۸
۶۴-	بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت‌الله مهرار	آبان ۱۳۴۸
۶۵-	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف آقای احمد اقتداری	آذر ۱۳۴۸
۶۶-	تاریخ بناکتی بکوشش دکتر جعفر شعار	دی ۱۳۴۸
۶۷-	عهد اردشیر برگرداننده بفارسی سید محمد علی امام شوشتری	دی ۱۳۴۸
۶۸-	یادگارهای یزد (جلد اول) تألیف آقای ایرج افشار	بهمن ۱۳۴۸
۶۹-	ری باستان (مجلد دوم) تألیف آقای دکتر حسین کریمان	خرداد ۱۳۴۹
۷۰-	از آستارا تا استارباد (جلد اول بخش اول) آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه‌پس ، تألیف دکتر منوچهر ستوده	امرداد ۱۳۴۹
۷۱-	یادنامه فردوسی، حاوی مقالات و چکامه‌ها به مناسبت تجدید آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی	آبان ۱۳۴۹
۷۲-	فردوسی و شاهنامه او باهتمام آقای حبیب یغمائی	آذر ۱۳۴۹
۷۳-	فیلسوفی - محمد بن زکریای رازی تألیف آقای دکتر مهدی محقق	آذر ۱۳۴۹
۷۴-	سرزمین قزوین تألیف آقای دکتر پرویز ورجاوند	آذر ۱۳۴۹
۷۵-	یادنامه شادروان سید حسن تقی‌زاده به اهتمام حبیب یغمائی	بهمن ۱۳۴۹
۷۶-	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوالبراهیم اسمعیل جرجانی، سنه ۵۰ هجری به اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی - (کتاب دوم)	بهمن ۱۳۴۹
۷۷-	نظری اجمالی به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن تألیف آقای دکتر محمد جواد مشکور	بهمن ۱۳۴۹

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۷۸-	تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان نوشتۀ آقای یحیی ذکاء	فروردین ۱۳۵۰
۷۹-	کشف الابیات شاهنامه فردوسی جلد دوم - بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی	خرداد ۱۳۵۰
۸۰-	آثار باستانی و تاریخی لرستان - جلد نخست - تألیف آقای حمید ایزدپناه	تیر ۱۳۵۰
۸۱-	در دربار شاهنشاه ایران - تألیف ا. کمپفر آلمانی - ترجمۀ آقای کیکاووس جهانداری	امرداد ۱۳۵۰
۸۲-	نگاهی به شاهنامه، تألیف آقای پروفیسور فضل الله رضا	شهریور ۱۳۵۰
۸۳-	مونس الاحرار فی دقایق الاشعار (جلد ۲) تألیف محمد بن بدر جاجرمی سال ۷۴۱ هجری با تحشیه و تفسیر آقای میر صالح طبیبی	شهریور ۱۳۵۰
۸۴-	مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی تألیف سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی	شهریور ۱۳۵۰
۸۵-	فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضازاده شفق	مهر ۱۳۵۰
۸۶-	دانش و خرد فردوسی فراهم آورده دکتر محمود شفیعی	مهر ۱۳۵۰
۸۷-	وقفنامه ربع رشیدی (چاپ عکسی) از روی نسخه مورخ به سال ۷۰۹ قمری زیر نظر آقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار	اسفند ۱۳۵۰
۸۸-	ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو مورخ دوران تیموری با مقدمه و تعلیقات آقای دکتر خانبا با بیانی	اسفند ۱۳۵۰
۸۹-	از استارا تا استارباد (مجلد دوم) آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه پیش تألیف دکتر منوچهر ستوده	خرداد ۱۳۵۱
۹۰-	نصیحة الملوك تألیف امام محمد غزالی با مقدمه و تصحیح و تحشیه استاد جلال الدین همایی	آذرماه ۱۳۵۱
۹۱-	آثار باستانی آذربایجان (جلد اول آثار تاریخی شهرستان تبریز) تألیف آقای عبدالعلی کارنگ	آذرماه ۱۳۵۱
۹۲-	مجموعه انتشارات قدیم انجمن	دی ماه ۱۳۵۱
۹۳-	مجموعه مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی به اهتمام آقای حبیب یغمائی	بهمن ماه ۱۳۵۱
۹۴-	داستان داستانها (داستان رستم و اسفندیار) تنظیم متن و شرح و توضیح به کوشش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	اسفندماه ۱۳۵۱

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۹۵-	فردوس در تاریخ شوشتر تألیف علاءالملک حسینی شوشتری (قرن ۱۱ هجری) با مقدمه و تصحیح و تعلیق آقای جلال محدث	۱۳۵۲ خرداد
۹۶-	تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری تألیف دکتر محمد جواد مشکور	۱۳۵۲ تیرماه
۹۷-	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری باهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی (جلد سوم)	۱۳۵۲ شهریور
۹۸-	ترجمه يك فصل از آثار الباقیه ابوریحان بیرونی بخامنه علیه السلام میرزا اعتضادالسلطنه و ملاعلی محمد اصفهانی بکوشش آقای اکبر داناسرشت با مقدمه والحاقتی از ایشان	۱۳۵۲ آبان
۹۹-	مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران تألیف آقای جلیل ضیاءپور	۱۳۵۲ بهمن
۱۰۰-	سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دو بیست ساله مطالعات ایرانی تألیف آقای دکتر ابوالقاسم طاهری	۱۳۵۲ اسفند
۱۰۱-	آثار ملی اصفهان تألیف آقای ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی	۱۳۵۲ اسفند
۱۰۲-	سیراف (بندر طاهری) تألیف آقای غلامرضا معصومی	۱۳۵۲ اسفند
۱۰۳-	فرهنگ فارسی به پهلوی تألیف آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه تهران	۱۳۵۳ فروردین
۱۰۴-	کنابشناسی کتابهای خطی تألیف شادروان دکتر مهدی بیانی استاد دانشگاه تهران به کوشش آقای حسین محبوبی اردکانی	۱۳۵۳ خرداد
۱۰۵-	تاریخ بافت قدیمی شیراز، تألیف آقای کرامت‌الله افسر	۱۳۵۳ امرداد
۱۰۶-	فرار از مدرسه، در باره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی، تألیف آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب	۱۳۵۳ مرداد
۱۰۷-	بیرونی‌نامه، مشتمل بر تحقیق در آثار ریاضی استاد ابوریحان بیرونی نابغه بزرگ ایران پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی جامع جعفری، تاریخ یزد در دوران نادری و زندیه و عصر سلطنت فتحعلی‌شاه، تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی متخلص به «طرب»، به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۵۳ آبان
۱۰۹-	کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، با تجدیدنظر و مقدمه تازه به‌خامنه استاد جلال‌الدین همائی	۱۳۵۳ دی‌ماه
۱۱۰-	«دیوار شهریاران» آثار و بناهای تاریخی خوزستان، جلد نخستین،	

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۱۱-	بخش اول ، تألیف آقای احمد اقتداری «دیوار شهریاران» آثار و بناهای تاریخی خوزستان ، جلد نخستین،	اردیبهشت ۱۳۵۴
۱۱۲-	بخش دوم ، تألیف آقای احمد اقتداری احوال واقوال شیخ ابوالحسن خرقانی به ضمیمه «منتخب نورالعلوم»	اردیبهشت ۱۳۵۴
۱۱۳-	تألیف آن عارف بزرگوار ، به اهتمام استاد مجتبی مینوی شرح احوال و آثار و دویستی های باباطاهر عریان به انضمام شرح و ترجمه کلمات قصار وی منسوب به عین القضاة همدانی (!؟) با اصل و ترجمه کتاب «الفتوحات الربانیة فی مزج الاشارات الهمدانیة» به شرح و تفسیر محمد بن ابراهیم مشهور به خطیب وزیر به کوشش دکتر جواد مقصود	خرداد ماه ۱۳۵۴
۱۱۴-	کتاب «الغارات» تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی کوفی اصفهانی به تمام استاد میرجلال الدین محدث (بخش نخست)	شهریور ماه ۱۳۵۴
۱۱۵-	کتاب «الغارات» به شرح مذکور در شماره ۱۱۴ (بخش دوم)	شهریور ماه ۱۳۵۴
۱۱۶-	یادگارهای نزد (جلد دوم با ضمیمه شهریزد) تألیف آقای ایرج افشار	شهریور ماه ۱۳۵۴
۱۱۷-	تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس از دوران فرمانروائی مغولان تا پایان عهد قاجاریه (جلد اول) تألیف و تدوین آقای دکتر ابوالقاسم طاهری	مهر ماه ۱۳۵۴
۱۱۸-	از آستارا تا استارباد (مجلد ششم) شامل اسناد تاریخی گرگان به کوشش آقایان مسیح ذبیحی و دکتر منوچهر ستوده (بخش نخست)	مهر ماه ۱۳۵۴
۱۱۹-	از آستارا تا استارباد مجلد هفتم بشرح مذکور در شماره ۱۱۸ (بخش دوم)	آذر ماه ۱۳۵۴
۱۲۰-	سفرنامه حکیم ناصر خسرو به کوشش و تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی	بهمن ماه ۱۳۵۴
۱۲۱-	آثار باستانی خراسان جلد اول شامل آثار وابینه تاریخی جام و نیشابور و سبزوار - اثر آقای عبدالحمید مولوی	اردیبهشت ۲۵۳۵ شاهنشاهی
۱۲۲-	تاریخ باستانی ایران بر پایه باستان شناسی تألیف پرفسور هرتسفلد ترجمه آقای علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران	اردیبهشت ۲۵۳۵ شاهنشاهی
		(۱۳۵۵ خورشیدی)
		(۱۳۵۵ خورشیدی)

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۲۳-	آثار باستانی و تاریخی لرستان (جلد دوم) تألیف آقای حمید ایزدپناه	۲۵۳۵ خرداد ماه شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۴-	تحریر کتاب استخراج الاوتار تألیف استاد ابوریحان بیرونی پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	۲۵۳۵ تیر ماه شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۵-	تاریخ نیشابور - تألیف آقای سید علی مؤید ثابتی	۲۵۳۵ تیر ماه شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۶-	وادی هفتواد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان (جلد اول) تألیف آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی استاد دانشگاه تهران	۲۵۳۵ بهمن ماه شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۷-	مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام شهید تبریزی - به کوشش آقای نصرت الله فتحی	۲۵۳۵ بهمن ماه شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۸-	«المختارات من الرسائل» مجموعه اسناد و وثایق تاریخی از روی نسخه خطی کتابخانه وزیری یزد با مقدمه و زیر نظر آقای ایرج افشار	۲۵۳۵ بهمن ماه شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۹-	آثار باستانی آذربایجان - جلد دوم شامل آثار و ابنیه تاریخی شهرستانهای اردبیل، ارسباران، خلخال، سراب، مشکین شهر، مغان تألیف آقای سید جمال الدین ترابی طباطبائی	۲۵۳۵ اسفندماه شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۳۰-	از آستارا تا استارباد (مجلد سوم) آثار و بناهای تاریخی مازندران غربی تألیف دکتر منوچهر ستوده	اسفندماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۳۱-	کارنامه انجمن آثار ملی از آغاز تا ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۰۱ تا ۱۳۵۵ خورشیدی) تألیف دکتر حسین بحر العلوم دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران	اسفندماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۳۲-	هنر گره‌سازی در معماری و درودگری تألیف و تحقیق آقای جواد شفائی	مهرماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۳-	کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا تألیف دکتر ضیاءالدین سجادی استاد دانشگاه تهران	مهرماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۴-	یادنامه شادروان تیمسار سپهبد فرج‌الله آقاوولی رئیس پیشین هیئت مدیره انجمن آثار ملی	آذرماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۵-	فهرست کتابهای کتابخانه انجمن آثار ملی . بخش نخست . نسخه‌های خطی . تدوین از خانم فاطمه مهران و آقای محمد غلامرضائی	دی ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۶-	نخیره خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوالبراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری به‌اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی (جلد سوم - بخش دوم)	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۳۷-	قصران (کوهسران) مباحث تاریخی و جغرافیائی و اجتماعی و مذهبی و وصف آتشگاه منطقه کوهستانی ری باستان و تهران کنونی تألیف دکتر حسین کریمان استاد دانشگاه ملی ایران	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۸-	گره سازی و گره چینی در هنر معماری ایران - گردآورنده مهندس مرتضی فرشته نژاد رئیس دفتر فنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران در خوزستان	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۹-	وقفنامه ربع رشیدی (چاپ حروفی) از روی نسخه مورخ به سال ۷۰۹ قمری به کوشش آقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار با همکاری آقای عبدالعلی کارنگ	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)

